ترجمه و شرح

تصریف زنجانی

تألیف : ملا محمد مهد چوری

ترجمه و شرح

تصریف زنجانی

مؤلّف:

مهدی چوری

انتشارات کردستان

سنندج

سرشناسه	: چوری، مهدی، ۱۳۵٦ ـ، مترجم و شارح.
عنوان قراردادی	: تصریف، شرح.
عنوان و پدیدآور	: ترجمه و شرح تصریف زنجانی/ تألیف: مهدی چوری
مشخصات نشر	: سنندج: کردستان، ۱۳۸۷.
مشخصات ظاهری	: ۲۱٦ ص
فهرستنویسی	: فیپا
موضوع	: زنجانی، عبدالوهاب بن ابراهیم، ـ ٦٥٥ق. تصریف ـ ـ نقد و تفسیر.
موضوع	: زبان عربی ـ ـ صرف.
شناسه‌ی افزوده	: زنجانی، عبدالوهاب بن ابراهیم، ـ ٦٥٥ ق. تصریف. شرح.
رده‌بندی کنگره	: PJ ٦١٣١/ر٩ت٠٦٠٢١٣ ١٣٨٧
رده‌بندی دیویی	: ١٦٠
شماره کتابخانه ملی	: ٣٥٤٠٥ ـ ٨٥م

انتشارات کردستان

Kurdistan Publication

سنندج - پاساژعزتی - تلفن: ۲۲۶۵۳۸۲

ترجمه و شرح تصریف زنجانی

✓ نام کتاب:	ترجمه و شرح تصریف زنجانی
✓ مؤلف:	مهدی چوری
✓ نوبت چاپ:	اول: ۱۳۸۷
✓ تیراژ:	۳۰۰۰ جلد
✓ تعداد صفحه و قطع:	۲۱۶ صفحه‌ی وزیری
✓ ناشر:	انتشارات کردستان

قیمت: ۲۲۰۰ تومان

شابک: ۲ ـ ۰۲۰ ـ ۹۸۰ ـ ۹۶۴ ـ ۹۷۸

ISBN: 978 - 964 - 980 - 020 - 2

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمین، والصّلاة والسّلام علی سیدنا و مولانا محمد وعلی آله وصحبه وأمته اجمعین!

از هنگامی که دانشمند ارجمند و بزرگوار عبدالوهاب؛ پسر ابراهیم زنجانی- رحمة الله علیه- کتاب تصریف را تألیف کرده تا امروز مورد توجه علما وطلّاب بوده است و بدون تردید از بهترین کتاب‌های علم صرف است و هر چند که شرح‌هایی بر آن نوشته شده است آن را از این ترجمه و شرح هم بی نیاز ندانستم. امید است مورد عنایت برادران و خواهران مسلمان قرار بگیرد و اگر به اشتباه و غلطی پی برند در تصحیح آن مرا یاری فرمایند. و اگر از آن بهره مند شدند ما را از دعای خیر بی بهره نفرمایند.

سبحان ربك رب العزة عما يصفون و سلام على المرسلين و الحمد لله رب العالمين.

مهدی چوری

اِعْلَمْ أَنَّ التَّصْرِيفَ فِي اللُّغَةِ، اَلتَّغْيِيرُ وَ فِي الصِّناعَةِ تَحْوِيلُ الْأَصْلِ الْواحِدِ إلىٰ أَمْثِلَةٍ مُخْتَلِفَةٍ لِمَعانٍ مَقْصُودَةٍ لا تَحْصُلُ إلّا بِها.

﴿إِعْلَمْ﴾ بدانکه ﴿أَنَّ التَّصْرِيفَ﴾ به درستی که [کلمه‌ی] تصریف ﴿فِي اللُّغَةِ﴾ در لغت عرب ﴿اَلتَّغْيِيرُ﴾ به معنای تغییر دادن و دگرگون کردن است ﴿وَ فِي الصِّناعَةِ﴾ و در اصطلاح علم صرف عبارت است از ﴿تَحْوِيلُ الْأَصْلِ الْواحِدِ﴾ نقل کردن یک اصل ﴿إِلىٰ أَمْثِلَةٍ مُخْتَلِفَةٍ﴾ به مثال‌های گوناگون ﴿لِمَعانٍ مَقْصُودَةٍ﴾ برای معانی مقصودی که ﴿لا تَحْصُلُ﴾ حاصل نمی‌شوند آن معانی ﴿إلّا بِها﴾ جز با آن مثال‌ها.

(شرح) کلمه‌ی «تصریف» دارای دو معنی است: یکی معنی لغوی و دیگری معنی اصطلاحی که در لغت به معنای تغییر دادن است مانند: «تَصْرِيفِ الرِّياحِ» (بقره/۱۶۴)؛ یعنی (تغییر دادن بادها) و یا «تَصْرِيفُ الدِّينارِ بِالدِّرْهَمِ» (تغییر دادن دینار به درهم). و در اصطلاح علمای صرف عبارت است از تغییر دادن و نقل کردن یک اصل - که در اینجا مقصود از آن مصدر است - به مثال‌های گوناگون، مانند نقل کردن کلمه‌ی «ضَرْبٌ» به فعل ماضی، مضارع، امر و به اسم فاعل و مفعول و اسم زمان و مکان و اسم آلت و... که به ترتیب عبارتند از: ضَرَبَ، یَضْرِبُ، اِضْرِبْ، ضارِب، مَضْرُوب، مَضْرِب (زمان و مکان) و مِضْرَب و معانی آن‌ها عبارتند از: زد در زمان گذشته، می‌زند در زمان حال یا آینده، بزن، زننده، زده شده، زمان و مکان زدن و آلت زدن، که اگر «ضَرْب» به این مثال‌ها و صیغه‌ها نقل نشود این معانی گوناگون حاصل نخواهند شد؛ پس به علت اینکه این معانی، تنها با مثال‌ها و مثال‌ها تنها با این تحویل به دست می‌آیند فراگرفتن این تحویل برای طالب علم صرف، یک امر ضروری است

(نکته) مصدر، اسمی است که بر پدید آمدن حالت یا انجام دادن کاری دلالت می‌کند و فعل و شبه فعل از آن مشتق می‌گردد. (همانگونه که توضیح داده شد) و غالباً ترجمه‌ی فارسی مصدر با «تن» یا «دن» ختم می‌شود مانند «العِلْم» (=دانستن)

ثُمَّ الْفِعْلُ إمّا ثُلاثِيٌّ وَ إمّا رُباعِيٌّ وَكُلُّ واحِدٍ مِنْهُما إمّا مُجَرَّدٌ أَوْ مَزِيدٌ فِيه، وَكُلُّ واحِدٍ مِنها إمّا سالِمٌ أَوْ غَيرُ سالِمٍ، وَ نَعْنِي بِالسّالِمِ ما سَلِمَتْ حُرُوفُهُ الْأُصْلِيَّةُ الَّتِي تُقابَلُ بِالْفاءِ وَ الْعَينِ وَ اللّام مِنْ حُرُوفِ الْعِلَّةِ وَ الْهَمْزَةِ وَ التَّضْعِيفِ

﴿ثُمَّ الْفِعْلُ﴾ سپس فعل ﴿إمّا ثُلاثِيٌّ﴾ یا سه حرفی است ﴿وَ إمّا رُباعِيٌّ﴾ و یا چهار حرفی ﴿وَكُلُّ واحِدٍ مِنْهُما﴾ و هر یک از ثلاثی و رباعی ﴿إمّا مُجَرَّدٌ أَوْ مَزِيدٌ فِيه﴾ یا خالی از حرف زائد است و یا حرف زائد در آن افزوده شده است ﴿وَكُلُّ واحِدٍ مِنْها﴾ و هر یک از اینها (ثلاثی، رباعی، مجرد و مزیدٌ فیه) ﴿إمّا سالِمٌ أَوْ غَيرُ سالِمٍ﴾ یا سالم است و یا غیر سالم ﴿وَ نَعْنِي بِالسّالِمِ﴾ و منظور ما (علمای صرف) از سالم ﴿ما سَلِمَتْ حُرُوفُهُ الْأُصْلِيَّةُ الَّتِي تُقابَلُ بِالْفاءِ وَ الْعَينِ وَ اللّام مِنْ حُرُوفِ الْعِلَّةِ وَ الْهَمْزَةِ وَ التَّضْعِيفِ﴾ کلمه‌ای است که حروف اصلی آن که عبارتند از: حروفی که در برابر فاء و عین و لام «فَعَلَ» قرار داده می‌شوند از حروف علّه و همزه و تضعیف خالی باشند.

(شرح) بعد از آنکه معنی لغوی و اصطلاحی تصریف را فهمیدیم باید بدانیم که فعل یا سه حرفی است و یا چهار حرفی و هر یک از این دو قسم یا خالی از حرف زائد است (مجرد) و یا حرف زائد در آن افزوده شده است (مزیدٌ فیه) و هر یک از این چهار قسم فعل، یا سالم است و یا غیر سالم و مقصود از سالم در علم صرف، کلمه‌ای است که حروف اصلی آن از سه حرف علّه؛ یعنی «الف» و «واو» و «یاء» و از همزه و از تکرار حرف خالی باشد و حروف اصلی عبارتند از: حروفی که در برابر فاء و عین و لام «فَـعَلَ» قرار داده می‌شوند؛ بنابراین فعل، دارای هشت قسم است: ثلاثی، رباعی و هر یک از این دو قسم یا مجرد است و یا مزیدٌ فیه و هر یک از این چهار قسم یا سالم است و یا غیر سالم، و مثال‌های آن به ترتیب مذکور عبارتند از:

....

==

«النَّصْر» (= یاری کردن).

بدانکه مصنف در تعریف تصریف اصطلاحی فرمود: تصریف، در اصطلاح عبارت از نقل کردن یک اصل به مثال‌های گوناگون است؛ یعنی به این خاطر با لفظ «الأصلِ الواحد» آورد تا تعریفش بر دو مذهب علمای بصره و کوفه صحیح باشد؛ زیرا علمای کوفه بر این باور هستند که اصل و ریشه‌ی کلمات، فعل ماضی است و علمای بصره معتقدند که مصدر است و می‌توانیم بگوییم مراد از اصل واحد، فعل ماضی و یا مصدر است و چون دلیل علمای بصره راجح است علمای صرف، قول آنان را اختیار کرده و فرموده‌اند: اصل واحد، مصدر است. و نیز بدانکه کلمه دارای سه قسم است: اسم، فعل و حرف. و تصریف، تنها در اسماء معرب (غیر جامد) و افعال جاری است؛ یعنی تصریف، در حرف به هیچ وجه وجود ندارد و چون تصریف در فعل، بیشتر از تصریف در اسم است مصنف بحث فعل را بر اسم جلو انداخته و فرموده است:

به این پرسش‌ها پاسخ دهید!

۱. تصریف، در لغت و اصطلاح به چه معناست؟
۲. چرا در علم صرف به تحویل نیاز است؟
۳. این مصدرها را به فعل ماضی، مضارع، امر، اسم فاعل، مفعول، زمان، مکان وآلت نقل کنید: نَصْرٌ- قَتْلٌ- شُرْبٌ!
۴. مصدر را تعریف کنید!
۵. در عبارت «تحویل الْأصل الواحد» منظور از اصل واحد چیست؟
۶. در میان کلمات سه گانه (اسم، فعل، حرف) تصریف در کدام یک از آن‌ها صورت می‌گیرد و در کدام یک بیشتر است؟

....

---

۱. ثلاثی مجرد سالم، مانند نَصَرَ
۲. رباعی مجرد سالم، مانند دَحْرَجَ
۳. ثلاثی مزیدٌ فیه سالم، مانند أَكْرَمَ که حروف اصلی آن که عبارتند از: ك، ر، م از سه حرف عله و همزه و تضعیف خالی هستند.
۴. رباعی مزیدٌ فیه سالم، مانند تَدَحْرَجَ که چهار حرف اصلی آن از حروف عله و از همزه و تضعیف خالی است.
۵. ثلاثی مجرد غیر سالم، مانند قال، أَكَلَ و مَدَّ.
۶. رباعی مجرد غیر سالم، مانند زَلْزَلَ که تکرار حرف (تضعیف) در آن وجود دارد.
۷. ثلاثی مزیدٌ فیه غیر سالم، مانند أَجابَ.
۸. رباعی مزیدٌ فیه غیر سالم، مانند تَزَلْزَلَ.

بدانکه مصنف فرمود: سالم کلمه‌ای است که حروف اصلی آن از حروف عله و از همزه و تضعیف خالی باشد؛ یعنی قید اصلی را به حروف افزود و این اشاره است به اینکه اگر کلمه‌ای غیر حروف اصلی‌اش؛ یعنی حرف زائدش عله یا همزه و یا تضعیف باشد غیر سالم به حساب نمی‌آید؛ بلکه سالم است مانند أَكْرَمَ و قاتَلَ و إِحْمَرَّ؛ زیرا حروف اصلی أکرم ، كَرُمَ و حروف اصلی قاتَلَ ، قَتَلَ وحروف اصلی إِحمَرَّ حَمِرَ می‌باشند که از حروف عله و از همزه و تضعیف خالی هستند و همزه‌ی أكرم، الف قاتل و راء دوم احمرّ زائد می‌باشند. و نیز اشاره است به اینکه اگر در اصلِ کلمه‌ای حرف عله یا همزه و یا تضعیف بود آن کلمه غیر سالم است هر چند که هم اکنون در آن کلمه، عله و همزه و تضعیف موجود نباشد مانند قُلْ و بِعْ که از قَوْل و بَيْع گرفته شده‌اند و عین‌الفعل آن‌ها حرف عله است و سَلْ که از سَأْل گرفته شده است و عین‌الفعل آن همزه می‌باشد و مانند مَسْتُ و ظَلْتُ که در اصل مَسِسْتُ و ظَلِلْتُ بوده‌اند و در حروف اصلی آن‌ها تضعیف موجود است.

(نکته) کلمه‌ی « تُقابَلُ» اشاره است به چگونگی توزین کلمات در زبان عربی و

....

جداکردن حروف اصلی از حرف یا حروف زائد، مثلاً نَصَرَ و قَتَلَ بر وزن فَعَلَ هستند و هر حرفی که در برابر فاء فَعَلَ قرار گیرد آن را فاءالفعل و هر حرفی که در برابر عین فَعَلَ قرار گیرد آن را عین‌الفعل و هر حرفی که در برابر لام فَعَلَ قرار داده شود آن را لام‌الفعل نامیده‌اند؛ بنابراین نون نَصَرَ فاءالفعل، صاد آن عین‌الفعل و راء آن لام‌الفعل است و قَتَلَ هم همینگونه است و این سه حرفی که در برابر فاء و عین و لام فَعَلَ قرارگرفته‌اند حروف اصلی کلمه هستند و غیر این‌ها حرف و یا حروف زائد می‌باشند. و اگر حروف اصلی کلمه‌ای بیشتر از سه حرف بود لام‌الفعل تکرار می‌شود مانند دَحْرَجَ و زَلْزَلَ که هر چهار حرف آن‌ها اصلی هستند؛ بنابراین در میزان آن‌ها دو لام‌الفعل وجود دارد و بر وزن فَعْلَلَ هستند و اگر کلمه‌ای دارای پنج حرف اصلی بود، میزان آن دارای سه لام‌الفعل است مانند سَفَرْجَلْ که میزان آن فَعَلْلَل است.

کلمه‌ای که با فَعَلَ توزین می‌شود موزون و خود فَعَلَ را میزان نامیده‌اند. و بدانکه هر حرفی که در موزون زیاد شود عین آن حرف در میزان زیاد می‌شود مثلاً اِجْتَمَعَ بر وزن اِفْتَعَلَ، اِسْتَخْرَجَ بر وزن اِسْتَفْعَلَ و اِنْقَطَعَ بر وزن اِنْفَعَلَ است؛ پس در اِجْتَمَعَ همزه و تاء، در استخرج همزه و سین و تاء و در انقطع همزه و نون، حرف زائد و بقیه‌ی حروف آن‌ها که در برابر فاء و عین و لام فَعَلَ قرار گرفته‌اند اصلی هستند. و نیز هر حرفی که در موزون حذف شود معادل آن در میزان هم حذف می‌شود مانند رامٍ و قاضٍ که در اصل رامِيٌ و قاضِيٌ بوده‌اند و یاء آن‌ها که لام‌الفعل است حذف شده است؛ بنابراین در میزان هم لام‌الفعل حذف می‌شود؛ پس بر وزن فاعٍ هستند و نیز مانند قُلْ و یَلِدُ که قل از قَوْلٌ گرفته شده است و اصل یَلِدُ یَوْلِدُ بوده است که واو قَوْلٌ که عین‌الفعل است و واو یَوْلِد که فاءالفعل است حذف شده‌اند؛ بنابراین در میزان صیغه‌ی اول عین‌الفعل و در میزان صیغه‌ی دوم فاءالفعل حذف می‌شود؛ پس قل بر وزن فُلْ و یَلِدُ بر وزن یَعِلُ می‌باشد؛ اما در موارد کمی این قاعده‌ی اول (هر حرفی که در موزون زیاد شود عین آن حرف در میزان زیاد می‌شود) جاری

....

نیست؛ یعنی گاهی اوقات در صیغه‌ای حرفی افزوده می‌شود که عین آن در میزان افزوده نخواهد شد مانند جَلْبَبَ که باء دوم آن زائد است و بر طبق قاعده‌ی مذکور باید بر وزن فَعْلَبَ باشد اما چنین نیست و بر وزن فَعْلَلَ است و مانند اِسَّمَع که سین دوم آن زائد است و بر طبق قاعده‌ی اول باید بر وزن اِفْسَعَلَ باشد اما چنان نیست و بر وزن اِفْتَعَلَ است؛ زیرا اِسَّمَعَ در اصل استمع است و همانگونه که در توضیح باب افتعال خواهد آمد به جای تاء سین آورده شده است و وقتی می‌گوییم اِسَّمَعَ بر وزن افتعل است اشاره است به اینکه سین دوم تاء بوده است.

بعد از بیان اقسام فعل خوب است که اقسام اسم هم بیان شود که در توضیح آن می‌گوییم: اسم یا ثلاثی است یا رباعی یا خماسی و هر یک از این سه قسم یا مجرد است یا مزیدٌ فیه و هر یک از این شش قسم یا سالم است و یا غیر سالم؛ بنابراین اسم دوازده قسم است؛ ولی همانگونه که بیان گردید فعل هشت قسم است؛ زیرا فعل خماسی ندارد.

اسم ثلاثی مجرد دارای ده وزن مشهور است؛ زیرا به دلیل عقلی اسم ثلاثی مجرد می‌تواند دارای دوازده وزن باشد: فتحه‌ی فاءالفعل همراه سه حرکه‌ی عین‌الفعل؛ یعنی فتحه و کسره و ضمه و همراه سکون آن و کسره و ضمه‌ی فاءالفعل همراه چهار حالت مذکور؛ اما کسره‌ی فاءالفعل همراه ضمه‌ی عین‌الفعل موجود نیست و عکس این حالت؛ یعنی ضمه‌ی فاءالفعل و کسره‌ی عین‌الفعل کم است؛ زیرا رفتن از کسره به ضمه و از ضمه به کسره سنگین است؛ پس ده وزن باقی می‌ماند و فاءالفعل نمی‌تواند ساکن باشد؛ زیرا در زبان عربی ابتدا به حرف ساکن وجود ندارد و این‌ها مثال ده وزن مذکور هستند:

میزان	موزون	میزان	موزون
۱. فَعَلٌ	فَرَس (اسب)	۴. فَعْلٌ	فَلْس (فلس)
۲. فَعِلٌ	كَتِف (شانه)	۵. فِعَلٌ	عِنَب (انگور)

....

میزان	موزون	میزان	موزون
۳. فَعُلٌ	عَضُد (بازو)	۶. فِعِلٌ	إبِل (شتر)
۷. فِعْلٌ	حِبْر (دوات)	۸. فُعَلٌ	صُرَد (شیرگنجشک)
۹. فُعُلٌ	عُنُق (گردن)	۱۰. فُعْلٌ	قُفْل (قفل)

و اسم رباعی مجرد دارای پنج وزن مشهور است:

میزان		موزون
۱. فَعْلَلٌ	مانند	جَعْفَرٌ (نَهرکوچک)
۲. فِعْلِلٌ	مانند	زِبْرِج (زینت زنان)
۳. فِعْلَلٌ	مانند	دِرْهَم (پول نقره‌ای)
۴. فِعَلْلٌ	مانند	قِمَطْر (صندوقچه)
۵. فُعْلُلٌ	مانند	بُرْثُن (پنجه‌ی شیر)

و اسم خماسی مجرد دارای چهار وزن مشهور است:

میزان		موزون
۱. فَعَلَّلٌ	مانند	سَفَرْجَل (به)
۲. فَعْلَلِلٌ	مانند	جَحْمَرِش (پیرزن)
۳. فِعْلَلْلٌ	مانند	قِرْطَعْب (ناچیز)
۴. فُعَلْلِلٌ	مانند	قُدَعْمِل (شترتوانا)

به این پرسش‌ها پاسخ دهید!

۱. اقسام هشتگانه‌ی فعل را با ذکر مثال بنویسید!

۲. در اصطلاح علمای صرف کلمه‌ی سالم چیست؟

۳. حروف اصلی و زائد کلمات ذیل را مشخص کنید: اِجتَمَعَ، تَجامَعَ، اسْتِخْراج، اِنْقِطاع!

۴. ده وزن اسم ثلاثی، پنج وزن رباعی و چهار وزن خماسی را با ذکر مثال بنویسید!

أَمَّاالثُّلاثِيُّ الْمُجَرَّدُ فَإِنْ كانَ ماضِيهِ عَلىٰ فَعَلَ مَفْتُوحِ الْعَيْنِ فَمُضارِعُهُ يَفْعُلُ بِضَمِّ الْعَيْنِ أَوْ يَفْعِلُ بِكَسْرِها نَحْوُ نَصَرَ يَنْصُرُ وَ ضَرَبَ يَضْرِبُ .

﴿أَمَّاالثُّلاثِيُّ الْمُجَرَّدُ﴾ اما ثلاثی مجرد ﴿فَإِنْ كانَ ماضِيهِ عَلىٰ فَعَلَ مَفْتُوحِ الْعَيْنِ﴾ اگر ماضی آن بر وزن فَعَلَ (مفتوح العین) باشد ﴿فَمُضارِعُهُ يَفْعُلُ بِضَمِّ الْعَيْنِ أَوْ يَفْعِلُ بِكَسْرِها﴾ مضارع آن بر وزن يَفْعُلُ (با ضم عین‌الفعل) و یا يَفْعِلُ (با کسر عین‌الفعل) خواهد بود ﴿نَحْوُ نَصَرَ يَنْصُرُ وَ ضَرَبَ يَضْرِبُ﴾ مانند نَصَرَ يَنْصُرُ و ضَرَبَ يَضْرِبُ.

(شرح) بعد از اینکه مصنف اقسام فعل را به صورت مجمل بیان کرد در تفصیل و توضیح آن‌ها فرمود: اما فعل ثلاثی مجرد؛ یعنی فعلی که سه حرف است و حرف زائد در آن افزوده نشده است دارای شش باب است که اگر ماضی آن فعل بر وزن فَعَلَ (مفتوح العین) باشد مضارع آن یا بر وزن يَفْعُلُ (با ضم عین) خواهد بود مانند نَصَرَ يَنْصُرُ و یا بر وزن يَفْعِلُ (با کسر عین) مانند ضَرَبَ يَضْرِبُ؛ زیرا نباید حرکت عین‌الفعل ماضی و مضارع یک حرکت باشد و باید در بین آن‌ها مغایرت وجود داشته باشد همانگونه که در بین معنای ماضی و مضارع مغایرت و تفاوت وجود دارد؛ یعنی اگر حرکت عین‌الفعل ماضی فتحه بود نباید حرکت عین‌الفعل مضارع هم فتحه باشد و اگر حرکت اولی کسره بود نباید حرکت دومی هم کسره و اگر حرکت اولی ضمه بود نباید حرکت دومی هم ضمه باشد.

بدانکه فعل ماضی ثلاثی مجرد دارای سه وزن است: فَعَلَ، فَعِلَ، فَعُلَ؛ زیرا باید حرف اول و آخر ماضیِ معلوم مفتوح باشد و عین‌الفعل آن نباید ساکن باشد؛ زیرا در وقت اتصال ضمایر فاعلی متحرک به فعل ماضی (از صیغه‌ی ششم تا آخر) لام‌الفعل ساکن می‌شود و اگر عین‌الفعل ساکن باشد، درآن موقع در بین عین‌الفعل و لام‌الفعل التقاء ساکِنَيْن رخ می‌دهد؛ یعنی دو حرف ساکن به هم می رسند و التقاء ساکِنَيْن جز در چند مورد که خواهد آمد صحیح نخواهد بود. و نیز بدانکه فَعَلَ يَفْعُلُ را باب اول و فَعَلَ يَفْعِلُ را باب دوم نامیده‌اند؛ پس هر صیغه‌ای که ماضی و مضارع

وَ قَدْ يَجِيءُ عَلى وَزْنِ يَفْعَلُ بِفَتْحِ الْعَيْنِ إذا كانَ عَيْنُهُ أَوْ لامُهُ حَرْفاً مِنْ حُرُوفِ الْحَلْقِ وَ هِيَ سِتَّةُ أحْرُفٍ: اَلْهَمْزَةُ وَ الْهاءُ وَ الْعَيْنُ وَ الْحاءُ وَ الْغَيْنُ وَ الْخاءُ نَحْوُ سَأَلَ يَسْأَلَ وَ مَنَعَ يَمْنَعُ وَ أبىٰ يَأْبىٰ شاذٌّ

آن بر وزن فَعَلَ يَفْعُلُ باشد از باب اول ثلاثی مجرد است مانند قَتَلَ يَقْتُلُ و هر صيغه‌ای که ماضی و مضارع آن بر وزن فَعَلَ يَفْعِلُ باشد از باب دوم ثلاثی مجرد می باشد مانند جَلَسَ يَجْلِسُ.

﴿وَ قَدْ يَجِيءُ عَلى وَزْنِ يَفْعَلُ بِفَتْحِ الْعَيْنِ﴾ و گاهی اوقات مضارع فَعَلَ (مفتوح العين) بر وزن يَفْعَلُ (با فتح عين) می‌آيد ﴿إذا كانَ عَيْنُهُ أَوْ لامُهُ حَرْفاً مِنْ حُرُوفِ الْحَلْقِ﴾ به شرطی که عين‌الفعل يا لام‌الفعل آن فعل حرفی از حروف حلق باشد ﴿وَ هِيَ سِتَّةُ أحْرُفٍ: اَلْهَمْزَةُ وَ الْهاءُ وَ الْعَيْنُ وَ الْحاءُ وَ الْغَيْنُ وَ الْخاءُ﴾ و حروف حلق شش حرف هستند و عبارتند از: همزه، هاء، عين، حاء، غين، و خاء ﴿نَحْوُ سَأَلَ يَسْأَلَ وَ مَنَعَ يَمْنَعُ﴾ مانند سَأَلَ يَسْأَلُ و مَنَعَ يَمْنَعُ ﴿وَ أبىٰ يَأْبىٰ شاذٌّ﴾ و أبىٰ يَأْبىٰ شاذّ (بر خلاف قياس) است.

(شرح) در مواقع کمی، صيغه‌ای که ماضی آن بر وزن فَعَلَ است مضارعش بر وزن يَفْعَلُ (با فتح عين) خواهد بود و اين در صورتی است که عين‌الفعل يا لام الفعل آن صيغه حرفی از شش حرف حلق باشد.

حرف حلقی شش بود ای نور عين　　ها و همزه، حا و خا و عين و غين

يعنی تنها در صورتی مضارع فَعَلَ بر وزن يفعَل می‌آيد که اين شرط تحقق يافته باشد؛ زيرا قبلاً گفتيم: لازم است حرکت عين‌الفعل ماضی و مضارع با هم تفاوت داشته باشند؛ ولی در اينجا به خاطر سنگينی حرف حلق و سنگينی کسره و ضمه عين‌الفعل مکسور يا مضموم نشده است تا دو امرسنگين با هم جمع نشوند و حرف حلقی مقتضی فتحه‌ی عين‌الفعل شده و به همين خاطر عين‌الفعل مضارع مفتوح گرديده است؛ زيرا فتحه سبک است و حرکت عين‌الفعل مضارع با حرکت عين‌الفعل ماضی يکی است و متفاوت نيست. مثالی که عين‌الفعل ماضی و مضارع آن مفتوح و

عین‌الفعلش یکی از حروف حلق باشد سَأَلَ یَسْأَلُ و مثالی که عین‌الفعــل ماضی و مضارعش مفتوح و لام‌الفعلش یکی از حروف حلقی باشد مَنَعَ یَمْنَعُ است.

فَعَلَ یَفْعَلُ را باب سوم نامیده‌اند؛ پس هر صیغه‌ای که ماضی و مضارعش بر وزن فَعَلَ یَفْعَلُ و عین‌الفعل یا لام‌الـفعـلـش حرف حلقی باشد از باب سوم ثـلاثی مجرد محسوب می‌شود مانند جَعَلَ یَجْعَلُ و قَطَعَ یَقْطَعُ.

عبارت «وَ أبیٰ یأبیٰ شاذٌّ» جواب اعتراض مقدر است و اعتراض این است که ما گفتیم: تنها در صورتی مضارع فَعَلَ (مفتوح العین) بر وزن یفعَل (با فتح عین) می‌آید که عین‌الفعل یا لام‌الفعل آن صیغه حرف حلق باشد در حالی که أبیٰ یأبیٰ بر وزن فَعَلَ یَفْعَلُ اسـت؛ یعنی عین‌الفعـل ماضی ومـضارعش مفتوح اسـت ولـی عین‌الفعـل یـا لام‌الفعلش حرف حلق نیست! مصنف در جواب این اعتراض فرمود: این صیغه شاذ و بر خلاف قیاس و قاعده است و با وجود یـک مثالِ مخـالف، قاعـده‌ی کلی نقـض نخواهد شد. و بعضی از علمای صرف گفته‌اند: فتحه‌ی عین‌الفعل ماضی و مضارع أبیٰ یأبیٰ به خاطر مناسبت این صیغه با مَنَعَ یمْنَعُ در معنی است؛ یعنی به علت اینکه أبیٰ یأبیٰ به معنای مَنَعَ یمْنَعُ اسـت و عین‌الفعـل ماضی و مـضارع منع یمنع مفتوح می‌باشد عین‌الفعل ماضی و مضارع أبیٰ یأبیٰ هم مفتوح گردیده است.

اگر سؤال شود: أبیٰ یـأبیٰ چگونـه شـاذ است در حـالی کـه در قـرآن وارد شـده است«وَ یَأْبَی اللهُ إلّا أنْ یُتِمَّ نُورَهُ» (توبه/۳۲)؟! در جواب خواهیم گفت: شاذ بـودن این صیغه با ورود آن در کلام فصیح خداوند متعال منافات ندارد؛ زیرا شاذ سه قسم است: قسم اول، مخالف قیاس است و موافق استعمال، مانند أبیٰ یأبیٰ؛ قسم دوم، مخالف استعمال است و موافق قیاس مانند داخل شدن کاف حـرف جـر بـر ضـمیر، مثل «کَهُوَ» و «کَهِيَ» و قسم سوم، مخالف قیاس و استعمال است مانند دخول الف و لامِ تعریف بر فعل مضارع، مثل «اَلْیَنْصُرُ» و «اَلْیَضْرِبُ» و قسم اول و دوم، مقبول هستند و قسم سوم مردود است؛ پس أبیٰ یأبیٰ از قسم‌های شاذِ مقبول است.

وَ إنْ كانَ ماضِيهِ عَلى فَعِلَ مَكْسُورِ الْعَيْنِ فَمُضارِعُهُ عَلى يَفْعَلُ بِفَتْحِ الْعَينِ نَحْوُ عَلِمَ يَعْلَمُ إلّا ما شَذَّ مِنْ نَحْوِ حَسِبَ يَحْسِبُ وَ أَخَواتِهِ

در اینجا وزن اول فعل ماضی ثلاثی مجرد؛ یعنی فَعَلَ به پایان می‌رسد و مصنف در توضیح وزن دوم آن؛ یعنی فَعِلَ می‌فرماید:

﴿وَ إنْ كانَ ماضِيهِ عَلى فَعِلَ مَكْسُورِ الْعَيْنِ﴾ و اگر ماضی فعل ثلاثی مجرد بر وزن فَعِلَ (مکسور العین) باشد ﴿فَمُضارِعُهُ عَلى يَفْعَلُ بِفَتْحِ الْعَينِ﴾ مضارع آن بر وزن يَفْعَلُ (با فتح عین‌الفعل) خواهد بود ﴿نَحْوُ عَلِمَ يَعْلَمُ﴾ مانند عَلِمَ يَعْلَمُ ﴿إلّاما شَذَّ﴾ جز صیغه‌ای که شاذ است ﴿مِنْ نَحْوِ حَسِبَ يَحْسِبُ وَ أَخَواتِهِ﴾ از نمونه‌ی حَسِبَ يحْسِبُ و نظایر آن.

(شرح) وزن دوم فعل ماضی ثلاثی مجرد، فَعِلَ است که در این صورت مضارع بر وزن يَفْعَلُ می‌آید، مانند عَلِمَ يَعْلَمُ و در بعضی موارد بر وزن يَفْعِلُ (با کسرعین) هم خواهد بود، مانند حَسِبَ يَحْسِبُ و نظایر آن، مثل نَعِمَ يَنْعِمُ که این وزن در معتلّ‌الفاء زیاد است مانند وَرِثَ يَرِثُ، وَرِمَ يَرِمُ و وَمِقَ يَمِقُ که مضارع این‌ها در اصل يَوْرِثُ، يَوْرِمُ و يَوْمِقُ بوده و فاءالفعلشان؛ یعنی واو، حذف شده است.

فَعِلَ يَفْعَلُ را باب چهارم می‌نامند و هر صیغه‌ای که ماضی و مضارعش بروزن فَعِلَ يَفْعَلُ باشد از باب چهارم ثلاثی مجرد است مانند شَرِبَ يَشْرَبُ. و فَعِلَ يَفْعِلُ را باب پنجم نامیده‌اند و هر صیغه‌ای که ماضی و مضارع آن بر این وزن باشد از باب پنجم ثلاثی مجرد است، مانند يَئِسَ يَيْئِسُ.

اگر سؤال شود: مصنف وزن حَسِبَ يَحْسِبُ را شاذ دانست؛ پس چگونه آن را باب پنجم ثلاثی مجرد محسوب کردیم درحالی که نباید شاذ، باب محسوب گردد؟! در جواب این سؤال خواهیم گفت: آری این اعتراض وارد است و به همین علت بیشتر علما این وزنِ فَعِلَ يَفْعِلُ را باب مستقل ندانسته و فرموده‌اند: ثلاثی مجرد دارای پنج باب است؛ اما به خاطر اینکه در معتلّ‌الفاء کلمات زیادی بر این وزن آمده‌اند ما به اصل قیاس توجه نکرده و موافق استعمال، آن را باب مستقل به

وَ إِنْ كانَ ماضِيهِ عَلىٰ فَعُلَ مَضْمُومِ الْعَيْنِ فَمُضارِعُهُ عَلى يَفْعُلُ بِضَمِّ الْعَيْنِ نَحْوُ حَسُنَ يَحْسُنُ

حساب آوردیم.

در اینجا وزن دوم ثلاثی مجرد؛ یعنی فَعِلَ به پایان رسید و مصنف در توضیح وزن سوم آن؛ یعنی فَعُلَ می‌فرماید:

﴿وَ إِنْ كانَ ماضِيهِ عَلىٰ فَعُلَ مَضْمُومِ الْعَيْنِ﴾ و اگرماضی فعل ثلاثی مجرد، بروزن فَعُلَ (به ضم عین‌الفعل) باشد ﴿فَمُضارِعُهُ عَلى يَفْعُلُ بِضَمِّ الْعَيْنِ﴾ مضارع آن بر وزن یَفْعُلُ (با ضم عین‌الفعل) خواهد بود ﴿نَحْوُ حَسُنَ يَحْسُنُ﴾ مانند حَسُنَ یَحْسُنُ.

(شرح) اگر ماضی فعل ثلاثی مجرد بر وزن فَعُلَ باشد مضارع آن تنها با ضم عین خواهد بود و بر وزن یَفْعَلُ و یَفْعِلُ؛ یعنی با فتحه وکسره‌ی عین‌الفعل نمی‌آید.

ممکن است سؤال شود که ما قبلاً گفتیم: باید حرکت عین‌الفعل ماضی و مضارع با هم تفاوت داشته باشند؛ پس چرا در این باب حرکت هر دوی آن‌ها ضمه است؟ در جواب می‌گوییم: تمام صیغه‌های این باب برای صفاتی است که لازم انسان است و لزوم به معنای ضم (چسپیدن) است؛ بنابراین در عین‌الفعل ماضی و مضارع این باب حرکتی اختیار شده است (ضمه) که تنها با چسپاندن و ضم دو لب به همدیگر حاصل می‌شود و این کار به خاطر مناسبت در بین الفاظ و معانی آن‌هاست.

فَعُلَ یَفْعُلُ را باب ششم نامیده‌اند و هر صیغه‌ای که ماضی و مضارع آن بر وزن فَعُلَ یَفْعُلُ باشد از باب ششم ثلاثی مجرد خواهد بود مانند شَرُفَ یَشْرُفُ.

هنگامی که مصنف از توضیح قسم اول فعل؛ یعنی ثلاثی مجرد فارغ شد بیان قسم دوم فعل (رباعی مجرد) را شروع کرد و فرمود:

....

به این پرسش‌ها پاسخ دهید!

۱. شش باب ثلاثی مجرد را به ترتیب بنویسید!
۲. اگر ماضی و مضارع با فتح عین‌الفعل بیایند باید چه شرطی تحقق بیابد ؟
۳. انواع شاذ را بیان کنید!
۴. چرا در باب ششم عین‌الفعل ماضی و مضارع مضموم است در حالی که باید حرکتشان با هم تفاوت داشته باشد؟

وَ أمَّا الرُّباعِيُّ الْمُجَرَّدُ فَهُوَ فَعْلَلَ كَدَحْرَجَ دَحْرَجَةً و دِحْراجاً

﴿وَ أمَّا الرُّباعِيُّ الْمُجَرَّدُ فَهُوَ فَعْلَلَ﴾ اما فعل رباعی مجرد، تنها [بر وزن] فَعْلَلَ خواهد بود ﴿كَدَحْرَجَ دَحْرَجَةً و دِحْراجاً﴾ مانند دَحْرَجَ دَحْرَجَةً و دِحْراجاً.

(شرح) فعل رباعی مجرد؛ یعنی فعلی که چهار حرفی است و حرف زائد در آن افزوده نشده است یک وزن دارد و آن وزن فَعْلَلَ می‌باشد؛ زیرا - همانگونه که گذشت - حرف اول و آخر ماضیِ معلوم باید مفتوح باشد و نمی‌توانیم لام‌الفعل اول را ساکن کنیم؛ زیرا در وقت اتصال ضمایر فاعلیِ متحرک به فعل ماضی (از صیغه‌ی ششم تا آخر) لام‌الفعل دوم ساکن می‌شود؛ پس اگر لام‌الفعل اول را سا کن کنیم در آن حالت در بین لام‌الفعل اول و دوم التقاء ساکنین رخ می دهد. و لازم است عین‌الفعل ساکن باشد تا چهار حرف دارای حرکت به دنبال هم نباشند؛ زیرا در زبان عرب چنین کلمه‌ای موجود نیست؛ یعنی کلمه‌ای که دارای چهار حرکت متوالی باشد.

این وزن را باب فَعْلَلَة نامیده‌اند و هر صیغه‌ای که ماضی آن بروزن فَعْلَلَ باشد از این باب خواهد بود، مانند زَلْزَلَ، يُزَلْزِلُ، زَلْزَلَةً وَ زِلْزالاً.

بدانکه چند کلمه‌ای به رباعی مجرد الحاق شده‌اند مانند: جَوْرَبَ، جَلْبَبَ، شَمْلَلَ، بَيْطَرَ، هَرْوَلَ، شَرْيَفَ و... و دلیل این الحاق اتحاد مصدر این کلمات با مصدر رباعی مجرد (فَعْلَلَةٌ) است؛ یعنی این کلمات، در اصل ثلاثی مجرد بوده‌اند مثلاً اصل جَوْرَبَ جَرَبَ و اصل جَلْبَبَ جَلَبَ است؛ اما چون مصدر این‌ها بر وزن فَعْلَلَة است و مصدر، اصل و ریشه‌ی کلمات می‌باشد، با افزودن یک حرف به هر یک از آن‌ها، آن‌ها را هموزن دَحْرَجَ کرده‌اند.

مصنف بعد از بیان و توضیح قسم دوم فعل (رباعی مجرد) در توضیح قسم سوم فعل (ثلاثی مزيدٌ فيه) فرمود:

به این پرسش‌ها پاسخ دهید!

۱. چرا رباعی مجرد، تنها دارای یک وزن است؟

۲. پنج صیغه ازصیغه‌های ملحق به رباعی مجرد را نوشته و دلیل الحاق را بیان کنید!

وَ أَمَّا الثُّلاثِيُّ الْمَزِيدُ فِيهِ فَهُوَ عَلى ثَلاثَةِ أَقْسامٍ اَلْأَوَّلُ ما كانَ ماضِيهِ عَلى أَرْبَعَةِ أَحْرُفٍ كَأَفْعَلَ نَحْوُ أَكْرَمَ يُكْرِمُ إِكْراماً

﴿وَ أَمَّا الثُّلاثِيُّ الْمَزِيدُ فِيهِ﴾ اما فعل ثلاثی مزیدٌ فیه ﴿فَهُوَ عَلى ثَلاثَةِ أَقْسامٍ﴾ برسه قسم است: ﴿اَلْأَوَّلُ ما كانَ ماضِيهِ عَلى أَرْبَعَةِ أَحْرُفٍ كَأَفْعَلَ﴾ قسم اول، فعلی است که ماضی آن چهار حرف است مانند صیغه‌ای که بر وزن أَفْعَلَ می‌باشد ﴿نَحْوُ أَكْرَمَ يُكْرِمُ إِكْراماً﴾ مانند أَكْرَمَ يُكْرِمُ إِكْراماً

(شرح) فعل ثلاثی مزیدٌ فیه؛ یعنی فعلی که در اصل سه حرفی است و حرف زائد در آن افزوده شده است دارای سه قسم است؛ زیرا یا یک حرف در آن افزوده شده یا دو حرف ویا سه حرف و اگر بیشتر از سه حرف افزوده شود حروف زائد از حروف اصلی بیشتر خواهند بود و فرع (حروف زائد) بر اصل مزیت پیدا می‌کند که این امر، صحیح نخواهد بود.

بدانکه حروف زائد، تنها از ده حرف «سَأَلْتُمُونِيها» خواهد بود؛ مگر اینکه زیاد کردن حرف، برای تکرار و تضعیف باشد که در آن صورت از این ده حرف و غیر این ها هم افزوده خواهد شد. فرقی نیست تکرار و تضعیف صورت گرفته برای الحاق باشد یا غیر الحاق. مثال فعلی که تضعیف آن برای الحاق باشد و از حروف «سألتمونیها» و غیر آن زیاده شده باشد شَمْلَلَ و جَلْبَبَ و مثال فعلی که تضعیف آن برای غیر الحاق باشد و از حروف مذکور و غیر آن‌ها افزوده شده باشد طَهَّرَ و فَرَّحَ.

(نکته) یک باب رباعی مجرد و ابواب ثلاثی مزیدٌ فیه و رباعی مزیدٌ فیه با وزن مصدرشان نامیده می‌شوند مثلاً باب اول قسم اول ثلاثی مزیدٌ فیه را باب إفعال، باب دوم را باب تفعیل و باب سوم را مُفاعَلَة نامیده‌اند؛ اما ابواب ثلاثی مجرد را با اسم باب اول و دوم و سوم و ... اسم گذاری کرده‌اند.

قسم اول از سه قسم فعل ثلاثی مزیدٌ فیه فعلی است که ماضی آن چهار حرف است سه حرف اصلی و یک حرف زائد و این قسم، دارای سه باب است: باب اول که باب إفعال نامیده می‌شود ماضی آن بروزن أَفْعَلَ، مضارعش بر وزن يُفْعِلُ و

وَ فَعَّلَ كَفَرَّحَ يُفَرِّحُ تَفْرِيحاً

مصدرش بر وزن إفعال است، مانند أَكْرَمَ يُكْرِمُ إكْراماً.

أَكْرَمَ، فعل ماضی باب اِفعال است اصل آن کَرُم از باب ششم بود آن را به باب افعال نقل کردیم دراول آن همزه‌ی قطع (همزه‌ای که همیشه خوانده می‌شود؛ یعنی وقتی که در وسط قرار می‌گیرد حذف نخواهد شد) آوردیم فاءالفعل راساکن و عین‌الفعل رامفتوح کردیم أَكْرَمَ شد.

يُكْرِمُ، فعل مضارع باب افعال است اصلش أَكْرَمَ بود حرف مضارعه را به صورت مضموم در اول آن قرار دادیم عین‌الفعل را مکسور و لام الفعل را مرفوع کردیم يُأَكْرِمُ شد و چون در صیغه‌ی متکلم وحده‌ی آن (أُأَكْرِمُ) دو همزه در اول کلمه واقع می‌شد و موجب سنگینی کلمه می‌بود همزه‌ی دوم را حذف کردیم أُكْرِمُ شد و به خاطر یکنواخت بودن دیگر صیغه‌ها با صیغه‌ی متکلم، همزه‌ی آن‌ها را هم حذف کردیم؛ بنابراین يُأَكْرِمُ يُكْرِمُ شد.

این باب را باب افعال نامیده‌اند و هر صیغه‌ای که ماضی و مضارع آن بر وزن أَفْعَلَ يُفْعِلُ باشد از باب افعال خواهد بود مانند أَجْلَسَ يُجْلِسُ.

﴿وَ فَعَّلَ﴾ و بر وزن فَعَّلَ خواهد بود ﴿كَفَرَّحَ يُفَرِّحُ تَفْرِيحاً﴾ مانند فَرَّح يُفَرِّحُ تَفْرِيحاً.

(شرح) گفتیم: قسم اول فعل ثلاثی مزیدٌ فیه دارای سه باب است باب اول را توضیح دادیم و اما باب دوم آن، فعلی است که ماضی آن بر وزن فَعَّلَ، مضارعش بر وزن يُفَعِّلُ و مصدرش بر وزن تَفْعيل است مانند فَرَّحَ يُفَرِّحُ تَفْرِيحاً.

فَرَّحَ، فعل ماضی باب تفعیل است اصل آن فَرِحَ از باب چهارم بود آن را به باب تفعیل بردیم رائی را به آن افزوده و در راء عین‌الفعل ادغام کرده و عین‌الفعل را مفتوح کردیم فَرَّحَ شد.

يُفَرِّحُ، فعل مضارع باب تفعیل است اصل آن فَرَّحَ بود حرف مضارعه را به صورت مضموم در اول آن قرار دادیم عین‌الفعل را مکسور و لام‌الفعل را مرفوع کردیم

وَ فاعَلَ نَحْوُ قاتَلَ يُقاتِلُ مُقاتَلَةً وَ قِتالاً وَ قِيتالاً.

وَ الثّاني ما كانَ ماضِيه عَلىٰ خَمْسَةِ أحْرُفٍ فَإمّا أوَّلُهُ التّاءُ مِثْلُ تفَعَّلَ نَحْوُ تَكَسَّرَ يَتَكَسَّرُ تَكَسُّراً

يُفَرِّحُ شد.

این باب را باب تفعیل نامیده‌اند و هر صیغه‌ای که ماضی و مضارعش بر وزن فَعَّلَ يُفَعِّلُ باشد از باب تفعیل خواهد بود مثل خَرَّجَ يُخَرِّجُ تَخْرِيجاً.

(نکته) این باب دارای دو مصدر دیگر است: تَفْعِلَة و فِعّال مانند تذکرة وکذّاب.

﴿وَ فاعَلَ نَحْوُ قاتَلَ يُقاتِلُ مُقاتَلَةً وَ قِتالاً وَ قِيتالاً﴾ و بر وزن فاعَلَ خواهد بود مانند قاتَلَ، يُقاتِلُ، مُقاتَلَةً، قِتالاً و قِيتالاً.

(شرح) باب سوم از قسم اول ثلاثی مزيدٌ فيه که آخرین باب است ماضی آن بر وزن فاعَلَ و مضارع آن بر وزن يُفاعِلُ می‌باشد مانند قاتَلَ يُقاتِلُ و دارای چهار مصدر است مقاتلة، قِتال، قِيتال، و قِتّال (با تشدید تاء).

قاتَلَ، فعل ماضی باب مفاعلة است اصل آن قَتَلَ بود از باب اول، آن را به باب مفاعلة بردیم یک الف را در بین فاءالفعل و عین‌الفعل آن افزودیم قاتَلَ شد.

يُقاتِلُ فعل مضارع باب مفاعلة است اصل آن قاتَلَ بود حرف مضارعه را به صورت مضموم در اول آن قرار دادیم عین‌الفعل را مکسور و لام‌الفعل را مرفوع کردیم يُقاتِلُ شد.

این باب را باب مفاعلة نامیده‌اند و هر صیغه‌ای که ماضی و مضارع آن بر وزن فاعَلَ يُفاعِلُ باشد از این باب خواهد بود، مانند باعَدَ يُباعِدُ مُباعَدَةً.

در اینجا قسم اول فعل ثلاثی مزيدٌ فيه به پایان می‌رسد و مصنف در توضیح قسم دوم آن می‌فرماید:

﴿وَ الثّاني ما كانَ ماضِيه عَلىٰ خَمْسَةِ أحْرُفٍ﴾ قسم دوم فعل ثلاثی مزيدٌ فيه فعلی است که ماضی آن بر پنج حرف است ﴿فَإمّا أوَّلُهُ التّاءُ مِثْلُ تَفَعَّلَ﴾ [و این قسم دو نوع است:] یا اول آن، تاء است مانند صیغه‌ای که بر وزن تَفَعَّلَ است

....

﴿نحو تَكَسَّرَ يَتَكَسَّرُ تَكَسُّراً﴾ مثل تَكَسَّرَ يَتَكَسَّرُ تَكَسُّراً.

(شرح) قسم دوم از سه قسم فعل ثلاثی مزیدٌ فیه فعلی است که ماضی آن دارای پنج حرف است؛ یعنی سه حرف آن، اصلی است و دو حرفش زائد و این قسم، دو نوع است؛ زیرا حرف اول آن یا تاء است و یا همزه و نوع اول دو باب دارد و نوع دوم سه باب؛ بنابراین مجموع ابواب قسم دوم ثلاثی مزیدٌ فیه پنج باب است. باب اول از قسم دوم از نوع اول فعل ثلاثی مزیدٌ فیه، فعلی است که ماضی آن بر وزن تَفَعَّلَ، مضارعش بر وزن يَتَفَعَّلُ و مصدرش بر وزن تَفَعُّل است، مانند تَكَسَّرَ يَتَكَسَّرُ تَكَسُّراً.

تَكَسَّرَ، فعل ماضی باب تَفَعُّل است اصل آن كَسَرَ بود از باب اول. آن را به باب تفعُّل نقل کردیم در اول آن تاء مفتوحی را افزوده و عین‌الفعلش را تکرار نمودیم تَكَسْسَرَ شد و به خاطر اجتماع المثلین، حرکت سین اول را حذف کرده و سین اول را در سین دوم دغم کردیم تَكَسَّرَ شد.

يَتَكَسَّرُ، فعل مضارع باب تفعّل است اصل آن تَكَسَّرَ بود حرف مضارعه را به صورت مفتوح در اول آن قرار دادیم و لام‌الفعل را مرفوع کردیم يَتَكَسَّرُ شد.

این باب را باب تفعُّل نامیده‌اند و هر صیغه‌ای که ماضی و مضارع آن بر وزن تَفَعَّلَ يَتَفَعَّلُ باشد از این باب خواهد بود مانند تَعَلَّمَ يَتَعَلَّمُ تَعَلُّماً.

بدانکه این باب دارای قاعده‌ای است و آن این است که هرگاه فاءالفعلش یکی از ده حرف بیت باشد که عبارتند از: «ث – د – ذ – ز – س – ش – ص – ض - ط - ظ» صحیح است تاء زائدش به حرف همجنس فاءالفعل قلب شود مانند اِطَّهَّرَ.

اِطَّهَّرَ، فعل ماضی باب تفعّل است در اصل تَطَهَّرَ بود و چون فاءالفعلش یکی از ده حرف بیت بود تاء زائد را به جنس فاءالفعل؛ یعنی «ط» قلب کردیم طَطَهَّرَ شد و به خاطر اجتماع المثلین حرکت طاء اول را حذف کرده و طاء اول را در طاء دوم دغم کردیم و چون ابتدا به سکون رخ داد برای دفع آن همزه‌ی وصل مکسوری را

وَ تَفاعَلَ نَحْوُ تَباعَدَ يَتَباعَدُ تَباعُداً

در اول آن اضافه کردیم اِطَّهَّرَ شد.

بعضی گفته‌اند: وزن اِطَّهَّرَ تَفَعَّلَ است؛ زیرا همزه به خاطر زائد بودنش، در میزان تعبیر نخواهد شد و تاءِ زائد را با تاء تعبیر کرده‌اند هر چند که به طاء تبدیل شده است؛ زیرا اصلِ آن اعتبار خواهد شد. و جمعی هم گفته‌اند: وزن آن اِتْفَعَّلَ است و این قول از قول اول قوی‌تر است. و «رَضِی» گفته است: حرف زائدی که در حرفی اصلی دغم شده باشد مانند اِطَّهَّرَ که تاء زائد در طاء فاءالفعل ادغام شده است با حرف دوم تعبیر خواهد شد؛ بنابراین وزن اِطَّهَّرَ اِفَّعَّلَ است.

این قاعده (ادغام حرف زائد در فاءالفعل در هنگامی که فاءالفعل یکی از حروف بیت باشد) در دیگر صیغه‌ها مانند مضارع، مصدر، امر، اسم فاعل، اسم مفعول و ... نیز جاری است، مانند یَطَّهَّرُ- اِطَّهُّراً- اِطَّهَّرْ- مُطَّهِّر- مُطَّهَّر.

و دو کلمه‌ی «مُدَّثِّر» و «مُزَّمِّلْ» در قرآن کریم از این باب هستند. مُدَّثِّر در اصل مُتَدَثِّر بود تاء به دال تبدیل شد و سپس در دال دوم دغم گردید مدّثّر شد و مزّمّل هم اینگونه است.

﴿وَ تَفاعَلَ﴾ و بر وزن تَفاعَلَ خواهد بود ﴿نَحْوُ تَباعَدَ يَتَباعَدُ تَباعُداً﴾ مانند تَباعَدَ يَتَباعَدُ تَباعُداً.

(شرح) باب دوم از قسم دوم و نوع اول ثلاثی مزیدٌ فیه، فعلی است که ماضی آن بر وزن تفاعل، مضارعش بر وزن يَتَفاعَلُ و مصدرش بر وزن تَفاعُل است مانند تباعد يَتباعد تباعُد.

تَباعَدَ، فعل ماضی باب تفاعُل است اصل آن بَعُدَ است از باب ششم، تاء زائد را به صورت مفتوح در اول آن اضافه کرده، در بین فاءالفعل و عین‌الفعل الفی را افزوده و عین‌الفعل را مفتوح کردیم تَباعَدَ شد.

يَتَباعَدُ، فعل مضارع باب تفاعُل است اصل آن تباعَد بود یاء مفتوحی را در اول آن قرارداده و لام‌الفعلش را مرفوع کردیم يَتباعَدُ شد.

وَ إمّا أوَّلُهُ الْهَمْزَةُ مِثْلُ اِنْفَعَلَ نَحْوُ اِنْقَطَعَ يَنْقَطِعُ اِنْقِطاعاً

این باب را باب تفاعُل نامیده‌اند و هر صیغه‌ای که ماضی و مضارعش بر وزن تَفاعَلَ يَتَفاعَلُ باشد از این باب خواهد تبارك، يتبارك، تبارُكاً.

بدانکه این باب نیز همانند باب تفعّل دارای قاعده‌ای است و آن این است که هرگاه فاءالفعل آن یکی از ده حرف مذکورِ بیت باشد صحیح است تاء زائد به جنس فاءالفعل قلب شود مانند اِثّاقَلَ. اصل آن تَثاقَلَ بود. به علت اینکه فاءالفعلش یکی از ده حرف بیت بود تاء زائد را به جنس فاءالفعل؛ یعنی ثاء قلب کردیم ثّثاقَلَ شد و به خاطر اجتماع المثلین حرکت ثاء اول را حذف کرده و ثاء اول را در دوم دغم کردیم و چون ابتدا به سکون رخ داد برای دفع آن همزه‌ی وصل مکسور را در اول آن قرار دادیم اِثّاقَلَ شد. و همانند اِطَّهَّرَ در میزان آن اختلاف نظر هست: بعضی گفته‌اند: بر وزن تَفاعَلَ است و جمعی بر این باورند که بر وزن اِتْفاعَلَ می‌باشد و«رَضِی» هم معتقد است که بر وزن اِفّاعَلَ است. این قاعده در دیگر صیغه‌ها مانند مضارع، مصدر، امر، اسم فاعل، اسم مفعول و... نیز جاری است مانند يَثّاقَلُ، اِثّاقُل، اِثّاقَلْ، مُثّاقِل و مُثّاقَل.

﴿وَ إمّا أوَّلُهُ الْهَمْزَةُ﴾ و یا اول آن همزه است ﴿مِثْلُ اِنْفَعَلَ﴾ مانند موزون اِنْفَعَلَ ﴿نَحْوُ اِنْقَطَعَ يَنْقَطِعُ اِنْقِطاعاً﴾ مثل اِنْقَطَعَ يَنْقَطِعُ اِنْقِطاعاً.

(شرح) قبلاً گفتیم: قسم دوم از سه قسم فعل ثلاثی مزيدٌ فيه دو نوع است: نوع اول با تاء شروع می‌شد که دو باب بود و توضیح آن گذشت و نوع دوم با همزه شروع می‌شود و این نوع سه باب است: باب اول از قسم دوم و نوع دوم صیغه‌ای است که ماضی آن بر وزن اِنْفَعَلَ مضارعش بر وزن يَنْفَعِلُ و مصدرش بر وزن اِنْفِعال باشد مانند انقطع، يَنقطع، انقطاع.

اِنْقَطَعَ، فعل ماضی باب انفعال است. اصل آن قَطَعَ بود از باب سوم. آن را به باب انفعال نقل کردیم همزه‌ی وصل مکسوره و نون ساکن را در اول آن قرار دادیم اِنْقَطَعَ شد.

وَ افْتَعَلَ نَحْوُ اِجْتَمَعَ يَجْتَمِعُ اِجْتِماعاً

يَنْقَطِعُ، فعل مضارع باب انفعال است اصل آن انقطع بود حرف مضارعه را به صورت مفتوح به اول آن اضافه كرديم نيازى به همزه‌ى وصل نماند در تلفظ و كتابت آن را حذف كرده و عين‌الفعل را مكسور و لام‌الفعل را مرفوع كرديم يَنْقَطِعُ شد.

اين باب را باب انفعال ناميده‌اند و هر صيغه‌اى كه ماضى و مضارع آن بر وزن اِنْفَعَلَ يَنْفَعِلُ باشد از اين باب خواهد بود مانند اِنْحَصَرَ يَنْحَصِرُ اِنْحِصاراً.

بدانكه اين باب داراى قاعده‌اى است و آن اين است كه هرگاه فاءالفعلش يكى از شش حرف «يَرْمَلُونَ» بود درست است نون زائد به جنس فاءالفعل قلب گردد مانند اِرَّحَمَ. اصل آن رَحِمَ بود از باب چهارم آن را به باب انفعال نقل كرديم در اول آن همزه‌ى وصل مكسور و نون ساكن آورده و عين‌الفعل را مكسور كرديم اِنْرَحَمَ شد و چون فاءالفعلش يكى از حروف «يرملون» بود نون را به راء قلب كرده و در راء دوم دغم كرديم اِرَّحَمَ گرديد. بر وزن اِنْفَعَلَ و بنا بر قول «رضِى» بر وزن اِفَّعَلَ مى‌باشد؛ زيرا او چنان معتقد است كه حرف زائدى كه در حرف اصلى دغم شود با حرف اصلى تعبير خواهد شد، همانگونه كه در توضيح اِطَّهَّرَ گذشت. و اين قاعده در صيغه‌هاى ديگر، مانند مضارع، مصدر، امر، اسم فاعل، اسم مفعول و... نيز جارى است مانند يَرَّحِمُ، اِرِّحام، اِرَّحِمْ، مُرَّحِم، مُرَّحَم.

﴿وَافْتَعَلَ﴾ وبر وزن اِفْتَعَلَ خواهد بود ﴿نَحْوُ اِجْتَمَعَ يَجْتَمِعُ اِجْتِماعاً﴾ مانند اجتمع يَجتمع اجتماعاً .

(شرح) باب دوم از قسم دوم و نوع دوم، صيغه‌اى است كه ماضى آن بر وزن اِفْتَعَلَ مضارعش بر وزن يَفْتَعِلُ و مصدرش بر وزن اِفتِعال است مانند اِجْتَمَعَ يَجْتَمِعُ اِجْتِماعاً.

اِجْتَمَعَ فعل ماضى باب افتعال است اصل آن جَمَعَ بود از باب سوم . آن را به باب افتعال نقل كرديم در اول آن همزه‌ى وصل مكسور آورده، فاءالفعل را ساكن و

در بین فاءالفعل و عین‌الفعل تاء مفتوحی را اضافه کردیم اِجْتَمَعَ شد.

یَجْتَمِعُ، فعل مضارع باب افتعال است. اصل آن اجتمع بود حرف مضارعه را به صورت مفتوح به اول آن افزودیم نیازی به همزه‌ی وصل نماند آن را در لفظ و کتابت حذف، عین‌الفعل را مکسور و لام‌الفعل را مرفوع کردیم یَجْتَمِعُ شد.

این باب را باب افتعال نامیده‌اند و هر صیغه‌ای که ماضی و مضارع آن بر وزن اِفْتَعَلَ یَفْتَعِلُ باشد از این باب خواهد بود مانند اِقْتَرَبَ یَقْتَرِبُ اِقْتِراب.

بدانکه این باب دارای دو قاعده است: اول اینکه هرگاه فاءالفعل آن یکی از ده حرف بیت (ث - د - ذ - ز - س - ش - ص - ض - ط - ظ) باشد صحیح است تاء زائد به فاءالفعل تبدیل و در فاءالفعل دغم شود و این کار بر خلاف قیاس است؛ زیرا تبدیل حرف به حرف ماقبلش است و قیاس آن است که حرف، به مابعدش قلب شود مانند اِطَّهَّرَ و اِثّاقَلَ، مانند اِسَّمَعَ اصل آن سَمِعَ بود از باب چهارم به باب افتعال نقل کردیم در ابتدای آن همزه‌ی وصل مکسور را افزوده، فاءالفعل را ساکن و در بین فاءالفعل و عین‌الفعل تاء مفتوحی را اضافه کردیم اِسْتَمَعَ شد و چون فاءالفعلش یکی از حروف بیت بود تاء را به جنس فاءالفعل؛ یعنی سین قلب کرده و سین اول را در سین دوم دغم کردیم اِسَّمَعَ شد و مضارع و مصدر این صیغه عبارتند از: یَسَّمِعُ اِسِّماع.

و قاعده‌ی دوم این است که هرگاه عین‌الفعل این باب یکی از ده حرف بیت باشد درست است تاء زائد به جنس عین‌الفعل قلب شود، مانند اِخَصَّمَ یَخَصِّمُ اِخِصّاماً.

اصل اِخَصَّمَ خَصَمَ بود از باب دوم، آن را به باب افتعال نقل کردیم همزه‌ی وصل مکسور را به اول آن افزوده، فاءالفعل را ساکن و در بین فاءالفعل و عین‌الفعل تاء مفتوحی را اضافه کردیم اِخْتَصَمَ شد چون عین‌الفعلش یکی از حروف بیت بود تاء زائد را به جنس عین‌الفعل؛ یعنی صاد قلب کردیم اِخْصَصَمَ شد و چون اجتماع المثلین رخ داد بود صاد اول را ساکن کرده و در صاد دوم ادغام کردیم اِخَصَّمَ شد.

وَ افْعَلَّ نَحْوُ اِحْمَرَّ يَحْمَرُّ اِحْمِراراً

در ماضی این صیغه، هم فتح خاء صحیح است و هم کسر آن؛ یعنی در صورتی که این صیغه اِخْصَصَمَ می‌شود برای ادغام صاد اول در صاد دوم لازم است صاد اول ساکن شود و این ساکن کردن یا با نقل حرکت صاد اول به خاء است و یا با حذف آن؛ در صورتی که فتحه‌ی صاد به خاء نقل شود صیغه اِخَصَّمَ می‌گردد و در صورتی که حذف شود در بین خاء و صاد التقاء ساکنین واقع می‌شود که باید خاء را با کسره تحریک بکنیم که در این صورت اِخِصَّمَ خواهد شد و نیز صحیح است همزه را حذف کنیم؛ پس ماضی این کلمه دارای چهار صیغه خواهد بود: اِخَصَّمَ، خَصَّمَ، اِخِصَّمَ، خِصَّمَ.

مضارع دو صیغه‌ی اول يَخَصِّمُ و مضارع دو صیغه‌ی دوم يَخِصِّمُ می‌شوند و کلمه‌ی «يَخِصِّمُونَ» که در سوره‌ی یاسین آمده اینگونه ساخته شده است. و نیز صحیح است حرف مضارعه مکسور گردد؛ بنابراین مضارع این کلمه هم دارای چهار صیغه خواهد بود: يَخَصِّمُ، يِخَصِّمُ، يَخِصِّمُ، يِخِصِّمُ.

و مصدر صیغه‌ی اولِ ماضی، اِخَصّاماً، مصدر صیغه‌ی دوم خَصّاماً، مصدر صیغه‌ی سوم اِخِصّاماً و مصدر صیغه‌ی چهارم خِصّاماً خواهد شد؛ پس مصدرش هم دارای چهار وزن است.

اسم فاعل این کلمه هم دارای چهار وزن است؛ زیرا اسم فاعل از فعل مضارع گرفته می‌شود؛ پس اسم فاعل يَخَصِّمُ و يِخَصِّمُ، مُخَصِّم و اسم فاعل يَخِصِّمُ و يِخِصِّمُ هم مُخِصِّم خواهد شد و صحیح است میم اسم فاعل با پیروی از کسره‌ی فاءالفعل مکسور گردد؛ یعنی مِخِصِّم و نیز درست است فاءالفعل با پیروی از ضمه‌ی میم مضموم گردد؛ یعنی مُخُصِّم.

﴿وَ افْعَلَّ﴾ و بر وزن اِفْعَلَّ خواهد بود ﴿نَحْوُ اِحْمَرَّ يَحْمَرُّ اِحْمِراراً﴾ مانند اِحْمَرَّ يَحْمَرُّ اِحْمِراراً.

(شرح) باب سوم از قسم دوم و نوع دوم ثلاثی مزیدٌ فیه، فعلی است که ماضی

اَلْقِسْمُ الثّالِثُ ما كانَ ماضِيهِ عَلىٰ سِتَّةِ أَحْرُفٍ مِثْلُ اِسْتَفْعَلَ نَحْوُ اِسْتَخْرَجَ يَسْتَخْرِجُ اِسْتِخْراجاً

آن بر وزن اِفْعَلَّ مضارعش بر وزن يَفْعَلُّ و مصدرش بر وزن اِفْعِلال است مانند احمرّ، يَحمرّ، احمراراً.

اِحْمَرَّ، فعل ماضی باب اِفْعلال است اصل آن حَمُرَ بود از باب ششم آن را به باب افعلال نقل کردیم در اول آن همزه‌ی وصل مکسور افزوده، فاءالفعل را ساکن، عین‌الفعل را مفتوح و لام‌الفعل را مکرر نمودیم اِحْمَرَّ شد.

يَحْمَرُّ، فعل مضارع باب افعلال است اصل آن اِحْمَرَّ بود حرف مضارعه را به صورت مفتوح به اول آن افزودیم نیازی به همزه‌ی وصل نماند آن را در لفظ و کتابت حذف کرده و لام‌الفعل را مرفوع کردیم يَحْمَرُّ شد.

این باب را باب اِفْعلال نامیده‌اند و هر صیغه‌ای که ماضی آن بر وزن اِفْعَلَّ و مضارعش بر وزن يَفْعَلُّ باشد از این باب خواهد بود مانند اِصْفَرَّ ، يَصْفَرُّ ، اِصْفِرار.

در اینجا توضیح قسم دوم فعل ثلاثی مزيدٌ فيه به پایان می‌رسد و مصنف در بیان قسم سوم آن می‌فرماید:

﴿اَلْقِسْمُ الثّالِثُ﴾ قسم سوم فعل ثلاثی مزيدٌ فيه ﴿ما كانَ ماضِيهِ عَلىٰ سِتَّةِ أَحْرُفٍ﴾ فعلی است که ماضی آن بر شش حرف است ﴿مِثْلُ اِسْتَفْعَلَ نَحْوُ اِسْتَخْرَجَ يَسْتَخْرِجُ اِسْتِخْراجاً﴾ مانند موزون اِسْتَفْعَلَ مثل اِسْتَخْرَجَ يَسْتَخْرِجُ اِسْتِخْراجاً.

(**شرح**) قسم سوم فعل ثلاثی مزيدٌ فيه فعلی است که ماضی آن دارای شش حرف است سه حرف اصلی و سه حرف زائد و این قسم دارای شش باب است: باب اول از قسم سوم فعل ثلاثی مزيدٌ فيه فعلی است که ماضی آن بر وزن اِسْتَفْعَلَ، مضارعش بر وزن يَسْتَفْعِلُ و مصدرش بر وزن اِسْتِفْعال است مانند استخرج، يستخرج، استخراج.

اِسْتَخْرَجَ، فعل ماضی باب استفعال است اصل آن خَرَجَ بود از باب اول آن را

وَ افْعالَّ نَحْوُ اِحْمارَّ يَحْمارُّ اِحْمِيراراً، وَ افْعَوْعَلَ نَحْوُ اِعْشَوْشَبَ يَعْشَوْشِبُ

به باب استفعال نقل کردیم در اولش همزه‌ی وصل مکسور، سین ساکن و تاء مفتوح را اضافه کردیم اِسْتَخْرَجَ شد.

يَسْتَخْرِجُ، فعل مضارع باب استفعال است اصل آن استخرج بود، حرف مضارعه را به صورت مفتوح به اول افزودیم نیازی به همزه‌ی وصل نماند آن را در لفظ و کتابت حذف کرده، عین‌الفعل را مکسور و لام‌الفعل را مرفوع کردیم يَسْتَخْرِجُ شد.

این باب را باب استعفال نامیده‌اند و هر صیغه‌ای که ماضی و مضارع آن بر وزن اِسْتَفْعَلَ يَسْتَفْعِلُ باشد از این باب خواهد بود مانند اِسْتَكْمَلَ يَسْتَكْمِلُ اِسْتِكْمال.

﴿وَ افْعالَّ﴾ و بر وزن اِفْعالَّ خواهد بود ﴿نَحْوُ اِحْمارَّ يَحْمارُّ اِحْمِيراراً﴾ مانند اِحْمارَّ يَحْمارُّ اِحْمِيراراً.

(شرح) باب دوم از قسم سوم فعل ثلاثی مزيدٌ فيه، فعلی است که ماضی آن بر وزن اِفْعالَّ، مضارعش بر وزن يَفْعالُّ و مصدرش بر وزن اِفْعِيلال خواهد بود مانند اِحْمارَّ يَحْمارُّ اِحْمِيراراً.

اِحْمارَّ، فعل ماضی باب افعیلال است اصل آن حَمُرَ بود از باب ششم، آن را به باب افعیلال برده در اول آن همزه‌ی وصل مکسور را افزوده، فاءالفعل را ساکن و در بین عین‌الفعل و لام‌الفعل الفی را افزودیم الف، مقتضی فتح ماقلبش بود آن را مفتوح کرده و لام‌الفعل را مکرر کردیم اِحْمارَّ شد.

يَحْمارُّ، فعل مضارع باب افعیلال است حرف مضارعه را به صورت مفتوح به اول آن افزودیم نیازی به همزه‌ی وصل نماند آن را در لفظ و کتابت حذف کرده و لام‌الفعل را مرفوع کردیم يَحْمارُّ شد.

این باب را باب افعیلال نامیده‌اند و هر صیغه‌ای که ماضی و مضارع آن بر وزن اِفْعالَّ يَفْعالُّ باشد از این باب خواهد بود مانند اِسْوادَّ يَسْوادُّ اِسْوِيداد.

﴿وَ افْعَوْعَلَ﴾ و بر وزن اِفْعَوْعَلَ خواهد بود ﴿نَحْوُ اِعْشَوْشَبَ يَعْشَوْشِبُ

اِغْشِیشاباً، وَ اِفْعَوَّلَ نَحْوُ اِجْلَوَّزَ یَجْلَوِّزُ اِجْلِوّازاً

اِغْشِیشاباً﴾ مانند اِغْشَوْشَبَ یَغْشَوْشِبُ اِغْشِیشاباً.

(شرح) باب سوم از قسم سوم ثلاثی مزیدٌ فیه فعلی است که ماضی آن بر وزن اِفْعَوْعَلَ و مضارعش بروزن یَفْعَوْعِلُ و مصدرش بر وزن اِفْعِیعال است مانند: اعشوشب یعشوشب اعشیشاب.

اِغْشَوْشَبَ، فعل ماضی باب اِفْعِیعال است اصل آن عَشُبَ بود از باب ششم. آن را به باب افعیعال برده همزه‌ی وصل مکسور را در اول آن آورده، فاءالفعل را ساکن، عین‌الفعل را مفتوح و مکررکرده و در بین دو حرف همجنس واو ساکنی را زیاد کردیم اِغْشَوْشَبَ گردید.

یَغْشَوْشِبُ، فعل مضارع باب افعیعال است. اصل آن اِغْشَوْشَبَ بود حرف مضارعه را به صورت مفتوح به اول آن افزودیم نیازی به همزه‌ی وصل نماند آن را در لفظ و کتابت حذف کرده، همجنس دوم را مکسور و لام‌الفعل را مرفوع کردیم یَغْشَوْشِبُ گردید.

این باب را باب اِفْعِیعال می‌نامند و هر صیغه‌ای که ماضی و مضارعش بر وزن اِفْعَوْعَلَ یَفْعَوْعِلُ باشد از این باب خواهد بود مانند اِحْدَوْدَبَ یَحْدَوْدِبُ اِحْدِیداباً.

﴿وَ اِفْعَوَّلَ﴾ و بر وزن اِفْعَوَّلَ خواهد بود ﴿نَحْوُ اِجْلَوَّزَ یَجْلَوِّزُ اِجْلِوّازاً﴾ مانند اِجْلَوَّزَ یَجْلَوِّزُ اِجْلِوّازاً.

(شرح) باب چهارم از قسم سوم ثلاثی مزیدٌ فیه صیغه‌ای است که ماضی آن بر وزن اِفْعَوَّلَ، مضارعش بر وزن یَفْعَوِّلُ و مصدرش بر وزن اِفْعِوّال خواهد بود مانند اجلوّز، یَجلوّز، اجلوّاز.

اِجْلَوَّزَ، فعل ماضی باب اِفْعِوّال است اصل آن جَلَزَ بود از باب دوم آن را به باب افعوّال برده، همزه‌ی وصل مکسور را در اول آن آورده، فاءالفعل را ساکن و در بین عین‌الفعل و لام‌الفعل واو مشدّد مفتوحی را اضافه کردیم اِجْلَوَّزَ شد. و ساختن یَجْلَوِّزُ سهل است.

و افْعَنْلَلَ نَحْوُ اِقْعَنْسَسَ يَقْعَنْسِسُ اِقْعِنْساساً، وَ اِفعَنْلىٰ نَحْوُ اِسْلَنْقىٰ يَسْلَنْقِي اِسْلِنْقاءً

این باب را باب اِفْعوّال نامیده‌اند و هر صیغه‌ای که ماضی و مضارع آن بر وزن اِفْعَوَّلَ يَفْعَوِّلُ باشد از این باب است.

﴿وَ اِفْعَنْلَلَ﴾ و بر وزن اِفْعَنْلَلَ خواهد بود ﴿نَحْوُ اِقْعَنْسَسَ يَقْعَنْسِسُ اِقْعِنْساساً﴾ مانند اِقْعَنْسَسَ يَقْعَنْسِسُ اِقْعِنْساساً.

(شرح) باب پنجم از قسم سوم فعل ثلاثی مزيدٌ فيه، فعلی است که ماضی آن بر وزن اِفْعَنْلَلَ، مضارعش بر وزن يَفْعَنْلِلُ و مصدرش بر وزن اِفْعِنْلال خواهد بود مانند اقعنسس يقعنسس اقعنساس.

اِقْعَنْسَسَ، فعل ماضی باب افعنلال است اصل آن قَعَسَ بود از باب سوم آن را به باب افعنلال نقل کرده، در اولش همزه‌ی وصل مکسور آورده، فاءالفعل را ساکن، در بین عین‌الفعل و لام‌الفعل نون ساکن را افزوده و لام‌الفعل را مکرر کردیم اِقْعَنْسَسَ شد. ساختن يَقْعَنْسِسُ راحت است.

این باب را باب افعنلال نامیده‌اند و هر صیغه‌ای که ماضی و مضارعش بر وزن اِفْعَنْلَلَ يَفْعَنْلِل باشد از این باب خواهد بود.

﴿وَ اِفعَنْلىٰ﴾ و بر وزن اِفعَنْلىٰ خواهد بود ﴿نَحْوُ اِسْلَنْقىٰ يَسْلَنْقِي اِسْلِنْقاءً﴾ مانند اِسْلَنْقىٰ يَسْلَنْقِي اِسْلِنْقاءً.

(شرح) باب ششم از قسم سوم ثلاثی مزيدٌ فيه که باب آخر است صیغه‌ای است که ماضی آن بر وزن اِفْعَنْلىٰ، مضارعش بر وزن يَفْعَنْلِي و مصدرش بر وزن اِفْعِنلاء خواهد بود مانند اِسْلَنْقىٰ يَسْلَنْقِي اِسْلِنْقاءً.

اِسْلَنْقىٰ، فعل ماضی باب اِفْعِنلاء است اصل آن سَلَقَ بود از باب دوم آن را به باب افعنلاء بردیم همزه‌ی وصل مکسور را در اول آن آورده، فاءالفعل را ساکن، در بین عین‌الفعل و لام‌الفعل نون ساکن و بعد از لام‌الفعل یاء مفتوحی را اضافه کردیم اِسْلَنْقَيَ شد. یاء، متحرک، ماقبلش مفتوح بود آن را به الف قلب کردیم اِسْلَنْقىٰ شد.

....

يَسْلَنْقِي، فعل مضارع باب افعنلاء است اصل آن إِسْلَنْقىٰ بود حرف مضارعه را به صورت مفتوح به اول آن افزودیم نیازی به همزه‌ی وصل نماند آن را در لفظ و کتابت حذف کرده و لام‌الفعل را مکسور و چون ماقبل الف مکسور شد الف به یاء قلب نموده و یاء را مرفوع کردیم يَسْلَنْقِيُ گردید ضمه بر یاء سنگین بود آن را حذف کردیم يَسْلَنْقِي شد.

این باب را باب إِفْعِنلاء نامیده‌اند و هر صیغه‌ای که ماضی و مضارعش بر وزن إِفْعَنْلىٰ يَفْعَنْلِي باشد از این باب خواهد بود مانند إِسْرَنْدىٰ يَسْرَنْدِي إِسْرِنْداءً.

در اینجا قسم سوم فعل (ثلاثی مزیدٌ فیه) به پایان می‌رسد و مصنف در بیان قسم چهارم فعل؛ یعنی رباعی مزیدٌ فیه می‌فرماید:

به این پرسش ها پاسخ دهید!

۱. ثلاثی مزیدٌ فیه چند قسم دارد و هر یک از آن‌ها دارای چند باب است؟ اسم باب‌ها را بنویسید!

۲. قسم دوم از سه قسم ثلاثی مزیدٌ فیه چندنوع است و هر نوع چند باب دارد؟

۳. وزن إِطَّهَّرَ و إِثّاقَلَ چیست؟

۴. قاعده‌ی مشترک باب تفعّل و تفاعل و افتعال چیست؟

وَ أَمَّا الرُّباعِيُّ الْمَزِيدُ فِيهِ فَأَمْثِلَتُهُ تفَعْلَلَ كَتَدَحْرَجَ تَدَحْرُجاً، وَ افْعَنْلَلَ نَحْوُ إِحْرَنْجَمَ إِحْرِنْجاماً، وَ افْعَلَّ نَحْوُ اِقْشَعَرَّ اِقْشِعْراراً

﴿وَ أَمَّا الرُّباعِيُّ الْمَزِيدُ فِيهِ﴾ اما فعل رباعی مزيدٌ فيه ﴿فَأَمْثِلَتُهُ تَفَعْلَلَ كَتَدَحْرَجَ تَدَحْرُجاً﴾ مثال‌های آن تَفَعْلَلَ خواهد بود مانند تَدَحْرَجَ تَدَحْرُجاً.

(شرح) قسم چهارم فعل (قسم آخر)، فعل رباعی مزيدٌ فيه است؛ یعنی فعلی که دارای چهار حرف اصلی است و حرف زائد در آن افزوده شده است و این قسم دارای سه باب است: باب اول، ماضی آن بر وزن تَفَعْلَلَ، مضارعش بر وزن يَتَفَعْلَلُ و مصدرش بر وزن تَفَعْلُلْ است مانند تَدَحْرَجَ يَتَدَحْرَجُ تَدَحْرُج.

تَدَحْرَجَ، فعل ماضی باب تَفَعْلُلْ است اصل آن دَحْرَجَ (رباعی مجرد) بود تاء زائد را به اول آن افزودیم تَدَحْرَجَ شد. ساختن يَتَدَحْرَجُ از تَدَحْرَجَ آسان است.

این باب را باب تَفَعْلُلْ نامیده‌اند و هر صیغه‌ای که ماضی و مضارع آن بر وزن تَفَعْلَلَ يَتَفَعْلَلُ باشد از این باب خواهد بود مانند تزلزل یتزلزل تزلزلاً.

﴿وَ افْعَنْلَلَ نَحْوُ إِحْرَنْجَمَ إِحْرِنْجاماً﴾ و بر وزن اِفْعَنْلَلَ خواهد بود مانند إِحْرَنْجَمَ إِحْرِنْجاماً.

(شرح) باب دوم از سه باب رباعی مزيدٌ فيه صیغه‌ای است که ماضی آن بر وزن اِفْعَنْلَلَ مضارعش بر وزن يَفْعَنْلِلُ و مصدرش بر وزن اِفْعِنْلال خواهد بود مانند احرنجم، یحرنجم، احرانجاما.

إِحْرَنْجَمَ، فعل ماضی باب اِفْعِنْلال است اصلش حَرْجَمَ (رباعی مجرد) بود به باب افعنلال بردیم در اول آن همزه‌ی وصل مکسور آورده، فاءالفعل را ساکن، عین‌الفعل را مفتوح و در بین عین‌الفعل و لام‌الفعل نون ساکنی را اضافه کردیم إِحْرَنْجَمَ شد. ساختن مضارع از ماضی سهل است.

این باب را باب اِفْعِنْلال نامیده‌اند و هر صیغه‌ای که ماضی و مضارع آن بر وزن اِفْعَنْلَلَ يَفْعَنْلِلُ باشد از این باب خواهد بود مانند اِعْرَنْزَمَ يَعْرَنْزِمُ اِعْرِنْزاماً.

﴿وَ افْعَلَّ نَحْوُ اِقْشَعَرَّ اِقْشِعْراراً﴾ و بر وزن اِفْعَلَّ خواهد بود مانند اِقْشَعَرَّ

....

اِقْشِعْراراً.

(شرح) باب سوم از سه باب فعل رباعی مزیدٌ فیه صیغه‌ای است که ماضی آن بر وزن اِفْعَلَلَّ، مضارعش بر وزن یَفْعَلِلُّ و مصدرش بر وزن اِفْعِلّال خواهد بود مانند اِقْشَعَرَّ یَقْشَعِرُّ اِقْشِعْرار.

اِقْشَعَرَّ، فعل ماضی باب اِفْعِلّال است اصل آن قَشْعَرَ (رباعی مجرد) بود آن را به باب اِفْعِلّال برده همزه‌ی وصل مکسور را به اول آن افزوده ، فاءالفعل را ساکن، عین‌الفعل را مفتوح، و لام‌الـفعل را مکرر کردیم اِقْشَعَرَّ گردید. ساختن مضارع از ماضی آسان است.

این باب را باب اِفْعِلّال نامیده‌اند و هر صیغه‌ای که ماضی و مضارعش بر وزن اِفْعَلَلَّ یَفْعَلِلُّ باشد از این باب خواهد بود مانند اِطْمَأَنَّ یَطْمَئِنُّ اِطْمِئْنان.

در اینجا هر چهار قسم فعل به پایان می‌رسد که مجموع ابواب آن‌ها بیست و چهار باب است: شش باب ثلاثی مجرد، یک باب رباعی مجرد، چهارده باب ثلاثی مزیدٌ فیه و سه باب رباعی مزیدٌ فیه.

به این پرسش‌ها پاسخ دهید!

۱. ربا عی مزیدٌ فیه چند وزن دارد؟ آن‌ها را بیان کنید!

۲. در تدحرج و احرنجم چند حرف زائد وجود دارد؟ آن‌ها را مشخص کنید!

....

==

معانی ابواب ثلاثی مزیدٌ فیه و رباعی مزیدٌ فیه

در اینجا سعی می‌شود که مشهورترین معانی این ابواب نوشته شود.

باب إفْعال،

الف) غالباً برای متعدی کردن فعل لازم به کار می‌رود؛ یعنی اگر ثلاثی مجرد لازم به باب افعال برده شود غالباً متعدی می‌گردد ذَهَبَ (رفت) أذْهَبَ (بُرد)، جَلَسَ (نشست) أجْلَسَ (نشاند).

ب) برای نمایش دادن، مانند أباعَ الشَّعیر؛ یعنی جو را در معرض و نمایشگاه فروش قرار داد.

ج) گردیدن بالذات فاعل به اصل فعل؛ مانند أغَدَّ الْبَعیرُ؛ یعنی شتر، صاحب غده شد. یا گردیدن بالواسطه‌ی فاعل به اصل فعل، مانند أجْرَبَ الرَّجُل؛ یعنی آن مرد، صاحب شترگری گردید.

د) برای دخول در وقت، مانند أصْبَحَ زید؛ یعنی زید صبح کرد.

ه) یافتن صفتی در مفعول، مانند أحْمَدْتُ عَمراً : عمرو را محمود و پسندیده یافتم. و أبْخَلْتُهُ: او را بخیل یافتم.

و) برای کثرت، مانند أثْمَرَ الرَّجُلُ: بخشش و نیکی فلان مرد زیاد شد.

ز) برای سلب معنای ریشه‌ی فعل مانند أشْکَیْتُهُ : شکایتش را کنار بردم. و أشْقَی الْمَریضُ: شفای بیمار ناممکن شد.

باب تفعیل،

الف) برای متعدی کردن فعل لازم ، همانند باب افعال، مانند فَرِحَ (شاد شد) فَرَّحَ (شادکرد) نَزَلَ (فرود آمد) نَزَّلَ (فرود آورد) و نسبت دادن هم تعدیه محسوب می‌شود، مانند فَسَّقْتُهُ وَ کَفَّرتُهُ : او را به فسق وکفر نسبت دادم

ب) تکثیر در فعل، مثل طَوَّفْتُ: بسیار طواف کردم.

ج) تکثیر در فاعل، مثل مَوَّتَ الإبِلُ: شترهای زیاد مردند.

....

د)تکثیر در مفعول، مثل غَلَّقْتُ الأَبْوابَ: درهای زیادی را بستم.

باب مفاعلة،

الف) غالباً برای مشارکت است؛ یعنی کارهایی که توسط دو نفر یا دو طرف انجام می‌شوند مانند کاتَبَ زیدٌ عمراً: زید با عمرو نامه نگاری کرد. و ضارَبَ عَلِيٌّ خالِداً : علی با خالد زد و خورد کرد.

ب) برای تکثیر مانند ضاعَفْتُهُ: آن را زیاد کردم.

ج) به معنای اصل مجردش مانند سافَرَ به معنی سَفَرَ.

باب تفعُّل،

الف) برای مطاوعه‌ی فَعَّلَ مانند کَسَّرْتُ الْقَلَمَ فَتَکَسَّرَ الْقَلَمُ: قلم را شکستم و آن هم شکست. مطاوعه در لغت به معنای فرمانبرداری است و در اصطلاح ، عبارت است از اینکه فاعل فعلی اثر فاعل فعل دیگری را که مأخذ اشتقاقشان یکی است بپذیرد، مثلاً در مثال سابق، فاعل فعل دوم؛ یعنی قلم اثر فاعل فعل اول را که تاء متکلم است پذیرفته است.

ب) تکلف؛ یعنی فاعل تکلف می‌کند که فعل را در خود ایجاد کند، مانند تَحَلَّمَ؛ یعنی تکلف کرد که حلم را در وجود خود ایجاد کند.

ج) برای گرفتن فعل از اسم، مانند تَوَسَّدَ الْحَجَرَ؛ یعنی سنگ را وساده (بالش) قرار داد.

د) تجنب و دوری گرفتن از اصل فعل، مانند تَأَثَّمَ؛ یعنی از گناه دوری کرد.

ه) برای طلب، مانند تَکَبَّرَ؛ یعنی طلب بزرگی کرد.

باب تفاعل،

الف) برای مشارکت؛ ولی مشارکت این باب با مشارکت باب مفاعلة فرق دارد؛ زیرا در این باب هر دو شرکت کننده یا هر سه‌ی آن‌ها فاعل می‌شوند، مثل تَضارَبَ زیدٌ بکرٌ خالدٌ؛ ولی در مشارکت باب مفاعلة یکی از دو شرکت کننده

....

فاعل و دیگری مفعول می‌شد و عکس آن؛ یعنی فاعل شدن مفعول و مفعول شدن فاعل، ضمنی است.

ب) برای تکلف، ولی این تکلف با تکلف باب تفعّل متفاوت است؛ زیرا در این باب، فاعل، فعل را از خود اظهار می‌کند اما دوست ندارد فعل در او ایجاد شود، مثل تَجاهَلَ؛ یعنی جهل را از خود بروز داد در حالی که دوست ندارد جهل را در خود ایجاد کند و مثل تَمارَضَ؛ یعنی خود را به بیماری زد.

ج) به دنبال هم آمدن و تدرّج، مثل تَوارَدَ القومُ: قوم، گروه گروه و به دنبال هم وارد شدند.

د) برای مطاوعه‌ی باب مفاعلة، مثل باعَدْتُهُ فَتَباعَدَ: او را دور کردم؛ پس دور شد.

باب انفعال،

برای مطاوعه‌ی فَعَلَ مانند کَسَرْتُ القلَمَ فَانْکَسَرَ: قلم را شکستم؛ پس شکست. و گاهی وقت هم برای مطاوعه‌ی أفْعَلَ خواهد بود، مانند أزْعَجْتُهُ فَانْزَعَجَ: او را بیزار کردم؛ پس بیزار شد. و این باب، تنها از مصدری ساخته می‌شود که در آن علاج و تأثیر وجود داشته باشد.

باب افتعال،

الف) برای مطاوعه‌ی فَعَلَ، مثل جَمَعْتُ الْقَوْمَ فَاجْتَمَعُوا، قوم را جمع کردم؛ پس جمع شدند.

ب) برای مشارکت در فعل مثل، اِخْتَصُموا: با هم جدال کردند.

ج) برای زحمت کشیدن در به دست آوردن، مثل اِکْتَسَبَ عَلِيٌّ العِلْمَ: علی علم را با زحمت به دست آورد.

باب افعلال، افعیلال، افعیعال، افعوّال و افعنلال برای مبالغه هستند و مبالغه‌ی باب افعیلال از افعلال بیشتر است.

....

==

باب استفعال،

الف) غالباً برای طلب و درخواست می‌آید مانند اِسْتَغْفَرْتُ اللهَ : از خداوند طلب مغفرت کردم و مثل اِسْتَخْرَجْتُ زَیْداً: از زید طلب خروج کردم.

ب) دگرگونی و انتقال فاعل از صفتی به اصل فعل مانند اِسْتَحْجَرَ الطِّینُ: گِل به حالت سنگ در آمد و سخت شد.

ج) یافتن صفتی در مفعول، مثل اِسْتَعْظَمْتُهُ: او را عظیم و بزرگ دانستم.

د) به معنای اصل مجردش، مانند اِسْتَقَرَّ که به معنای قَرَّ (قرار گرفت) است.

باب تفعلل و افعنلال (رباعی مزیدٌ فیه) برای مطاوعه‌ی باب فَعْلَلَة خواهند بود، مثل دَحْرَجْتُهُ فَتَدَحْرَجَ: آن را غلتانیدم؛ پس غلتید. و حَرْجَمْتُ الإبِلَ فَاحْرَنْجَمَتْ: شتران را جمع کردم؛ پس جمع شدند. و باب افعلّال برای مبالغه است، مانند اِشْمَأَزَّ: بسیار متنفر شد.

تَنْبِيهٌ، اَلْفِعْلُ إمّا مُتَعَدٍّ وَ هُوَ الْفِعْلُ الَّذِي يَتَعَدّیٰ مِنَ الْفاعِلِ إلَی الْمَفْعُولِ بِهِ كَقَولِكَ: ضَرَبتُ زَيْداً وَ يُسَمّیٰ أيْضاً واقِعاً وَ مُجاوِزاً ، وَ إمّا غَيْرُ مُتَعَدٍّ وَ هُوَ الْفِعْلُ الَّذي لَمْ يَتَجاوَزِ الْفاعِلُ نَحْوُ حَسُنَ زَيْد وَ يُسَمّیٰ لازِماً وَ غَيْرَ واقِعٍ

﴿تَنْبِيهٌ، اَلْفِعْلُ إمّا مُتَعَدٍّ﴾ تنبیه، فعل یا متعدی است ﴿وَ هُوَ الْفِعْلُ الَّذي يَتَعَدّیٰ مِنَ الْفاعِلِ إلَی الْمَفْعُولِ بِهِ﴾ و آن فعلی است که از فاعل به مفعولٌ‌به می‌رسد ﴿كَقَولِكَ: ضَرَبتُ زَيْداً﴾ مانند این قول تو: ضَرَبتُ زَيْداً ؛ یعنی زید را زدم ﴿وَ يُسَمّیٰ أيْضاً واقِعاً وَ مُجاوِزاً﴾ و واقع و مجاوز هم نامیده می‌شود.

(شرح) در این بحث، فعل متعدی و لازم و راه‌های متعدی کردن فعل لازم توضیح داده می‌شود: «فعل»، به اعتبار متعدی و لازم به دو قسم تقسیم می‌شود (البته بنا بر آنچه که در این کتاب بیان شده و تقسیم مشهور است): یا متعدی است و آن فعلی است که معنایش از فاعل به مفعولٌ‌به می‌رسد، مثل ضَرَبْتُ زیداً: زید را زدم که معنای فعل ضَرَبَ که ضَرْب است از فاعل؛ یعنی تاء متکلم به زید که مفعولٌ‌به است رسیده است و مانند سَألْتُ عَمْراً: از عمرو سؤال کردم. و عَلِمْتُ الدَّرْسَ درس را دانستم. و فعل متعدی، واقع و مجاوز هم نامیده می‌شود؛ زیرا معنی فعل بر مفعول‌به واقع شده و از فاعل به مفعول‌به تجاوز کرده است.

﴿وَ إمّا غَيْرُ مُتَعَدٍّ﴾ و یا غیر متعدی است ﴿وَ هُوَ الْفِعْلُ الَّذي لَمْ يَتَجاوَزِ الْفاعِلُ نَحْوُ حَسُنَ زَيْد﴾ و آن فعلی است که معنایش از فاعل به مفعول‌به نرسیده است، مانند حَسُنَ زيدٌ: زید نیکو شد. ﴿وَ يُسَمّیٰ لازِماً وَ غَيْرَ واقِعٍ﴾ و لازم و غیر واقع هم نامیده می‌شود.

(شرح) قسم دوم فعل، فعل غیر متعدی است و آن فعلی است که معنایش از فاعل به مفعول‌به نمی‌رسد؛ هر چند که به دیگر مفعول‌ها (مفعولٌ‌معه، فیه، لَه و مطلق) تجاوز کند. مثال فعل لازمی که معنای آن از فاعل به مفعول‌های مذکور رسیده باشد این است «اِجْتَمَعَ القَوْمُ وَ الأَمِيرَ فِي السُّوقِ اجْتِماعاً تأْدِيباً لِزَيْد» (یعنی آن

وَ تَعْدِيَتُهُ فِي الثُّلاثِيِّ الْمُجَرَّدِ بِتَضْعِيفِ الْعَينِ أَوْ بِالْهَمْزَةِ كَقَوْلكَ فَرَّحْتُ زَيْداً وَ أَجْلَسْتُهُ، وَ بِحَرْفِ الْجَرِّ فِي الْكُلِّ نَحْوُ ذَهَبْتُ بِزَيْد وَ انْطَلَقْتُ بِهِ

قوم همراه امیر در بازار اجتماع کردند تا زید را تأیب کنند) که در اینجا معنای اجتمع که اجتماع است از فاعل که قوم است به امیر و فِي السوق و اجتماعاً و تأديباً لزيد رسیده است و با وجود این تجاوز، اِجْتَمَعَ غیر متعدی است.

مثال فعل لازم، حَسُنَ زید است؛ یعنی زید نیکو شد که نیکویی از زید به مفعول‌به نمی‌رسد. و این فعلِ غیرمتعدی را لازم هم نامیده‌اند؛ زیرا معنای فعل، لازم فاعل است و از او جدا نمی‌شود و به مفعول‌به تجاوز نمی‌کند و غیر واقع هم نامیده‌اند؛ زیرا معنای فعل از فاعل بر مفعول‌به واقع نشده است.

﴿وَ تَعْدِيَتُهُ فِي الثُّلاثِيِّ الْمُجَرَّدِ بِتَضْعِيفِ الْعَينِ أَوْ بِالْهَمْزَةِ﴾ و متعدی کردن فعل غیر متعدی در ثلاثی مجرد، با تکرار عین‌الفعل یا با همزه خواهد بود ﴿كَقَوْلكَ فَرَّحْتُ زَيْداً وَ أَجْلَسْتُهُ﴾ مانند فَرَّحْتُ زَيْداً؛ یعنی زید را خوشحال کردم و أَجْلَسْتُهُ؛ یعنی او را نشاندم.

(شرح) فعل غیر متعدیِ ثلاثی مجرد با دو طریق متعدی خواهد شد: اول با تضعیف عین‌الفعل؛ یعنی نقل کردن به باب تفعیل مانند فَرَّحْتُ زَيْداً ؛ یعنی زید را خوشحال کردم که اصل آن فَرِحَ زيدٌ بود؛ یعنی زید خوشحال بود فَرِحَ را به باب تفعیل بردیم فَرَّحَ شد فاعلِ فعل لازم را که زید است مفعول فعل متعدی و تاء متکلم وحده را فاعلِ فعل متعدی کردیم فَرَّحْتُ زَيْداً شد.

دوم، با افزودن همزه در اول فعل لازم ثلاثی مجرد؛ یعنی با نقل کردن آن به باب افعال، مثل أَجْلَسْتُ زَيْداً؛ یعنی زید را نشاندم. اصل آن جَلَسَ زيدٌ بود؛ یعنی زید نشست جَلَسَ را به باب افعال بردیم أَجْلَسَ شد فاعل فعل لازم را که زید است مفعولِ فعل متعدی و تاء متکلم وحده را فاعل فعل لازم کردیم أجلست زيداً گردید.

﴿وَ بِحَرْفِ الْجَرِّ فِي الْكُلِّ نَحْوُ ذَهَبْتُ بِزَيْد وَ انْطَلَقْتُ بِهِ﴾ و با حرف جر

....

در هر فعلی خواهد بود، مثل«ذَهَبْتُ بِزَيْد»؛ یعنی زید را به راه انداختم «وَانْطَلَقْتُ بِهِ»؛ یعنی او را آزاد کردم.

(شرح) راه دیگری برای متعدی کردن فعل غیر متعدی افزودن حرف جر همراه اسم مجرور به فعل غیر متعدی است مانند دو مثال مذکور که در مثال اول، ذهبت و در مثال دوم، انطلقت، متعدی شده است. و بدانکه اساساً تمام حروف جر، تمام فعل های لازم (ثلاثی و رباعی، مجرد باشند یا مزیدٌ فیه) را متعدی می‌کنند؛ زیرا حروف جر، معنای فعل را به اسم مجرور جرّ می‌کنند؛ یعنی می‌کشانند؛ بنابراین معنای فعل از فاعل به مفعولٌ‌به که همان اسم مجرور است می‌رسد و فعل، متعدی می‌شود، مثلاً در عبارت «مَرَرْتُ بِزَيْد»؛ یعنی از کنار زید عبور کردم معنای مَرَرْتُ (مرور) به وسیله‌ی باء از مررتُ به زید رسیده است؛ پس زید مفعول‌بِهِ غیر صریح است؛ زیرا معنای مررت صراحتاً و بدون واسطه به زید نمی‌رسد؛ بلکه به وسیله‌ی حرف جر به او می‌رسد.

(نکته) در بین حروف جر باء به صورت خصوصی، برای نوع دیگری از تعدیه به کار می‌رود و آن این است که فعل لازم به واسطه‌ی باء به معنای تصییر(= گردانیدن) خواهد بود و در واقع اسم مجرور با باء، انجام دهنده‌ی فعل؛ یعنی فاعل لغوی خواهد بود؛ به عنوان مثال: معنای ذَهَبْتُ بِزَيْد «صَيَّرْتُ زَيْداً ذاهِباً» است؛ یعنی زید را رونده گردانیدم؛ پس زید انجام دهنده‌ی فعل رفتن است و این نوع از متعدی کردن همانند نقل کردن به باب افعال و تفعیل است؛ یعنی همانگونه که فعل ثلاثی با نقل کردن به آن دو باب معنایش عوض می‌شود با افزودن باء حرف جر و مجروری به فعل لازم معنای آن عوض می‌شود؛ بنابراین ذهبْتُ بِزَيْد به معنای أَذْهَبْتُ زیداً است. و دو مثالی را که مصنف ذکر کرده است از این نوع تعدیه می‌باشند.

....

به این پرسش‌ها پاسخ دهید!

۱. فعل لازم و متعدی را تعریف کرده و برای هر یک از آن‌ها سه مثال بنویسید!

۲. فعل لازم ثلاثی مجرد باسه طریق متعدی می‌شود هر یک از آن‌ها را با ذکر مثال بیان کنید!

۳. «ذَهَبَ اللّه بنورهم» (بقره/۱۷)کدام یک از انواع تعدیه کردن فعل لازم است آن را توضیح دهید!

فَصْلٌ فِي أَمْثِلَةِ تَصْرِيفِ هذِهِ الْأَفْعالِ؛ أَمَّا الْماضِي فَهُوَ مادَلَّ عَلىٰ مَعْنًى وُجِدَ فِي الزَّمانِ الْماضِي فَالْمَبْنِيُّ لِلْفاعِلِ مِنْهُ ما كانَ أَوَّلُهُ مَفْتُوحاً أَوْ أَوَّلُ مُتَحَرِّكٍ مِنْهُ مَفْتُوحاً نَحْوُ نَصَرَ نَصَرا نَصَرُوا نَصَرَتْ نَصَرَتا نَصَرْنَ نَصَرْتَ نَصَرْتُما نَصَرْتُمْ نَصَرْتِ نَصَرْتُما نَصَرْتُنَّ نَصَرْتُ نَصَرْنا

﴿فَصْلٌ فِي أَمْثِلَةِ تَصْرِيفِ هذِهِ الْأَفْعالِ﴾ این فصلی است در بیان مثال‌های تصریف این فعل‌ها

(شرح) این، فصلی است در بیان و توضیح مثال‌هایی که از تصریف و تغییر مصدرهای مجرد این افعال حاصل شده‌اند و منظور از افعال، فعل ثلاثی مجرد و مزیدٌ فیه و رباعی مجرد و مزیدٌ فیه است. و همانگونه که قبلاً بیان شد از تصریف این مصدرها هر سه نوع فعل (ماضی، مضارع و امر) حاصل می‌شوند و در این فصل این سه نوع فعل با ترتیب مذکور بیان خواهند شد و مصنف در توضیح نوع اول آن‌ها که ماضی است می‌فرماید:

﴿أَمَّا الْماضِي فَهُوَ مادَلَّ عَلىٰ مَعْنًى وُجِدَ فِي الزَّمانِ الْماضِي﴾ فعل ماضی فعلی است که بر معنایی که در زمان گذشته به وجود آمده است دلالت کند ﴿فَالْمَبْنِيُّ لِلْفاعِلِ مِنْهُ ما كانَ أَوَّلُهُ مَفْتُوحاً أَوْ أَوَّلُ مُتَحَرِّكٍ مِنْهُ مَفْتُوحاً نَحْوُ نَصَرَ نَصَرا نَصَرُوا نَصَرَتْ نَصَرَتا نَصَرْنَ نَصَرْتَ نَصَرْتُما نَصَرْتُمْ نَصَرْتِ نَصَرْتُما نَصَرْتُنَّ نَصَرْتُ نَصَرْنا﴾ و از فعل ماضی آنچه که برای فاعل بنا شده است (بنافاعل، معلوم) فعلی است که اولش یا اولْ متحرکش (اولین حرف دارای حرکت) مفتوح است مانند نَصَرَ، نَصَرا، نَصَرُوا، نَصَرَتْ، نَصَرتا، نَصَرْنَ، نَصَرْتَ، نَصَرْتُما، نَصَرْتُمْ، نَصَرْتِ، نَصَرْتُما، نَصَرْتُنَّ، نَصَرْتُ، نَصَرْنا.

(شرح) فعل ماضی فعلی است که بر معنایی که در زمان گذشته به وجود آمده است دلالت می‌کند و فعل ماضی همانند فعل مضارع و امر دو قسم است:

۱. بنافاعل که آن را «معلوم» و «مبنيٌّ للفاعل» هم نامیده‌اند.

....

۲. بنامفعول که آن را «مجهول» و «مبنيٌّ للمفعول» هم می‌گویند. فعل بنافاعل؛ یعنی فعلی که بنا شده است تا به فاعل نسبت داده شود و فاعل آن معلوم است، مثل جَلَسَ عَلِيٌّ (علی نشست) و ضَرَبَ خالِدٌ (خالد زد) و این، تعریفِ فعلِ بنافاعل بر طبق معناست که بنافاعل مضارع و امر را هم شامل می‌شود. اما فعل بنافاعل ماضی بر طبق لفظ، فعلی است که اولین حرف آن یا اولین حرف متحرک آن مفتوح است، مانند نَصَرَ و اِجْتَمَعَ.

(نکته) همانگونه که در متن دیده می‌شود مصنف در تعریف فعل بنافاعل ماضی فرمود: «ما كانَ أَوَّلُهُ مَفْتُوحاً أَوْ كانَ أَوَّلُ مُتَحَرِّكٍ مِنْهُ مَفْتُوحاً» در حالی که جمله‌ی دوم «کان أوّل متحرك منه مفتوحاً» هر دو قسم را شامل می‌شد؛ پس نیازی به جمله‌ی اول نیست.

و اینک توضیح چهارده صیغه‌ای که در متن آمده است:

نَصَرَ، فعل ماضی معلوم باب اول است برای مفرد مذکر غائب.

نَصَرا، صیغه‌ی مثنای مذکر غائب است. اصل آن نَصَرَ بود الف را که ضمیر فاعلی مثنیٰ است به آخر آن الحاق نمودیم نَصَرا شد.

نَصَرُوا، صیغه‌ی جمع مذکر غائب است. اصل آن نَصَرَ بود، واو ساکن را که ضمیر فاعلی جمع مذکر است به آخر آن الحاق کردیم واو، مقتضی ضمه‌ی ماقبلش بود آن را مضموم کردیم و بعد از واو الفی ناخوانا قرار دادیم نَصَرُوا شد.

نَصَرَتْ، صیغه‌ی مفرد مؤنث غائب است. اصل آن نَصَرَ بود. تاءِ ساکنه را که علامت تأنیث است به آخر آن الحاق نمودیم نَصَرَتْ شد.

نَصَرَتا، صیغه‌ی مثنای مؤنث غائب است. اصل آن نَصَرَتْ بود الف را که ضمیر فاعلی مثنیٰ است به آخر آن افزودیم و الف، مقتضی فتحه‌ی ماقبلش بود آن را مفتوح کردیم نَصَرَتا گردید.

نَصَرْنَ، صیغه‌ی جمع مؤنث غائب است. اصل آن نَصَرَتْ بود نون مفتوح را که

....

==

ضمیر فاعلی جمع مؤنث است به آخر آن الحاق کردیم نَصَرَتْنَ شد. دو علامت تأنیث با هم جمع شدند تاء را حذف کردیم و نون، مقتضی سکون ما قبلش بود آن را ساکن کردیم نَصَرْنَ شد.

نَصَرْتَ، صیغه‌ی مفرد مذکر مخاطب است. اصل آن نَصَرَ بود تا مفتوح را که ضمیر فاعلی مفرد مذکر مخاطب است به آخر آن ملحق کردیم تاء مقتضی سکون ماقبلش بود آن را ساکن کردیم نَصَرْتَ شد.

نَصَرْتُما، صیغه‌ی مثنای مذکر مخاطب است. اصل آن نَصَرْتَ بود الف را که ضمیر فاعلی مثنیٰ است به آخر آن افزودیم نَصَرْتا شد و چون شبیه صیغه‌ی مفرد مذکر بود در حال طول دادن به فتحه‌ی تاء، میمی را در بین تاء و الف قرار دادیم و میم، مقتضی ضمه‌ی ماقبلش بود آن را مضموم کردیم نَصَرْتما گردید.

نَصَرْتُمْ، صیغه‌ی جمع مذکر مخاطب است. اصل آن نَصَرْتَ بود واو ساکن را که ضمیر فاعلی جمع مذکر است به آخر آن افزودیم واو، مقتضی ضمه‌ی ماقبلش بود آن را مضموم کردیم نَصَرْتُو شد و چون شبیه بود به صیغه‌ی متکلم وحده در حین طول دادن به ضمه‌ی تاء، میم مضمومی را در بین تاء و واو قرار دادیم نَصَرْتُمُو شد و چون در زبان عربی جز لفظ «هُوَ» هیچ کلمه‌ای نبود که آخرین حرفش واو و ماقبل واو، مضموم باشد واو و ضمه‌ی میم را حذف کردیم نَصَرْتُمْ گشت.

نَصَرْتِ، صیغه‌ی مفرد مؤنث مخاطب است. اصل آن نَصَرَ بود تاء مکسور را که ضمیر فاعلی مفرد مؤنث مخاطب است به آخرش افزودیم تاء، مقتضی سکون ماقبلش بود آن را ساکن کردیم نَصَرْتِ گشت.

نَصَرْتما، صیغه‌ی مثنای مخاطب است. اصلش نَصَرْتِ بود الف را که ضمیر فاعلی مثنیٰ است به آخر آن الحاق کردیم الف، مقتضی فتحه‌ی ماقبلش بود آن را مفتوح کردیم نَصَرْتا شد و چون شبیه صیغه‌ی مفرد مذکر مخاطب بود در وقت طول دادن به فتحه‌ی تاء، میمی را در بین تاء و الف قرار دادیم میم، مقتضی ضمه‌ی ماقبلش بود آن را مضموم کردیم نَصَرْتُما گردید.

نَصَرْتُنَّ، صیغه‌ی جمع مؤنث مخاطب است اصل آن نَصَرْتِ بود نون را که ضمیر فاعلی جمع مؤنث است به آخر آن الحاق کردیم نَصَرْتِنَ شد دو علامت تأنیث با هم جمع شدند صحیح نبود نون حذف شود؛ زیرا بر تأنیث و جمع بودن صیغه دلالت داشت حذف تاء هم درست نبود؛ زیرا با جمع مؤنث غائب التباس پیدا می‌کرد؛ بنابراین در بین تاء و نون، میم ساکنی را قرار دادیم میم، مقتضی ضمه‌ی ماقبلش بود آن را مضموم کردیم نَصَرْتُمْنَ شد و چون مخرج میم نزدیک مخرج نون بود میم را در نون دغم کردیم نَصَرْتُنَّ گشت.

نَصَرْتُ،صیغه‌ی متکلم وحده است اصلش نَصَرَ بود تاء مضموم را که ضمیر فاعلی متکلم وحده است به آخر آن الحاق کردیم تاء، مقتضی سکون ماقبلش بود آن را ساکن کردیم نَصَرْتُ گردید.

نَصَرْنا، صیغه‌ی متکلم مع الغیر است. اصل آن نَصَرَ بود نا را که ضمیر متکلم مع الغیر است به آخرش افزودیم نا مقتضی سکون ماقبلش بود آن را ساکن کردیم نَصَرْنا شد.

غائب	مذکر	۱- مفرد	نَصَرَ
		۲- مثنی	نَصَرا
		۳- جمع	نَصَروا
	مؤنث	۴- مفرد	نَصَرَتْ
		۵- مثنی	نَصَرَتا
		۶- جمع	نَصَرْنَ
مخاطب	مذکر	۷- مفرد	نَصَرْتَ
		۸- مثنی	نَصَرْتُما
		۹- جمع	نَصَرْتُم
	مؤنث	۱۰- مفرد	نَصَرْتِ
		۱۱- مثنی	نَصَرْتُما
		۱۲- جمع	نَصَرْتُنَّ
متکلم		۱۳- وحده	نَصَرْتُ
		۱۴- مع‌الغیر	نَصَرْنا

وَ قِس عَلىٰ هذا أفْعَلَ وَ فاعَلَ و فَعَّلَ و فَعْلَلَ و تَفَعْلَلَ و افْتَعَلَ و انْفَعَلَ و اسْتَفْعَلَ و افْعَلَلَّ و افْعَوْعَلَ، وَ كَذَا الْبَواقِي

این صیغه‌ها، صیغه‌های بنافاعل ماضی هستند که به فاعل معلوم نسبت داده شده اند و فاعلِ صیغهٔ اول ضمیرِ مستتر «هو»، فاعل صیغهٔ دوم، الف ساکن؛ صیغه‌ی سوم، واو ساکن؛ صیغه‌ی چهارم، ضمیر مستتر «هي»؛ صیغه‌ی پنجم، الف ساکن؛ و از صیغه‌ی ششم تا آخر، ضمایر متحرک بارز فاعل می‌باشند که مقتضی سکون ماقبلشان - که لامُ‌الفعل است - هستند.

﴿وَ قِس عَلىٰ هذا أفْعَلَ وَ فاعَلَ و فَعَّلَ و فَعْلَلَ و تَفَعْلَلَ و افْتَعَلَ و انْفَعَلَ و اسْتَفْعَلَ و افْعَلَلَّ و افْعَوْعَلَ﴾؛یعنی موزون این‌ها را بر نَصَرَ قیاس کن ﴿وَكَذَا الْبَواقِي﴾ و بقیه‌ی ابواب هم همینگونه خواهند بود مثلاً موزون اِفْعَلَلَّ اینگونه صرف خواهد شد:

غائب	مذکر	۱- مفرد	اِقْشَعَرَّ
		۲- مثنی	اِقْشَعَرّا
		۳- جمع	اِقْشَعَرُّوا
	مؤنث	۴- مفرد	اِقْشَعَرَّتْ
		۵- مثنی	اِقْشَعَرَّتا
		۶- جمع	اِقْشَعْرَرْنَ
مخاطب	مذکر	۷- مفرد	اِقْشَعْرَرْتَ
		۸- مثنی	اِقْشَعْرَرْتُما
		۹- جمع	اِقْشَعْرَرْتُم
	مؤنث	۱۰- مفرد	اِقْشَعْرَرْتِ
		۱۱- مثنی	اِقْشَعْرَرْتُما
		۱۲- جمع	اِقْشَعْرَرْتُنَّ
متکلم		۱۳- وحده	اِقْشَعْرَرْتُ
		۱۴- مع‌الغیر	اِقْشَعْرَرْنا

وَ لا تُـعْتَبَرُ حَرَكاتُ الْأَلِفاتِ فِي الْأَوائِلِ فَإِنّها زائِدةٌ، تَثْبُتُ فِي الْإِبْتِداءِ، وَ تَسْقُطُ فِي الدَّرْجِ

همانگونه که مشاهده می‌کنید از صیغه‌ی ششم تا آخر؛ یعنی صیغه‌هایی که ضمیر مرفوع متحرک (ضمیرفاعلی) به آن‌ها متصل شده است ادغامِ موجود در کلمه فک شده است؛ زیرا - همچنانکه به تازگی گذشت - این ضمیرها مقتضی سکون ماقبلشان هستند که ماقبلشان عبارت از راء دوم این کلمه است و یکی از شرایط ادغام، متحرک بودن همجنس دوم است و در این نه صیغه همجنس دوم ساکن است؛ بنابراین ادغام ممکن نیست و باید فک شود و به خاطر دفع التقاء ساکنین، راء اول با فتحه متحرک گردد.

﴿وَ لا تُعْتَبَرُ حَرَكاتُ الْأَلِفاتِ فِي الْأَوائِلِ﴾ حرکات الف‌هایی که در اوائل قرار گرفته‌اند اعتبار نخواهند شد ﴿فَإِنّها زائِدةٌ، تَثْبُتُ فِي الْاِبْتِداءِ، وَ تَسْقُطُ فِي الدَّرْجِ﴾؛ زیرا این الف‌ها زائد هستند در ابتدای کلمه ثابت خواهند بود و در وسط کلمه ساقط می‌شوند.

(شرح) این عبارت، جواب اعتراض مقدر است و آن این است که مصنف در تعریف فعل ماضی معلوم فرمود: فعل بنافاعل ماضی فعلی است که اولین حرف متحرک آن مفتوح است در حالی که اولین حرف بعضی از فعل‌های معلوم ماضی مکسور است و مفتوح نیست که عبارتند از: باب انفعال، افتعال، افعلال، استفعال، افعیلال، افعیعال، افعوّال، افعنلال، افعنلاء، افعنلال (رباعی مزیدٌ فیه) و افعلّال، مانند: اِنْقَطَعَ، اِجْتَمَعَ، اِحْمَرَّ، اِسْتَخْرَجَ، اِحْمارَّ ، اِعْشَوْشَبَ، اِجْلَوَّزَ، اِقْعَنْسَسَ، اِسْلَنْقیٰ، اِحْرَنْجَمَ، اِقْشَعَرَّ! و مصنف در جواب این اعتراض، عبارت سابق را بیان کرد؛ بنابراین اولین حرف متحرک این فعل‌ها که معتبر باشد سومین حرف آن‌هاست که مفتوح است.

بدانکه همزه‌های زائد در اوائل تمام فعل‌ها چه مکسور باشند و چه مضموم (در بنامفعول) و همزه‌های زائد در اوائل مصدرها جز همزه‌ی باب افعال همزه‌ی وصل

....

==

هستند که در ابتدا ثابت و در وسط حذف می‌شوند؛ اما همزه‌ی باب افعال چه در مصدر و چه در فعل ماضی معلوم و مجهول و چه در فعل امر، همزه‌ی قطع است؛ یعنی وقتی که در وسط کلمه قرار گیرد حذف نخواهد شد. و همزه‌های زائد در اوائل اسماء همزه‌ی قطع هستند جز در ده اسم که عبارتند از: اِبن، اِبنة، اِبنم، اِسم، اِست، اِثنان، اِثنتان، اِمْرَء، اِمرأة، اَیمُنُ اللهِ؛ یعنی همزه‌ی این ده اسم همزه‌ی وصل است. و همزه‌های زائد در اوائل حروف، همراه لام تعریف یا میم تعریف (که در لغت قبیله‌ی طَیّ به جای لام، میم حرف تعریف است) مانند اَلْمَرأة و اَمْسَفَر همزه‌ی وصل هستند. و همزه‌ی وصل جز در این دو مورد و جز در کلمه‌ی اَیمُنُ الله مفتوح نخواهد بود؛ بلکه مکسور یا مضموم است. و اگر قبل از همزه‌ی وصلِ مفتوح، همزه‌ی استفهام قرار گیرد همزه‌ی وصل به الف قلب خواهد شد مانند «آلْحَسَنُ عِنْدَكَ؟» «آیا حسن نزد تو است؟» که «ءألْحسنُ عندك؟» می‌شود و مانند «آیمُنُ الله؟» «آیا قسم تو اسم خداوند است؟» که «ءأیْمُنُ الله؟» خواهد شد. و در قرآن مجید دو کلمه‌ی «ءالله خیر؟» و «ءالْئان و قد عصیتَ؟» اینگونه هستند.

و اگر همزه‌ی استفهام قبل از همزه‌ی مکسور و مضموم قرار گرفت همزه‌ی مکسور و مضموم حذف خواهند شد؛ زیرا التباس رخ نمی‌دهد مانند «أَصْطَفَى الْبَناتِ» (صافات/ ۱۵)؛ یعنی آیا خداوند دختران را برای خود برگزیده است؟! که أَصْطَفَى در اصل أَاِصْطَفَى بوده است همزه‌ی استفهام و همزه‌ی وصل مکسور با هم جمع شده‌اند و همزه‌ی وصل مکسور حذف شده است؛ زیرا مفتوح بودن همزه‌ی اول دلیل بر استفهامی بودن آن است و التباسی رخ نمی‌دهد، و مثال دوم مانند «أَسْتُخْرِجَ الْمالُ؟» «آیا مال دزدیده شد؟» اصل أَسْتُخْرِجَ، أَاُسْتُخْرِجَ بوده است همزه‌ی وصل مضموم را حذف کردیم؛ زیرا مفتوح بودن همزه‌ی اول دلیل بر استفهامی بودن آن است و التباسی واقع نمی‌شود.

در اینجا بحث فعل ماضی معلوم به پایان می‌رسد و مصنف در توضیح فعل ماضی مجهول (بنا مفعول) می‌فرماید:

....

==

به این پرسش‌ها پاسخ دهید !

۱. فعل بنافاعل ماضی را بر طبق معنا و لفظ تعریف کنید!
۱. دَحْرَج را صرف کرده و فاعل هر یک از صیغه‌ها را مشخص کنید!
۲. حرکات همزه‌های واقع در اوائل تمام کلمات را از حیث وصل بودن و قطع بودن بیان کنید!
۳. اگر همزه‌ی استفهام قبل از همزه‌ی «ال» قرار گیرد چه حکمی خواهد داشت؟
۴. اگر همزه‌ی استفهام قبل از همزه‌ی وصلِ مکسور و مضموم واقع شود چه حکمی خواهد داشت؟

وَ الْمَبْنِيُّ لِلْمَفْعُولِ مِنْهُ - وَ هُوَ الْفِعْلُ الَّذِي لَمْ يُسَمَّ فاعِلُهُ - ما كانَ أَوَّلُهُ مَضْمُوماً كفُعِلَ و فُعْلِلَ وَ أُفْعِلَ وَ فُعِّلَ وَ فُوعِلَ و تُفُعِّلَ وَ تُفُوعِلَ و تُفُعْلِلَ أَوْ كانَ أَوَّلُ مُتَحَرِّكٍ مِنْهُ مَضْمُوماً نَحْوُ أُفْتُعِلَ وَ أُسْتُفْعِلَ. وَ هَمْزَةُ الْوَصْلِ تَتْبَعُ هذَا الْمَضْمُومَ فِي الضَّمِّ وَ ما قَبْلَ آخِرِهِ يَكُونُ مَكْسُوراً أَبَداً نَحْوُ نُصِرَ زَيْد وَ أُسْتُخْرِجَ الْمالُ

﴿وَ الْمَبْنِيُّ لِلْمَفْعُولِ مِنْهُ﴾ از فعل ماضی، فعلی که برای مفعول بنا شده است ﴿- وَ هُوَ الْفِعْلُ الَّذِي لَمْ يُسَمَّ فاعِلُهُ -﴾ و آن فعلی است که فاعلش ذکر نشده است ﴿ما كانَ أَوَّلُهُ مَضْمُوماً كفُعِلَ و فُعْلِلَ وَ أُفْعِلَ وَ فُعِّلَ وَ فُوعِلَ و تُفُعِّلَ وَ تُفُوعِلَ و تُفُعْلِلَ﴾ فعلی است که اولین حرف آن مضموم است مانند فُعِلَ، فُعْلِلَ، أُفْعِلَ، فُعِّلَ، فُوعِلَ، تُفُعِّلَ، تُفُوعِلَ و تُفُعْلِلَ ﴿أَوْ كانَ أَوَّلُ مُتَحَرِّكٍ مِنْهُ مَضْمُوماً نَحْوُ أُفْتُعِلَ وَ أُسْتُفْعِلَ﴾ یا اولین متحرک [معتبرِ] آن مضموم است مانند أُفْتُعِلَ و أُسْتُفْعِلَ. ﴿وَ هَمْزَةُ الْوَصْلِ تَتْبَعُ هذَا الْمَضْمُومَ فِي الضَّمِّ﴾ و همزه‌ی وصل در مضموم بودن از این مضموم پیروی می‌کند ﴿وَ ما قَبْلَ آخِرِهِ يَكُونُ مَكْسُوراً أَبَداً﴾ و ماقبل آخرش همیشه مکسور خواهد بود ﴿نَحْوُ نُصِرَ زَيْد وَ أُسْتُخْرِجَ الْمالُ﴾ مانند «نُصِرَ زَيْد» (زید یاری شد) و «أُسْتُخْرِجَ الْمالُ» (مال دزدیده شد).

(شرح) فعل بنامفعول (مجهول) بر طبق معنی (چه ماضی باشد و چه مضارع) فعلی است که فاعل آن ذکر نشده و فعل به مفعولٌ‌به نسبت داده شده است و این حذف فاعل به چند هدف خواهد بود از جمله:

۱. علم به وجود فاعلِ محذوف و اطلاع از او، مانند «كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتالُ» (بقره/۲۱۶)؛ یعنی بر شما جهاد واجب کرده شد؛ زیرا معلوم است که فاعل این فعلِ كُتِبَ (واجب کرده شد)؛ یعنی واجب کننده خداوند متعال است.

۲. عدم اطلاع از فاعل محذوف، مانند «سُرِقَ الْمَتاعُ» (کالا دزدیده شد)؛ زیرا معلوم نیست چه کسی کالا را دزدیده است.

....

---

۳. تعظیم فاعل؛ یعنی متکلم به خاطر تعظیم فاعل از آوردن اسم او امتناع می‌کند، مثل «عُلِّمَ الدَّرْسُ» (درس تعلیم شد) که شاگرد به خاطر تعظیم استاد از آوردن اسم او بر زبان خود اجتناب می‌کند.

۴. تحقیر فاعل؛ یعنی گوینده به خاطر تحقیر فاعل، اسم او را بر زبان جاری نمی‌کند، مانند «أُوذِيَ الأُستاذُ» (استاد اذیت کرده شد) و این در صورتی است که استاد، تعظیم و اذیت کننده تحقیر شود.

اما بنامفعول ماضی، بر طبق لفظ فعلی است که اولین حرف آن یا اولین حرف متحرک معتبر آن، مضموم است مانند نُصِرَ، دُحْرِجَ، أُكْرِمَ، فُرِّحَ، قُوتِلَ، تُكُسِّرَ، تُبُوعِدَ، تُدُحْرِجَ، أُجْتُمِعَ و أُسْتُخْرِجَ.

عبارت «وَ همزة الوصل تتبع هذا المضمومَ فِي الضَّمِّ» جواب سؤال مقدر است و سؤال این است: گفتیم: فعل ماضی مجهول، فعلی است که اولین حرف متحرک معتبر آن مضموم است و در مثال اُفْتُعِلَ و اُسْتُفْعِلَ و ... اولین حرف متحرک معتبر، تاء است؛ پس چرا همزه‌ی وصل مضموم شده است؟ و مصنف در جواب این سؤال فرمود: همزه‌ی وصل در مضموم بودن، از این حرف معتبرِ مضموم پیروی خواهد کرد.

و یکی دیگر از نشانه‌های فعل ماضی مجهول، مکسور بودن حرف ماقبل آخر در تمام صیغه‌هاست؛ یعنی ثلاثی و رباعی، مجرد باشند یا مزیدٌ فیه.

در سه صیغه‌ی مجهول تَكَسَّرَ و تَباعَدَ و تَدَحْرَجَ ، فاءالفعل آن‌ها؛ یعنی کاف و باء و دال از تاء مضموم پیروی خواهند کرد؛ پس مجهول آن‌ها تُكُسِّرَ و تُبُوعِدَ و تُدُحْرِجَ خواهد شد.

و نیز می‌توان گفت: طریق ساختن فعل ماضی مجهول از ماضی معلوم این است که حرف ماقبل آخر، مکسور و حرف‌های متحرک قبل از آن مضموم گردند و این عبارت از عبارت مصنف، جامع‌تر و آسان‌تراست؛ زیرا تمام صیغه‌های مجهولِ ماضی

....

==

أعــم از ثلاثی مجرد و ثلاثی مزیدٌ فیه‌ی که با همزه‌ی وصل یا تاء شروع می‌شوند را شامل می‌شود، مانند نُصِرَ، اُجْتُمِعَ و تُبُوعِدَ.

اصل قُوتِلَ قاتَلَ بود حرف اول را مضموم کردیم الف به واو قلب گردید؛ زیرا هرگاه ماقبل الف مضموم گردد به واو قلب می‌شود و ماقبل آخرش را مکسور کردیم قُوتِلَ شد. و ساختن تُبُوعِدَ هم اینگونه خواهد بود.

«نُصِرَ زَیدٌ» (زید یاری شد) در اصل نَصَرَ عَمْروٌ زیداً بود؛ یعنی عمرو زید را یاری کرد فعل معلوم نَصَرَ را مجهول کردیم؛ یعنی حرف اول را مضموم و ماقبل آخرش را مکسور نموده سپس عمرو را که فاعل بود حذف کرده و زید را که مفعول بود به جای عمرو نشانده و اعراب رفع عمرو رابه زید دادیم نُصِرَ زَیدٌ شد.

«اُسْتُخْرِجَ الْمالُ» (مال دزدیده شد) در اصل اِسْتَخْرَجَ السّارِقُ الْمالَ بود؛ یعنی دزد مال را دزدید. فعل معلوم اِسْتَخْرَجَ را مجهول کردیم؛ یعنی تاء را که اولین حرف متحرک معتبر است مضموم نمودیم همزه‌ی وصل با پیروی از تاء مضموم گردید و ماقبل آخر صیغه را مکسور کرده، السارق را که فاعل است حذف کرده و المال را که مفعول است به جای آن نشانده و اعراب رفع السارق را به المال دادیم اُسْتُخْرِجَ الْمالُ شد.

(نکته) فعل مجهول چه ماضی و چه مضارع ، تنها از فعل متعدی ساخته می‌شود؛ زیرا در فعل مجهول بعد از حذف فاعل، فعل به مفعولٌ‌به نسبت داده می‌شود و مفعولٌ‌به به جای فاعل می‌نشیند، همانگونه که در دو مثال مذکور بیان شد و تنها فعل متعدی، دارای مفعولٌ‌به است؛ پس اگر بخواهیم فعل لازمی را مجهول کنیم باید ابتدا با یکی از چند طریق متعدی کردن فعل لازم، که قبلاً بیان گردید فعل را متعدی کرده تا مفعول‌به را برای آن پیدا کرده و سپس فعل را مجهول کنیم؛ به عنوان مثال: دو فعل «ذَهَبَ» (رفت) و «جاءَ» (آمد) لازم هستند آن‌ها را با باء حرف جر متعدی کرده و می‌گوییم: «ذَهَبَ بِهِ» (او را برد) و«جاءَ بِهِ» (او را آورد) و سپس آن‌ها را

....

مجهول خواهیم کرد و می‌گوییم: «ذُهِبَ بِهِ» «برده شد» و «جِيءَ بِهِ» (آورده شد).

در اینجا بحث فعل ماضی به پایان می‌رسد و مصنف به دنبال آن فعل مضارع را بیان کرده است؛ زیرا فعل مضارع از فعل ماضی گرفته می‌شود و در توضیح آن می‌فرماید:

به این پرسش‌ها پاسخ دهید!

۱. فعل ماضی مجهول را از حیث لفظ و معنا بیان کنید!

۲. سه مورد از مواردی را که سبب حذف فاعل و جانشین کردن مفعولٌ‌به به جای آن می‌شود را بنویسید!

۳. چهارده صیغه‌ی مجهول قاتَلَ و تَکَسَّرَ را بنویسید!

۴. چرا از فعل لازم، فعل مجهول ساخته نمی‌شود؟

وَ أَمَّا الْفِعْلُ الْمُضارِعُ فَهُوَ ما كانَ أَوَّلُهُ إِحْدَى الزَّوائِدِ الْأَرْبَعِ وَ هِيَ الْهَمْزَةُ وَ النُّونُ وَالْياءُ وَ التّاءُ تَجْمَعُها أَنَيْتَ أَوْ أَتَيْنَ أَو نَأْتِي

﴿وَ أَمَّا الْفِعْلُ الْمُضارِعُ فَهُوَ ما كانَ أَوَّلُهُ إِحْدَى الزَّوائِدِ الْأَرْبَعِ﴾ اما فعل مضارع و آن، فعلی است که اولین حرف آن یکی از چهار حرف زائد (مضارَعه) است

﴿وَ هِيَ الْهَمْزَةُ وَ النُّونُ وَالْياءُ وَ التّاءُ﴾ و آن‌ها عبارتند از: همزه، نون، یاء و تاء ﴿تَجْمَعُها أَنَيْتَ أَوْ أَتَيْنَ أَو نَأْتِي﴾ که سه کلمه‌ی «أنيتَ» و «أتينَ» و «نأتي» این چهار حرف زائد را جمع می‌کنند.

(شرح) قسم دوم از سه قسم فعل، مضارع است. فعل مضارع از جهت معنا فعلی است که بر وقوع فعل در زمان حال یا آینده دلالت دارد و از جهت لفظ، فعلی است که اولین حرف آن یکی از چهار حرف زائد مضارعه می‌باشد و آن چهار حرف عبارتند از: همزه، نون، یاء و تاء که سه کلمه‌ی «أنيت، أتين و نأتي» جامع این چهار حرف می‌باشند. کلمه‌ی مضارع، در لغت به معنای مشابه است و چون این قسم از فعل به اسم فاعل شباهت کامل دارد؛ یعنی از جهت لفظ و معنا و استعمال - همانطوری که در علم نحو بیان شده است - آن را مضارع نامیده‌اند و به همین علت این قسم از فعل، معرب است؛ یعنی عامل در لفظ آن مؤثر خواهد بود؛ زیرا اسم فاعل معرب است و این فعل هم شبیه آن است؛ اما دو قسم دیگر فعل؛ یعنی ماضی و امر اینگونه نیستند و مبنی می‌باشند؛ یعنی عامل، در لفظ آن‌ها تأثیر نخواهد کرد.

اگر سؤال شود: ما گفتیم: فعل مضارع فعلی است که یکی از زوائد «أنيتَ» در اول آن واقع است؛ پس لازم است تَكَسَّرَ و أَكْرَمَ و امثال آن‌ها که فعل ماضی هستند در تعریف فعل مضارع داخل باشند؛ زیرا اولین حرف آن‌ها تاء و همزه است؛ بنابراین تعریف سابق برای فعل مضارع، دارای اشکال است؛ زیرا غیر فعل مضارع، در تعریف مضارع داخل است؛ یعنی تعریف مذکور، مانع از دخول اغیار نیست! در جواب این اعتراض خواهیم گفت: زوائدی که در ابتدای فعل مضارع هستند با

فَالْهَمْزَةُ لِلْمُتَكَلّمِ وَحْدَهُ، وَ النُّونُ لَهُ إذا كانَ مَعَهُ غيرُهُ، وَ التّاءُ لِلْمُخاطَبِ مُفْرَداً أوْ مُثَنًّى أوْ مَجْمُوعاً مَذَكَّراً كانَ أوْ مُؤَنَّثاً وَ لِلْغائِبَةِ الْمُفْرَدَةِ وَ لِمُثَنّاها، وَ الْياءُ لِلْغائِبِ الْمُذَكَّرِ مُفْرَداً أوْ مُثَنًّى أوْ مَجْمُوعاً وَ لِجَمْعِ الْمُؤَنَّثِ الْغائِبِ

حرف زائد تکسّر و أکرم؛ یعنی تاء و همزه فرق دارند؛ زیرا زوائد فعل مضارع بر معانی مخصوص؛ یعنی متکلم و مخاطب و غائب دلالت دارند؛ اما تاء و همزه‌ی تکسّر و أکرم اینگونه نیستند و فعلی که اولین حرف آن یکی از چهار حرف زائد «أنیتَ» باشد تنها در صورتی فعل مضارع محسوب می‌شود که حرف زائد بر یکی از سه معنای ذکر شده دلالت بکند.

﴿فَالْهَمْزَةُ لِلْمُتَكَلّمِ وَحْدَهُ﴾ همزه‌ی برای متکلم وحده است ﴿وَ النُّونُ لَهُ إذا كانَ مَعَهُ غَيرُهُ﴾ نون هم برای متکلم است به شرطی که همراه او غیر خودش باشد ﴿وَ التّاءُ لِلْمُخاطَبِ مُفْرَداً أوْ مُثَنًّى أوْ مَجْمُوعاً مَذَكَّراً كانَ أوْ مُؤَنَّثاً﴾ و تاء برای مخاطب است مفرد باشد یا مثنیٰ و یا جمع و هر یک از این‌ها مذکر باشد یا مؤنث ﴿وَ لِلْغائِبَةِ الْمُفْرَدَةِ وَ لِمُثَنّاها﴾ و نیز برای مفرد مؤنث غائب و مثنای آن خواهد بود ﴿وَ الْياءُ لِلْغائِبِ الْمُذَكَّرِ مُفْرَداً أوْ مُثَنًّى أوْ مَجْمُوعاً﴾ و یاء برای غائب مذکر است مفرد باشد یا مثنیٰ و یا جمع ﴿وَ لِجَمْعِ الْمُؤَنَّثِ الْغائِبِ﴾ و نیز برای جمع مؤنث غائب می‌باشد.

(شرح) قبلاً گفته شد: هر یک از زوائد چهارگانه‌ی «أتَینَ» بر معنا یا معانی مخصوص دلالت دارد؛ پس همزه بر یک معنا دلالت می‌کند که عبارت از متکلم وحده است (صیغه‌ی سیزدهم) و نون هم برای یک معنا خواهد بود که عبارت از متکلم مع‌الغیر است (صیغه‌ی چهاردهم) و متکلم مع‌الغیر می‌تواند دو نفر یا بیشتر باشند. و گاهی اوقات در مقام تعظیمِ فاعل، برای متکلم وحده به کار گرفته می‌شود، مانند «نَحْنُ نَقُصُّ» (یوسف/۳) و«نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ» (أنعام/۱۵۱). و تاء برای هشت صیغه استعمال می‌شود: شش صیغه‌ی مخاطب؛ یعنی مفرد و مثنیٰ و جمعِ مذکر،

وَ هٰذا یَصْلُحُ لِلْحالِ وَ الِاْسْتِقْبالِ تَقُولُ یَفْعَلُ الْآنَ وَ یُسَمّیٰ حالاً وَ حاضِراً وَ یَفْعَلُ غَداً وَ یُسَمّیٰ مُسْتَقْبِلاً.

مفرد و مثنیٰ و جمعِ مؤنث و دو صیغه‌ی مفرد مؤنث غائب و مثنای آن (صیغه‌ی چهارم و پنجم و هفتم تا دوازدهم) و یاء هم برای چهار صیغه‌ی باقیمانده از چهارده صیغه‌ی فعل مضارع خواهد بود؛ یعنی مفرد و مثنیٰ و جمعِ مذکر غائب و جمع مؤنث غائب (صیغه‌ی اول و دوم و سوم و ششم)

غائب	مذکر	۱- مفرد	ینْصُرُ
		۲- مثنی	ینْصُرانِ
		۳- جمع	ینْصُرُونَ
	مؤنث	۴- مفرد	تَنْصُرُ
		۵- مثنی	تَنْصُرانِ
		۶- جمع	ینْصُرْنَ
مخاطب	مذکر	۷- مفرد	تَنْصُرُ
		۸- مثنی	تَنْصُرانِ
		۹- جمع	تَنْصُرُونَ
	مؤنث	۱۰- مفرد	تَنْصُرِینَ
		۱۱- مثنی	تَنْصُرانِ
		۱۲- جمع	تنْصُرْنَ
متکلم		۱۳- وحده	أنْصُرُ
		۱۴- مع‌الغیر	نَنْصُرُ

﴿وَ هذا یَصْلُحُ لِلْحالِ وَ الِاْسْتِقْبالِ﴾ و این فعل برای زمان حال و آینده استعمال می‌شود ﴿تَقُولُ یَفْعَلُ الْآنَ﴾ می‌گویی: «یَفْعَلُ الْآنَ» هم اکنون کار می‌کند ﴿وَ یُسَمّیٰ حالاً وَ حاضِراً﴾ و حالّ و حاضر نامیده می‌شود ﴿و یَفْعَلُ غَداً﴾ و می‌گویی: «یَفْعَلُ غَداً» فردا کار می‌کند ﴿وَ یُسَمّیٰ مُسْتَقْبِلاً﴾ و مستقبل نامیده می‌شود.

وَ إذا أَدْخَلْتَ عَلَيَه السِّينَ أَوْ سَوْفَ فَقُلْتَ سَيَفْعَلُ أَوْ سَوْفَ يَفْعَلُ أُخْتُصَّ بِزَمانِ الْإِسْتِقْبالِ، وَ إذا أَدْخَلْتَ عَلَيْهِ لامَ الْإِبْتِداءِ أُخْتُصَّ بِزَمانِ الْحالِ نَحْوُ قَوْلِكَ لَيَفْعَلُ، وَ فِي التَّنْزِيلِ: «إنّي لَيَحْزُنُنِي»

(شرح) فعل مضارع هم بر زمان حال دلالت می‌کند و هم بر زمان آینده؛ یعنی می‌توان گاهی معنی حال را از آن گرفت و گاهی معنی آینده، مثلاً می‌گویی: «يَفْعَلُ الْآنَ» (هم اکنون کار می‌کند)؛ یعنی فعل مضارع «يفْعَلُ» برای زمان حال به کار گرفته شده است و این فعل مضارعی که بر زمان حال دلالت می‌کند حالّ (با تشدید لام) و حاضر نامیده می‌شود. حالّ، اسم فاعل است که به معنای فرا رسیده می‌باشد؛ زیرا زمان انجام دادن فعل فرا رسیده و فعل شروع شده است. و فرق میان حالّ و حاضر این است که حال لازم است در بر چشمان باشد اما حاضر چنان نیست؛ یعنی می‌تواند در برابر چشمان و یا غائب باشد؛ پس حاضر از حال عام‌تر است.

و نیز می‌گویی: «يَفْعَلُ غَداً» (فردا کار می‌کند)؛ یعنی فعل مضارعِ یفعل برای زمان آینده به کار گرفته شده است و این فعل مضارعی که بر زمان آینده دلالت می‌کند مستقبل نامیده می‌شود و کلمه‌ی مستقبل با فتح باء مشهور است اما قیاس آن است که با کسر باء خوانده شود.

﴿وَ إذا أَدْخَلْتَ عَلَيْهِ السِّينَ أَوْ سَوْفَ﴾ و اگر سین یا سوف را بر فعل مضارع داخل کنی ﴿فَقُلْتَ: سَيَفْعَلُ أَوْ سَوْفَ يَفْعَلُ﴾ و بگویی: «سَيَفْعَلُ» یا «سَوْفَ يَفْعَلُ»؛ یعنی در آینده کار می‌کند ﴿أُخْتُصَّ بِزَمانِ الْإِسْتِقْبالِ﴾ به زمان آینده اختصاص پیدا می‌کند ﴿وَ إذا أَدْخَلْتَ عَلَيْهِ لامَ الْإِبْتِداءِ أُخْتُصَّ بِزَمانِ الْحالِ﴾ و اگر لام ابتدا را بر فعل مضارع وارد کنی به زمان حال اختصاص می‌یابد ﴿نَحْوُ قَوْلِكَ لَيَفْعَلُ﴾ مانند این قول تو که می‌گویی: «لَيَفْعَلُ»؛ یعنی هم اکنون کار می‌کند ﴿وَ فِي التَّنْزِيلِ: «إنّي لَيَحْزُنُنِي»﴾ و در قرآن آمده است «إنّي لَيَحْزُنُنِي» (یوسف/۱۳)؛ یعنی بردن یوسف هم اکنون مرا اندوهگین می‌کند.

فَالْمَبْنِيُّ لِلْفاعِلِ مِنْهُ ما كانَ

(شرح) هرگاه حرف سینِ استقبال یا سوف و یا تخفیف شده‌های سوف؛ یعنی سَوْ، سِي و سَفْ- که هر پنج حرف آن‌ها حرف تنفیس نامیده می‌شوند - بر فعل مضارع وارد شوند آن فعل به زمان آینده اختصاص می‌یابد مانند «سَيَفْعَلُ» و «سَوْفَ يَفْعَلُ» (در آینده کار می‌کند) و آینده‌ای که با سوف حاصل می‌شود از آینده‌ای که با سین به دست می‌آید دورتر است.

و هرگاه لام ابتدا که مفتوح است بر فعل مضارع داخل شود آن فعل، مخصوص زمان حال می‌شود مانند «لَيَفْعَلُ» (هم اکنون کار می‌کند) و در قرآن در سوره‌ی یوسف آمده است که حضرت یعقوب به پسرانش فرمود: «إِنِّي لَيَحْزُنُنِي أن تَذْهَبُوا بِهِ» (یعنی هم اکنون مرا اندوهگین کرده است اینکه شما قصد دارید فردا یوسف را به صحرا ببرید) که در این آیه فعل مضارع يَحْزُنُ چون لام ابتدا بر آن داخل شده است بر زمان حال دلالت می‌کند.

اگر سؤال شود: ما گفتیم: لام ابتدا فعل مضارع را به زمان حال مخصوص می‌کند و «سوف» به زمان آینده اختصاص می‌دهد و فعل مضارع نمی‌تواند همزمان بر زمان حال و آینده دلالت کند؛ پس چگونه در این آیه لام ابتدا و سوف با هم بر فعل مضارع داخل شده‌اند: «وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضىٰ» (ضحی/۵) (به درستی در آینده خداوند آنقدر به تو می‌بخشد که راضی شوی)؟! در جواب این سؤال می‌گوییم: این لامی که بر سوف قرار گرفته است، تنها برای تأکید است و فعل مضارع «یعطیك» را به زمان حال مخصوص نمی‌کند حتی نزد علمای بصره لام مفتوحی که بر فعل مضارع می‌آید تنها برای تأکید است و فعل مضارع را به زمان حال اختصاص نمی‌دهد چه همراه حروف تنفیس باشد و چه با آن‌ها نباشد.

و بدانکه فعل مضارع ، همانند فعل ماضی یا بنافاعل (معلوم) است و یا بنامفعول (مجهول). و مصنف در توضیح هر دو قسم آن به ترتیب می‌فرماید: ﴿فَالْمَبْنِيُّ لِلْفاعِلِ مِنْهُ﴾ از فعل مضارع آنچه که برای فاعل بنا شده است ﴿ما كانَ

حَرْفُ الْمُضارَعَةِ مِنْهُ مَفْتُوحاً إلّا ما کانَ ماضِيهِ عَلىٰ أرْبَعَةِ أحْرُفٍ فَإنَّ حَرْفَ الْمُضارَعَةِ مِنْهُ يَکُونُ مَضْمُوماً أبَداً نَحْوُ يُدَحْرِجُ وَ يُکْرِمُ وَ يُفَرِّح وَ يُقاتِلُ.

وَ عَلامَةُ بِناءِ الْأرْبَعَةِ لِلْفاعِلِ کَوْنُ الْحَرْفِ الَّذِي قَبْلَ آخِرِهِ مَکْسُوراً أَبَداً، مِثالُهُ مِنْ

حَرْفُ الْمُضارَعَةِ مِنْهُ مَفْتُوحاً﴾ فعلی است که حرف مضارعه‌ی آن مفتوح است﴿إلّا ما کانَ ماضِيهِ عَلىٰ أرْبَعَةِ أحْرُفٍ﴾ جز فعل مضارعی که ماضی آن بر چهار حرف باشد ﴿فَإنَّ حَرْفَ الْمُضارَعَةِ مِنْهُ يَکُونُ مَضْمُوماً أبَداً﴾ که حرف مضارعه از آن فعل، همیشه مضموم خواهد بود ﴿نَحْوُ يُدَحْرِجُ وَ يُکْرِمُ وَ يُفَرِّح وَ يُقاتِلُ﴾ مثل یدحرِج، یکرِم، یفرِّح و یقاتِل.

(شرح) فعل بنافاعل مضارع؛ یعنی فعلی که به فاعل معلوم نسبت داده شده است بر طبق لفظ، فعلی است که حرف مضارعه‌ی آن؛ یعنی یاء، تاء ، همزه و نون؛ مفتوح است مانند يَنْصُرُ و يَجتَمِعُ و این مفتوح بودن حروف مضارعه در تمام ابواب جاری است جز چهار بابی که فعل ماضی آن‌ها دارای چهار حرف است: یک باب رباعی مجرد و سه باب قسم اول ثلاثی مزيدٌ فيه؛ یعنی باب فعلَلَة، إفعال، تفعیل و مفاعلة، مثل يُدَحرِجُ، يُکْرِمُ ، يُفَرّحُ و يُقاتِلُ. که در این چهار باب حروف مضارعه هم در بنافاعل و هم در بنامفعول مضموم است و مصنف فرق معلوم و مجهول بودن آن‌ها را در این عبارت بیان می‌کند:

﴿وَ عَلامَةُ بِناءِ الْأرْبَعَةِ لِلْفاعِلِ﴾ نشانه‌ی بنافاعل بودن این چهار باب ﴿کَوْنُ الْحَرْفِ الَّذِي قَبْلَ آخِرِهِ مَکْسُوراً أَبَداً﴾ بودن حرف ماقبل آن‌هاست به صورت مکسور در چهارده صیغه.

(شرح) فرق بنافاعل و بنامفعول مضارع این چهار باب یک چیز است و آن عبارت است از حرکت حرف ماقبل آخر که در چهارده صیغه‌ی بنافاعل کسره و در چهارده صیغه‌ی بنامفعول فتحه است، همانگونه که بیان آن خواهد آمد.

﴿مِثالُهُ﴾ مثال فعل بنافاعل مضارع که حرف مضارعه‌ی آن مفتوح باشد ﴿مِنْ

يَفْعُلُ: يَنْصُرُ يَنْصُرانِ يَنْصُرُونَ إلَخْ

يَفْعُلُ: يَنْصُرُ يَنْصُرانِ يَنْصُرُونَ إلَخْ﴾ از يَفْعُلُ (با ضم عين) : يَنْصُرُ، يَنْصُرانِ، يَنْصُرُونَ است تا آخر.

يَنْصُرُ، فعل مضارع بنافاعل باب اول است اصل آن نَصَرَ بود حرف مضارعه را به صورت مفتوح در اول آن افزوده، فاءالفعل را ساكن، عين‌الفعل را مضموم و لام‌الفعل را مرفوع كرديم يَنْصُرُ شد.

يَنْصُرانِ، صيغه‌ی مثنای مذكر غائب است. اصل آن يَنْصُرُ بود الف را كه ضمير فاعلی مثنیٰ است و نون مكسور را كه علامت مرفوع بودن است به آخر آن افزوديم الف، مقتضی فتحه‌ی ماقبلش بود آن را مفتوح كرديم يَنْصُرانِ شد.

يَنْصُرُونَ، صيغه‌ی جمع مذكر غائب است اصل آن يَنْصُرُ بود واو ساكن را كه ضمير فاعلی جمع مذكر است و نون مفتوح را كه علامت مرفوع بودن است به آخر آن افزوديم يَنْصُرُونَ گشت.

تَنْصُرُ، صيغه‌ی مفرد مؤنث غائب است اصل آن يَنْصُرُ بود به جای ياء تاء آورديم تَنْصُرُ گرديد.

تَنْصُرانِ، صيغه‌ی مثنای مؤنث غائب است، همانند ينصران ساخته می‌شود.

يَنْصُرْنَ، صيغه‌ی جمع مؤنث غائب است اصل آن تَنْصُرُ است تاء را به ياء تبديل كرده و نون مفتوح را كه ضمير فاعلی است به آخر آن افزوديم نون، مقتضی سكون ماقبلش بود آن را ساكن كرديم يَنْصُرْنَ شد.

تَنْصُرُ، صيغه‌ی مفرد مذكر مخاطب است اصل آن ينصر بود ياء را به تاء تبديل كرديم تَنْصُرُ شد.

تَنْصُرانِ، صيغه‌ی مثنای مذكر مخاطب است اصل آن تنصر بود و همانند ينصران ساخته می‌شود.

تَنْصُرُونَ، صيغه‌ی جمع مذكر مخاطب است همانند يَنْصُرُونَ درست خواهد شد.

....

===

تَنْصُرِینَ، صیغه‌ی مفرد مؤنث مخاطب است اصل آن تَنْصُرُ بود یاء ساکن را که ضمیر فاعلی است و نون مفتوح را که علامت مرفوع بودن است به آخر آن افزودیم یاء، مقتضی کسره‌ی ماقبلش بود آن را مکسور کردیم تَنْصُرِینَ گشت.

تَنْصُرانِ، صیغه‌ی مثنای مؤنث مخاطب است اصل آن تَنْصُرِینَ بود بعد از حذف یاء و نون الف را که ضمیر فاعلی مثنیٰ است و نون مکسور را که علامت مرفوع بودن است به آخر آن افزودیم الف، مقتضی فتحه‌ی ماقبلش بود آن را مفتوح کردیم تَنْصُرانِ شد.

تَنْصُرْنَ، صیغه‌ی جمع مؤنث مخاطب است. اصل آن تنصرین بود ضمیر فاعلی مفرد و نون را حذف کرده و نون مفتوح را که ضمیر فاعلی جمع مؤنث است به آخر افزودیم نون، مقتضی سکون ماقبلش بود آن را ساکن کردیم تَنْصُرْنَ شد.

أَنْصُرُ، صیغه‌ی متکلم وحده است. اصل آن یَنْصُرُ بود یاء را به همزه تبدیل کردیم أَنْصُرُ گشت.

نَنْصُرُ، صیغه‌ی متکلم مع الغیر است. اصل آن ینصر بود یاء را به نون تبدیل کردیم نَنْصُرُ گردید. به جدول این صیغه در صفحه‌ی «۵۶» مراجعه کن.

چهارده صیغه‌ی مذکور، صیغه‌های بنافاعل مضارع هستند که به فاعل معلوم نسبت داده شده‌اند فاعل صیغه‌ی اول ضمیر مستترِ «هو» است و فاعل چهار صیغه‌ی مثنیٰ «الف»؛ فاعل دو صیغه‌ی جمع مذکر «واو» و فاعل صیغه‌ی مفرد مؤنث مخاطب «یاءِ» است که هر سه فاعل مذکور، ضمیر بارز آشکار هستند این هفت صیغه که فاعل آن‌ها ضمیر بارز ساکن است افعال خمسه نامیده شده‌اند؛ زیرا گر چه در واقع هفت صیغه هستند اما پنج وزن می‌باشند: «ینصران، تنصران، ینصرون، تنصرون، و تنصرین» و فاعل دو صیغه‌ی جمع مؤنث، نون مفتوح است که آن هم ضمیر بارز است اما متحرک می‌باشد و ضمیر صیغه‌ی مفرد مؤنث غائب، مفرد مذکر مخاطب، متکلم وحده و متکلم مع الغیر مستتر هستند که به ترتیب

وَ قِسْ عَلىٰ هذا يَضْرِبُ و يَعْلَمُ و يُدحرِجُ و يُكرِمُ و يُقاتِلُ و يُفَرِّحُ و يَتَكَسَّرُ و يَقْعَنْسِسُ و يَسْلَنْقِي و يَتَدَحْرَجُ و يَحْرَنْجِمُ و يَقْشَعِرُّ يَتَباعَدُ و يَنْقَطِعُ و يَجْتَمِعُ و يَحْمَرُّ و يَحْمارُّ و يَسْتَخْرِجُ و يَعْشَوْشِبُ و يَجْلَوِّزُ و يَقْعَنْسِسُ و يَسْلَنْقِي و يَتَدَحْرَجُ و يَحْرَنْجِمُ و يَقْشَعِرُّ

عبارتند از: «هي، أنتَ، أنا و نَحنُ». و این چهار صیغه و صیغه‌ی مفرد مذکر غائب را صیغه‌های مفرد نامیده‌اند البته باید بدانیم که ضمیر صیغه‌ی مفرد مذکر غائب و مفرد مؤنث غائب جائز الاستتار است؛ یعنی فاعل این صیغه‌ها می‌تواند ضمیر مستتر نباشد؛ یعنی ضمیر بارز یا اسم ظاهر باشد مثلاً بگوییم: يَنْصُرُ هو یا يَنْصُرُ زيدٌ و در صیغه‌ی دوم بگوییم: تَنْصُرُ هي یا تَنْصُرُ هندٌ؛ اما ضمیر سه صیغه‌ی دیگر مفرد؛ یعنی مفرد مذکر مخاطب، متکلم وحده و متکلم مع الغیر واجب الاستتار است؛ یعنی فاعل آن‌ها همیشه ضمیر مستتر است و هیچ وقت ضمیر بارز یا اسم ظاهر فاعل آن‌ها نخواهد شد.

چهارده صیغه‌ی مذکور، صیغه‌های مرفوع هستند و علامت رفع در صیغه‌های مفرد عبارت از ضمه‌ی لام‌الفعل و در افعال خمسه نون است که آن را نون عِوَض رفع نامیده‌اند؛ پس در حالتی که ضمه‌ی صیغه‌های مفرد به جزم (حالت جزم) و در حالتی‌که به فتحه تبدیل شود (حالت نصب)، نونِ عِوَض رفع حذف خواهد شد. و إن شاء الله تعالی به تازگی این دو حالت فعل مضارع بیان خواهد شد؛ ولی در دو صیغه‌ی جمع مؤنث علامت رفع موجود نیست؛ زیرا مرفوع بودن به معنای معرب بودن کلمه است و این دو صیغه مبنی هستند؛ بنابراین عامل در آن‌ها تأثیر نخواهد کرد و در هر سه حالت (رفع، نصب و جزم) مساوی خواهند بود؛ زیرا مبنی کلمه‌ای است که عامل در لفظ آن تأثیر نکند.

﴿وَ قِسْ عَلى هذا﴾ و بر این مثال مذکور [این مثال‌ها را] قیاس کن: ﴿يَضْرِبُ و يَعْلَمُ و يُدحرِجُ و يُكرِمُ و يُقاتِلُ و يُفَرِّحُ و يَتَكَسَّرُ و يَتَباعَدُ و يَنْقَطِعُ و يَجْتَمِعُ و يَحْمَرُّ و يَحْمارُّ و يَسْتَخْرِجُ و يَعْشَوْشِبُ و يَجْلَوِّزُ و يَقْعَنْسِسُ و

....

==

يَسْلَنْقِي و يَتَدَحْرَجُ و يَحْرَنْجِمُ و يَقْشَعِرُّ﴾.

(شرح) صرف این صیغه‌ها جز یحمرّ، یحمارّ، یقشعرّ و یسلنقي آسان است و چون در مضاعف و ناقص صرف این چهار صیغه خواهد آمد در اینجا از صرف آن‌ها نیزصرف نظر خواهیم کرد.

به این پرسش‌ها پاسخ دهید!

۱. فعل مضارع را بر حسب معنا و لفظ تعریف کنید!
۲. هر یک از زوائد انیت برای چه صیغه یا صیغه‌هایی به کار می‌رود؟
۳. فعل مضارع چگونه به زمان حال و چگونه به زمان استقبال اختصاص می‌یابد؟
۴. فعل بنافاعل مضارع را از حیث لفظ تعریف کنید!
۵. در چهار بابی که ماضی آن‌ها چهار حرفی است فرق میان معلوم و مجهولشان چیست؟
۶. یستخرِج و یَتدحرج را صرف کرده و فاعل هر یک از صیغه‌ها را بنویسید!

وَ الْمَبْنِيُّ لِلْمَفْعُولِ مِنْهُ ما کانَ حَرْفُ الْمُضارَعَةِ مِنْهُ مَضْمُوماً وَ کانَ ماقَبْلَ الْآخِرِ مَفْتُوحاً نَحْوُ يُنْصَرُ و يُدَحْرَجُ و يُكْرَمُ و يُقاتَلُ و يُفَرَّحُ و يُسْتَخْرَجُ

مصنف در بیان فعل بنامفعول (مجهول) مضارع فرموده است: ﴿وَ الْمَبْنِيُّ لِلْمَفْعُولِ مِنْهُ﴾ و از فعل مضارع، صیغه‌ای که برای مفعول بنا شده است ﴿ما کانَ حَرْفُ الْمُضارَعَةِ مِنْهُ مَضْمُوماً وَ کانَ ماقَبْلَ الْآخِرِ مَفْتُوحاً﴾ فعلی است که حرف مضارعه‌ی آن مضموم و ماقبل آخرش مفتوح است﴿ نَحْوُ يُنْصَرُ و يُدَحْرَجُ و يُكْرَمُ و يُقاتَلُ و يُفَرَّحُ و يُسْتَخْرَجُ﴾ مانند يُنْصَرُ و ...

(شــرح) همانگونه که در توضیح فعل بنامفعول ماضی گذشت فعل بنامفعول مضارع، از لحاظ معنا فعلی است که فاعل آن ذکر نشده و فعل به مفعولٌ‌به نسبت داده شده است و از لحاظ لفظ، فعلی است که حرف مضارعه‌ی آن مضموم و ماقبل آخرش مفتوح است؛ پس در بنافاعل ابوابی که حرف مضارعه‌ی آن‌ها مفتوح و ماقبل آخرشان مکسور یا مضموم است صیغه‌ی مجهول با صیغه‌ی معلوم دو تفاوت دارد: یکی مضموم بودن حرف مضارعه و دیگری مفتوح بودن ماقبل آخر مانند يُنْصَرُ و يَنْصُرُ، يُجْتَمَعُ و يَجْتَمِعُ و در بنافاعل ابوابی که حرف مضارعه‌ی آن‌ها مفتوح و ماقبل آخرشان نیز مفتوح است صیغه‌ی مجهول با صیغه‌ی معلوم یک تفاوت دارد: مضموم بودن حرف مضارعه (در مجهول) مثل يُتَكَسَّرُ و يَتَكَسَّرُ، يُتَباعَدُ و يَتَباعَدُ. و نیز در چهار بابی که در بنافاعل هم، حرف مضارعه‌ی آن‌ها مضموم است صیغه‌ی مجهول با صیغه‌ی معلوم یک تفاوت دارد که مفتوح بودن ماقبل آخر آن‌ها در صیغه‌ی مجهول و مکسور بودن آن در صیغه‌ی معلوم است، مانند يُدَحْرَجُ و يُدَحْرِجُ.

به این پرسش‌ها پاسخ دهید!

۱. فعل مضارع مجهول را از حیث معنا و لفظ تعریف کنید!

۲. يَنْصُر و يُفَرِّح و يَتَباعَد در چند حرکه مخالف مجهولشان هستند؟

وَ اعْلَمْ أَنَّهُ يَدْخُلُ عَلَى الْفِعْلِ الْمُضارِعِ «ما» و «لا» النّافِيتانِ فَلا تُغَيِّرانِ صِيغَتَهُ تَقُولُ: لا يَنْصُرُ لا يَنْصُرانِ لا يَنْصُرُونَ إلىٰ آخِرِهِ، وَ كَذا ما يَنْصُرُ ما يَنْصُرانِ ما يَنْصُرُونَ إلىٰ آخِرِهِ

﴿وَ اعْلَمْ أَنَّهُ يَدْخُلُ عَلَى الْفِعْلِ الْمُضارِعِ «ما» و «لا» النّافِيتانِ﴾ بدانكه بر فعل مضارع«ما» و «لا»ی نافيه داخل می‌شوند ﴿فَلا تُغَيِّرانِ صِيغَتَهُ﴾ و صيغه‌ی فعل مضارع را تغيير نمی‌دهند ﴿تَقُولُ: لا يَنْصُرُ لا يَنْصُرانِ لا يَنْصُرُونَ إلىٰ آخِرِهِ، وَ كَذا ما يَنْصُرُ ما يَنْصُرانِ ما يَنْصُرُونَ إلىٰ آخِرِهِ﴾ می‌گويی: لا ينصر، لا ينصران، لا ينصرون تا آخر و ما ينصر، ما ينصران، ما ينصرون تا آخر آن.

(شرح) بدانكه هر فعلی اعم از ماضی و مضارع و معلوم و مجهول، يا مثبت است و يا منفی و معنای مثبتِ فعل مضارع با حروفی كه معنای نفی می‌دهند منفی می‌شود و دو حرف از اين حروف «ما» و «لا» هستند كه ما و لای نافيه ناميده شده‌اند. و فرق اين دو حرف با حروف ديگر نافيه اين است كه اين دو حرف، در لفظ فعل مضارع تغيير ايجاد نمی‌كنند و در لفظ فعل مضارع تأثيری نخواهند كرد؛ بلكه تنها معنای مثبت آن را به نفی تبديل می‌نمايند؛ بنابراين عامل نيستند؛ پس در صورتی كه ما و لا بر فعل مضارع وارد شوند چهارده صيغه‌ی فعل مضارع بدون هيچ تغييری صرف خواهد شد؛ به عنوان مثال: ما يَنْصُرُ، ما يَنْصُرانِ، ما يَنْصُرُونَ، ما تَنْصُرُ، ما تَنْصُرانِ، ما يَنْصُرْنَ، ما تَنْصُرُ، ما تَنْصُرانِ، ما تَنْصُرُونَ، ما تَنْصُرِينَ، ما تَنْصُرانِ، ما تَنْصُرن، ما أَنْصُرُ، ما نَنْصُرُ و لا هم همينگونه است.

قبلاً اشاره شد كه فعل مضارع دارای سه حالت است:

۱. حالت رفع كه عبارت از حالتی است كه فعل مضارع از عامل ناصب و جازم خالی است.

۲. حالت جزم؛ يعنی حالتی كه عامل جازم بر فعل مضارع داخل شده است.

۳. حالت نصب؛ يعنی حالتی كه عامل ناصب بر فعل مضارع وارد شده است.

حالت اول را به تفصيل توضيح داديم و مصنف در بيان حالت دوم (حالت

وَ يَدْخُلُ الْجازِمُ فَيَحْذِفُ مِنْهُ حَرَكَةَ الْواحِدِ وَ نُونَ التَّثْنِيَةِ وَ الْجَمْعِ الْمُذَكَّرِ وَ الْواحِدَةِ الْمُخاطَبَةِ، وَ لا يَحْذِفُ نُونَ جَماعَةِ الْمُؤَنَّثِ فَإِنَّها ضَمِيرٌ كَالْواوِ فِي جَمْعِ الْمُذَكَّرِ فَتَثْبُتُ عَلىٰ كُلِّ حالٍ تَقُولُ: لَمْ يَنْصُرْ لم يَنْصُرا إلىٰ آخِرِهِ

جزم) فرموده است:

﴿وَ يَدْخُلُ الْجازِمُ﴾ [بدانکه] عامل جازم بر فعل مضارع داخل می‌شود ﴿فَيَحْذِفُ مِنْهُ حَرَكَةَ الْواحِدِ وَ نُونَ التَّثْنِيَةِ وَ الْجَمْعِ الْمُذَكَّرِ وَ الْواحِدَةِ الْمُخاطَبَةِ﴾ و از آن فعل، حرکت [صیغه‌ی] واحد و نون تثنیه و نون جمع و نون مفرد مؤنث مخاطب را حذف می‌کند ﴿وَ لا يَحْذِفُ نُونَ جَماعَةِ الْمُؤَنَّثِ﴾ ولی نون جمع مؤنث را حذف نمی‌کند ﴿فَإِنَّها ضَمِيرٌ كَالْواوِ فِي جَمْعِ الْمُذَكَّرِ﴾؛ زیرا همانند واو جمع مذکر، ضمیر است ﴿فَتَثْبُتُ عَلىٰ كُلِّ حالٍ﴾؛ پس در هر حالت ثابت خواهد بود ﴿تَقُولُ: لَمْ يَنْصُرْ لم يَنْصُرا إلىٰ آخِرِهِ﴾ می‌گویی: لم ینصر، لم ینصرا تا آخر.

(شرح) همانگونه که گفته شد: یکی از حالات فعل مضارع حالت جزم است؛ یعنی حالتی که عامل جازم بر فعل مضارع باشد و عوامل جازم پانزده عامل هستند که چهار عامل آن‌ها؛ یعنی لم و لما و لام امر و لای نهی حرف هستند و یک فعل را مجزوم می‌کنند و یازده عامل دیگر دو فعل را مجزوم می‌نمایند که در میان آن‌ها «إن» و إذما حرف هستند و نه عامل دیگر اسم می‌باشند که عبارتند از: مَن، ما، أيّ، متیٰ، مهما، أين، أنّی، حيثما، كيفما.

عامل جازم همانطوری که از اسمش پیدا است فعل مضارع را مجزوم می‌کند و مجزوم بودن فعل مضارع اینگونه است: در فعل های مفرد؛ یعنی يَنْصُرُ، تَنْصُرُ (که دو صیغه است)، أَنْصُرُ و نَنْصُرُ ضمه به سکون تبدیل می‌شود؛ زیرا ضمه در آن‌ها علامت مرفوع بودنشان است و با عامل جازم از حالت رفع بیرون رفته و به حالت جزم درآمده‌اند؛ پس باید علامت رفع حذف گردد و در افعال خمسه: يَنْصُرانِ،

تَنْصُرانِ (که سه صیغه است)، یَنْصُرُونَ، تَنْصُرُونَ و تَنْصُرِینَ نون، عوض رفع است؛ یعنی در برابر ضمه‌ی صیغه‌های مفرد است و در حالت جزم باید آن‌ها هم حذف گردند و دو صیغه‌ی باقیمانده؛ یعنی جمع مؤنث غائب و مخاطب به علت مبنی بودنشان هیچ تغییری نمی‌پذیرند؛ زیرا همانگونه که گذشت عامل در کلمه‌ی مبنی تأثیر نمی‌کند.

«لم» همانطوری که در لفظ فعل مضارع تأثیر می‌کند در معنای آن هم تأثیرگذار خواهد بود؛ یعنی معنای مثبت فعل مضارع را منفی کرده و فعل مضارع را که بر زمان حال یا آینده دلالت می‌کند به زمان گذشته می‌برد؛ پس فعل مضارع مجزوم به «لم» بر ماضی منفی دلالت می‌کند، مثلاً لم یَنْصُرْ. به معنای یاری نکرد و «لم أَنْصُرْ» به معنای یاری نکردم می‌باشد و اینک مثال فعل مضارع مجزوم به «لم»:

غائب	مذکر	۱- مفرد	لم یَنْصُرْ
		۲- مثنی	لم یَنْصُرا
		۳- جمع	لم یَنْصُرُوا
	مؤنث	۴- مفرد	لم تَنْصُرْ
		۵- مثنی	لم تَنْصُرا
		۶- جمع	لم یَنْصُرْنَ
مخاطب	مذکر	۷- مفرد	لم تَنْصُرْ
		۸- مثنی	لم تَنْصُرا
		۹- جمع	لم تَنْصُرُوا
	مؤنث	۱۰- مفرد	لم تَنْصُرِی
		۱۱- مثنی	لم تَنْصُرا
		۱۲- جمع	لم تَنْصُرْنَ
متکلم		۱۳- وحده	لم أَنْصُرْ
		۱۴- مع‌الغیر	لم نَنْصُرْ

معانی عوامل جازم، اعم از اسم و حرف، موکول به علم نحو است، بالأخص اشتراك و تفاوت لم و لمّا.

وَ يَدْخُلُ النّاصِبُ، فَيُبَدِّلُ مِنَ الضَّمَّةِ فَتحَةً، وَ يُسْقِطُ النُّوناتِ سِوىٰ نُونِ جَماعَةِ الْمُؤَنَّثِ فتَقُولُ: لَنْ يَنْصُرَ لَنْ يَنْصُرا لَنْ يَنْصُرُوا إلىٰ آخِرِهِ

مصنف در بیان حالت سوم فعل مضارع (حالت نصب) می‌فرماید:

﴿وَ يَدْخُلُ النّاصِبُ﴾ و [بدانکه] عامل ناصب بر فعل مضارع داخل می‌شود ﴿فَيُبَدِّلُ مِنَ الضَّمَّةِ فَتحَةً﴾؛ پس ضمه را به فتحه تبدیل می‌کند ﴿وَ يُسْقِطُ النُّوناتِ سِوىٰ نُونِ جَماعَةِ الْمُؤَنَّثِ﴾ و جز نون جمع مؤنث، نون‌ها را حذف می‌کند ﴿فَتَقُولُ: لَنْ يَنْصُرَ لَنْ يَنْصُرا لَنْ يَنْصُرُوا إلىٰ آخِرِهِ﴾ بنابراین می‌گویی: لن يَنْصُرَ، لن يَنْصُرا، لن يَنْصُرُوا تا آخر آن.

(شرح) حالت سوم فعل مضارع حالت نصب است که در این حالت ضمه‌ی صیغه‌های مفرد که علامت مرفوع بودن آن‌هاست به فتحه تبدیل می‌شود و نون افعال خمسه هم که دلیل مرفوع بودن آن‌ها می‌باشد حذف می‌گردد؛ زیرا فعل مضارع با داخل شدن عامل نصب، از حالت رفع خارج شده است؛ پس چیزی که علامت رفع است کنار می‌رود؛ اما عامل ناصب، نون جمع مؤنث غائب و مخاطب را حذف نخواهد کرد؛ زیرا همچنانکه قبلاً گفته شد این نون، ضمیر فاعلی است و همیشه ثابت خواهد بود و نیز دو صیغه‌ی جمع مؤنث مبنی هستند و هیچ عاملی در آن‌ها تأثیر نخواهد کرد.

بدانکه حالت نصبِ افعال خمسه بر حالت جزم آن‌ها حمل شده است؛ یعنی همانگونه که در حالت جزم، نون آن‌ها حذف می‌شود در حالت نصب هم حذف می‌گردد؛ زیرا جزمِ فعل مضارع در برابر جرِ اسم است و همانگونه که در اسم مثنیٰ و جمع، حالت نصب بر حالت جر حمل می‌شود، مثلاً زَيْدَيْنِ (با فتح دال و کسر نون، مثال مثنیٰ) و زَيدِينَ (با کسر دال و فتح نون، مثال جمع) در حالت نصب و جر مشترک هستند؛ یعنی حالت نصب همانند حالت جر استعمال شده است در فعل مضارع هم، حالت نصب بر حالت جزم حمل می‌شود و اینک مثال چهارده صیغه‌ی منصوب مضارع: لَنْ يَنْصُرَ، لن يَنْصُرا، لن يَنْصُرُوا، لن تَنْصُرَ، لن تَنْصُرا، لن

وَ مِنَ الْجَوازِمِ لامُ الْأَمْرِ فَتَقُولُ فِي أَمْرِ الغائِبِ لِيَنْصُرْ لِيَنْصُرا لِيَنْصُرُوا لِتَنْصُرْ لِتَنْصُرا لِيَنْصُرْنَ، وَ كَذٰلِكَ لِيَضْرِبْ وَ لِيَعْلَمْ وَ لِيُدَحْرِجْ وَ غَيْرُها

يَنْصُرْنَ، لن تَنْصُرَ، لن تَنْصُرا، لن تَنْصُرُوا، لن تَنْصُرِي، لن تَنْصُرا، لن تَنْصُرْنَ، لن أَنْصُرَ، لن نَنْصُرَ.

معنای لن، نفی فعل در زمان آینده همراه تأکید نفی است؛ پس لن يَنْصُرَ به معنای «قطعاً یاری نخواهد کرد» می‌باشد.

﴿وَ مِنَ الْجَو ازِمِ لامُ الْأَمْرِ﴾ یکی از [عوامل] جازم لام امر است ﴿فَتَقُولُ فِي أَمْرِ الغائِبِ﴾؛ پس در امر غائب می‌گویی: ﴿لِيَنْصُرْ لِيَنْصُرا لِيَنْصُرُوا لِتَنْصُرْ لِتَنْصُرا لِيَنْصُرْنَ﴾ لِيَنصُرْ تا آخر شش صیغه‌ی مذکور ﴿وَ كَذٰلِكَ لِيَضْرِبْ وَ لِيَعْلَمْ وَ لِيُدَحْرِجْ وَ غَيْرُها﴾ و همانند لِيَنْصُرْ است: لِيَضْرِبْ، لِيَعْلَمْ، لِيُدَحْرِجْ و غیر این‌ها.

(شرح) همانطوری که در بیان عوامل جازم گذشت یکی از عوامل جازم لام امر است و این لام مکسور است و در مضارع معلوم تنها بر شش صیغه‌ی غائب و دو صیغه‌ی متکلم داخل می‌شود و همانگونه که از اسمش پیدا است معنای دستور می‌دهد و چون بر دو صیغه‌ی متکلم هم داخل می‌شود (یعنی همانگونه که بر شش صیغه‌ی غائب وارد می‌شود) بهتر بود مصنف به جای عبارت «فتقول فِي أمر الغائب» «فتقول فِي أمر غير المخاطب» را بنویسد؛ زیرا غیر مخاطب، غائب و متکلم را شامل می‌شود.

گفتیم: این لام، مکسور است اما اگر قبل از آن، واو یا فاء و یا لفظ ثُمَّ قرار گیرد صحیح است ساکن شود مانند «فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلاً وَ لْيَبْكُوا كَثِيراً» (توبه/۸۲) و «ثُمَّ لْيَقْضُوا» (حج/۲۹).

همانطوری که به تازگی گذشت لام امر، در مضارع معلوم بر شش صیغه‌ی مخاطب داخل نمی‌شود؛ پس قراءت «فَلْتَفْرَحُوا» (یونس/۵۸) که لام امر بر صیغه‌ی تَفْرَحُوا داخل شده شاذّ است و این، قراءت «یزید» و «یعقوب» و غیر ایشان است. و تنها در یک صورت، دخول لام بر مخاطب معلوم درست است و آن این است که

وَ مِنْها لَا النّاهِيَةُ فَتَقُولُ فِي نَهْيِ الْغائِبِ: لا يَنْصُرْ لا يَنْصُرا لا يَنْصُرُوا إلَخْ وَ فِي نَهْيِ الْحاضِرِ: لا تَنْصُرْ لا تَنْصُرا لا تَنْصُرُوا إلَخْ، وَ هٰكَذا سائِرُ الْأَمْثِلَةِ

بعضی از افراد مأمور به فعل مذکور، غائب و بعض دیگر مخاطب باشند تا لام، افراد غائب را شامل شود و تاء افراد مخاطب را مانند، این حدیث پیامبر (ص) که می‌فرماید: «لِتَأْخُذُوا مَصافكُمْ»؛ یعنی باید هر یک از شما مجاهدین (اعم از غائب و مخاطب) در جنگ در جای مخصوص خود بایستد! و در این صورت، قیاس این است که مأمورهای حاضر بر مأمورهای غائب تغلیب شوند و صیغه‌ی امر حاضر (امر به صیغه) استعمال شود.

لام امر، در فعل مضارع مجهول بر چهارده صیغه داخل می شود؛ زیرا امر به مخاطب مجهول همانند امر به غائب معلوم است، مثلاً «لِتُضْرَبْ» (باید زده شوی) به معنای «لِيَضْرِبْكَ فُلانٌ» است؛ یعنی باید فلان شخص تو را بزند.

﴿وَ مِنْها لَا النّاهِيَةُ﴾ و یکی دیگر از عوامل جازم «لا»ی ناهیه است ﴿فَتَقُولُ فِي نَهْيِ الْغائِبِ: لا يَنْصُرْ لا يَنْصُرا لا يَنْصُرُوا إلَخْ﴾؛ پس در نهی غائب می گویی: لا يَنْصُرْ، لا يَنْصُرا، لا يَنْصُرُوا تا آخر آن ﴿وَ فِي نَهْيِ الْحاضِرِ: لا تَنْصُرْ لا تَنْصُرا لا تَنْصُرُوا إلَخْ﴾ و در نهی حاضر [می گویی:] لا تَنْصُرْ، لا تَنْصُرا، لا تَنْصُرُوا تا آخرش. ﴿وَ هٰكَذا سائِرُ الْأَمْثِلَةِ﴾ و سائر مثال‌ها همینگونه هستند.

(شرح) به علت اینکه دخول «لا»ی ناهیه بر متکلم وحده و مع الغیر کم است مصنف فرمود: در نهی غائب و مخاطب می‌گویی: لا يَنْصُرْ تا آخر و لا تَنْصُرْ تا آخر؛ یعنی از دخول لا بر دو صیغه‌ی متکلم بحثی به میان نیاورد.

کلمه‌ی «إلخ» که در کلام مصنف وارد است به معنای «إلیٰ آخره» است.

در اینجا توضیح قسم دوم فعل (مضارع) به پایان می‌رسد و در توضیح قسم آخر فعل (امر) می‌گوییم:

....

به این پرسش‌ها پاسخ دهید!

۱. « ما» و «لا»ی نافیه در فعل مضارع چه تغییری ایجاد می‌کنند؟
۲. سه حالت اعرابی فعل مضارع را بنویسید!
۳. عوامل جازم در فعل مضارع چه تغییری ایجاد می‌کنند؟
۴. لم و لمّا در معنای فعل مضارع چه تأثیری می‌کنند؟
۵. يُنْقَطَعُ را با لمّای جازم صرف کنید!
۶. عوامل ناصب فعل مضارع چند تا هستند و در لفظ آن چه تغییری ایجاد می‌کنند؟
۷. لام امر به غائب در چه صورتی بر مضارع معلوم مخاطب داخل می‌شود؟

وَ أَمَّــــا الأَمْرُ بِالصِّيغَةِ - فَهُوَ أَمْرُ الْحاضِرِ- و هُوَ جارٍ عَلى لَفْظِ الْمضارِعِ الْمَجْزُومِ فَإِنْ كانَ ما بَعْدَ حَرْفِ الْمُضارَعَةِ مُتَحَرِّكاً فَتُسْقِطُ مِنْهُ حَرْفَ الْمُضارَعَةِ

﴿وَ أَمَّا الأَمْرُ بِالصِّيغَةِ﴾ اما امر به صيغه ﴿ - فَهُوَ أَمْرُ الْحاضِرِ - و هُوَ جارٍ عَلى لَفْظِ الْمضارِعِ الْمَجْزُومِ﴾ كه امر حاضر است، بر لفظ مضارع مجزوم جارى است

(شرح) قسم آخر از سه قسم فعل، فعل امر است كه مخصوص شش صيغه‌ى مخاطب مى‌باشد و اين قسم از فعل، در حذف حركه‌ى آخر (وقتى كه حرف آخرش عله نباشد) و حذف نون‌ها همانند مضارع مجزوم است؛ يعنى همانگونه كه در مضارع مجزوم در صيغه‌ى مفرد مذكر مخاطب حركه‌ى آخر حذف مى‌شد (درصورتى كه آخرين حرفش حرف صحيح باشد نه عله؛ زيرا اگر آخرين حرف آن عله باشد حرف عله حذف خواهد شد، همانطورى كه در معتلّ‌اللام بيان شده است) در امر حاضر هم حركه‌ى آخر حذف مى‌شود و همچنانكه در مضارع مجزوم در دو صيغه‌ى مثناى مخاطب (مذكر و مؤنث) و در جمع مذكر و مفرد مؤنث مخاطب نون حذف مى‌شد در امر حاضر هم همانگونه خواهد بود. و در صيغه‌ى جمع مؤنث نون، باقى خواهد بود؛ زيرا - همانطورى كه قبلاً بيان شد - نون جمع مؤنث ضمير فاعلى است و هيچگاه حذف نخواهد شد.

مصنف فرمود: فعل امر حاضر، همانند مضارع مجزوم است؛ يعنى مجزوم نيست و اين اشاره است به ترجيح قول علماى بصره كه مى‌گويند: فعل امر حاضر مبنى است؛ ولى علماى كوفه بر اين باور هستند كه امر حاضر، همانند مضارع مجزوم معرب است.

فعل امر حاضر، با توجه به نداشتن همزه‌ى وصل در ابتدايش و داشتنن آن، دو نوع است كه مصنف در توضيح آن‌ها مى‌فرمايد: ﴿فَإِنْ كانَ ما بَعْدَ حَرْفِ الْمُضارَعَةِ مُتَحَرِّكاً﴾ اگر حرف بعد از حرف مضارعه متحرک بود ﴿فَتُسْقِطُ مِنْهُ

وَ تَأْتِي بِصُوَرِهِ الْباقِي مَجْزوماً، مِثالُهُ مِنْ تُدَحْرِجُ: دَحْرِجْ دَحْرِجا دَحْرِجُوا دَحْرِجِي دَحْرِجا دَحْرِجْنَ، و هٰكذا فَرِّحْ و قاتِلْ و تَكَسَّرْ و تَباعَدْ و تَدَحْرَجْ

حَرْفَ الْمُضارَعَةِ﴾ حرف مضارعه را از آن حذف می‌کنی ﴿وَ تَأْتِي بِصُوَرِهِ الْباقِي مَجْزوماً﴾ و بقیه را به صورت مجزوم می‌آوری ﴿مِثالُهُ مِنْ تُدَحْرِجُ: دَحْرِجْ دَحْرِجا دَحْرِجُوا دَحْرِجِي دَحْرِجا دَحْرِجْنَ﴾ مثال آن از تُدَحْرِج، دَحْرِجْ، دَحْرِجا، دَحْرِجُوا، دَحْرِجِي، دَحْرِجا و دَحْرِجْنَ است ﴿و هٰكذا فَرِّحْ و قاتِلْ و تَكَسَّرْ و تَباعَدْ و تَدَحْرَجْ﴾ و همانند دَحْرِجْ است: فَرِّح، قاتِلْ، تَكَسَّرْ، تَباعَدْ و تَدَحْرَجْ.

(شرح) فعل امر از شش صیغه‌ی مضارع مخاطب معلوم گرفته می‌شود و فعل مضارع دارای دو حالت است:

۱. ما بعد حرف مضارعه‌اش متحرک است.

۲. ما بعد حرف مضارعه‌اش ساکن است؛ پس اگر حرف بعد از تاء مضارعه متحرک بود که ابواب فَعْلَلَة، تفعیل، مفاعلة، تفعّل، تفاعل و تفعلُل اینگونه هستند طریق ساختن فعل امر از آن‌ها این است که تاء مضارعه حذف و آخرِ صیغه همانند فعل مضارع مجزوم شود؛ به عنوان مثال: امر حاضر باب فعللة اینگونه ساخته می‌شود: دَحْرِجْ، صیغه‌ی امر حاضر مفرد مذکر است اصل آن تُدَحْرِجُ بود تاء مضارعه را حذف کرده و چون مابعدش متحرک بود به آن ابتدا نموده و آخر صیغه را همانند مضارع مجزوم کردیم؛ یعنی حرکه‌ی لام‌الفعل را حذف نمودیم دَحْرِجْ شد.

دَحْرِجا، صیغه‌ی امر حاضر مثنای مذکر است. اصل آن تُدَحْرِجانِ بود حرف مضارعه را حذف کرده و چون مابعد تاء متحرک بود به آن ابتدا نموده و آخر صیغه را همانند مضارع مجزوم کردیم؛ یعنی نونش را حذف نمودیم دَحْرِجا شد. و دَحْرِجُوا، دَحْرِجِي و دَحْرِجا همانند این صیغه ساخته می‌شوند؛ یعنی دحرجوا از تُدَحْرِجُونَ، دَحْرِجِي از تُدَحْرِجِينَ و دَحْرِجا از تُدَحْرِجانِ با حذف تاء و نون.

دَحْرِجْنَ، صیغه‌ی جمع مؤنث است اصلش تُدَحْرِجْنَ است تاء مضارعه را

وَ إنْ كانَ ما بَعْدَ حَرْفِ الْمُضارَعَةِ ساكِناً فَتَحْذِفُ مِنْهُ حَرْفَ الْمُضارَعَةِ وَ تَأتِي بِصُورَةِ الْباقِي مَجْزُوماً مُزِيداً فِي أوَّلِهِ هَمْزَةَ وَصْلٍ مَكْسُورَةً إلّا أنْ يَكُونَ عَيَنُ الْمُضارِعِ مِنْهُ مَضْمُوماً فَتَضُمُّها فَتَقُولُ: أُنْصُرْ أُنْصُرا أُنْصُرُوا إلخ، وَ كَذا اِعْلَمْ و اِضْرِبْ و اِنْقَطِعْ و اِجْتَمِعْ و اِسْتَخْرِجْ

حذف کرده و نون را ابقا کردیم، دحرجن گردید.

امر حاضر پنج باب مذکورِ دیگر هم اینگونه ساخته می‌شوند.

گفتیم: امر حاضر با توجه به نداشتن همزه‌ی وصل و دارابودن آن، دو نوع است که بیان نوع اول گذشت و مصنف در توضیح نوع دوم فرموده است:

﴿وَ إنْ كانَ ما بَعْدَ حَرْفِ الْمُضارَعَةِ ساكِناً﴾ و اگر حرف بعد از حرف مضارعه ساکن بود ﴿فَتَحْذِفُ مِنْهُ حَرْفَ الْمُضارَعَةِ﴾ حرف مضارعه را از آن حذف می‌کنی ﴿وَ تَأتِي بِصُورَةِ الْباقِي مَجْزُوماً﴾ و بقیه را به صورت مجزوم می‌آوری ﴿مُزِيداً فِي أوَّلِهِ هَمْزَةَ وَصْلٍ مَكْسُورَةً﴾ در حالی که در اول آن همزه‌ی وصل مکسور را اضافه می‌کنی ﴿إلّا أنْ يَكُونَ عَيَنُ الْمُضارِعِ مِنْهُ مَضْمُوماً﴾ مگر اینکه عین‌الفعل مضارع آن، مضموم باشد ﴿فَتَضُمُّها﴾ که در این صورت همزه را مضموم می‌کنی ﴿فَتَقُولُ: أُنْصُرْ أُنْصُرا أُنْصُرُوا إلخ﴾؛ پس می‌گویی: اُنْصُرْ، اُنْصُرا، اُنْصُرُوا تا آخر ﴿وَ كَذا اِعْلَمْ و اِضْرِبْ و اِنْقَطِعْ و اِجْتَمِعْ و اِسْتَخْرِجْ﴾ و اِعْلَمْ، اِضْرِبْ، اِنْقَطِعْ، اِجْتَمِعْ و اِسْتَخْرِجْ همانند اُنْصُرْ هستند.

(شرح) قبلاً گفتیم: فعل مضارع دارای دو حالت است: یا حرف بعد از حرف مضارعه‌اش متحرک است و یا ساکن و طریق ساختن فعل امر از نوع اول را توضیح دادیم و در بیان طریق ساختن فعل امر از نوع دوم می‌گوییم: و اگر حرف بعد از تاء مضارعه ساکن بود مانند هفده باب باقیمانده‌ی غیر از شش بابی که در نوع اولِ فعل امر بیان شدند؛ یعنی شش باب ثلاثی مجرد، باب انفعال، افتعال، افعلال، شش باب قسم سوم ثلاثی مزیدٌ فیه، باب افعنلال (رباعی مزیدٌ فیه) و باب افعلّال (و باب افعال

وَ فَتَحُوا هَمْزَةَ أُكْرِمْ بِناءً عَلَى الْأَصْلِ الْمَرْفُوضِ فَإِنَّ أَصْلَ تُكْرِمِ تُأَكْرِمُ

به تازگی خواهد آمد) در این صورت، تاء مضارعه را حذف کرده و بقیه‌ی صیغه را مثل مضارع مجزوم خواهیم کرد و در ابتدای آن، همزه‌ی وصل مکسور را اضافه می‌کنیم؛ مگر اینکه حرف بعد از ساکن اول (عین‌الفعل باشد مانند ابواب ثلاثی مجرد و باب افعلال، افعیلال، افعیعال، افعوّال، افعنلال، افعنلاء، افعنلال و افعلال یا غیر عین‌الفعل باشد، مانند باب های انفعال، افتعال و استفعال) مضموم باشد که در این صورت، همزه را به صورت مضموم اضافه می‌کنیم؛ به عنوان مثال: فعل امر حاضر از تَضْرِبُ و تَعْلَمُ، اِضْرِبْ و اِعْلَمْ خواهد شد با حذف حرف مضارعه و افزودن همزه‌ی وصل مکسور در ابتدای آن‌ها و ساکن کردن حرف آخر. و از فعل تَنْصُرُ، أُنْصُرْ خواهد شد با حذف تا و افزودن همزه‌ی وصل به صورت مضموم با تبعیت از حرکه‌ی عین‌الفعل و ساکن کردن حرف آخر.

بدیهی است همزه‌ی وصل، تنها در باب اول و ششم ثلاثی مجرد مضموم است و در پانزده باب باقیمانده مکسور خواهد بود و به همین علت، مصنف فرمود: همزه‌ی وصل، مکسور است مگر اینکه عین‌الفعل مضارع آن صیغه مضموم باشد؛ یعنی به علت اینکه حرف بعد از ساکن اول، تنها در باب اول و ششم ثلاثی مجرد، مضموم است و حرف بعد از ساکن اول در آن دو باب عین‌الفعل است مصنف فرمود: جز در صورتی که عین‌الفعل مضارع آن صیغه مضموم باشد.

﴿وَ فَتَحُوا هَمْزَةَ أُكْرِمْ بِناءً عَلَى الْأَصْلِ الْمَرْفُوضِ﴾ و همزه‌ی «أَكْرِمْ» را با ساختن آن از اصل ترک شده‌اش مفتوح کرده‌اند ﴿فَإِنَّ أَصْلَ تُكْرِمِ تُأَكْرِمُ﴾ زیرا اصل تُكْرِمُ تُأَكْرِم است.

(شرح) این عبارت جواب اعتراض مقدر است و آن این است که ما گفتیم: اگر حرف بعد از تاء مضارعه ساکن و حرف بعد از ساکنِ اولِ کلمه مکسور یا مفتوح باشد بعد از حذف تاء مضارعه همزه‌ی وصل مکسور را در ابتدای کلمه اضافه می‌کنیم؛ پس چرا همزه‌ی امر باب افعال مفتوح است در حالی که بر طبق قاعده‌ی

مذکور باید مکسور باشد؛ زیرا عین‌الفعلش مکسور است؟ مصنف در جواب این اعتراض فرمود: عرب‌ها همزه‌ی امر باب افعال را مفتوح کرده‌اند؛ یعنی همزه‌ی قطع را در اول آن آورده‌اند؛ زیرا أَكْرِمْ از اصل ترک شده‌اش ساخته شده است نه از تُكْرِمُ؛ زیرا - همانگونه که در جای خود بیان گردید - اصل تُكْرِمُ تُأَكْرِمُ بوده است؛ به این شیوه که فعل مضارع أَكْرَمَ يُأَكْرِمُ خواهد شد و به سبب اینکه در مضارع متکلم وحده در ابتدای صیغه دو همزه قرار می‌گرفت همزه ی دوم حذف شد و به خاطر یکسان بودن فعل مضارعِ این باب، در سیزده صیغه‌ی دیگر هم همزه‌ی فعل ماضی حذف شد و أُكْرِم از آن اصل ساخته شده است: تاء را حذف کرده و چون ما بعد تاء متحرک بود به آن ابتدا نموده و حرف آخر را ساکن کردیم أَكْرِمْ شد؛ بنابراین أَكْرِمْ همانند دَحْرِجْ است نه اِضْرِبْ و أُنْصُرْ ؛ یعنی از نوع اول فعل امر است که ما بعد حرف مضارعه متحرک است و به آن ابتدا می‌شود نه از نوع دوم که ما بعد تاء مضارعه ساکن است و نیاز به افزودن همزه هست.

با پایان یافتن بحث فعل امر، فصل تصریف افعال به پایان می‌رسد و قواعد دیگر صرف شروع خواهد شد که اولین قاعده‌ی آتی بحث اجتماع دو تاء در ابتدای فعل مضارع سه باب تفعُّل و تفاعُل و تفعلُل است و مصنف در بیان آن می‌فرماید:

به این پرسش‌ها پاسخ دهید!

۱. فعل امر معرب است یا مبنی؟

۲. از تَنْصُر و تُفَرِّح چگونه امر ساخته می‌شود؟ و شش صیغه‌ی امر آن‌ها را بنویسید!

۳. چرا همزه‌ی باب افعال مفتوح شده است در حالی که حرف سوم مضارع آن مکسوراست؟

وَ اعْلَمْ أَنَّهُ إذَا اجْتَمَعَ تاءانِ فِي أَوَّلِ مُضارِعِ تَفَعَّلَ و تَفاعَلَ و تَفَعْلَلَ فَيَجُوزُ إثْباتُهُما نَحْوُ تَتَجَنَّبُ و تَتَدَحْرَجُ و تَتَقاتَلُ، وَ يَجُوزُ حَذْفُ إحْداهُما كَما وَرَدَ فِي التَّنْزِيلِ «فَأَنْتَ لَهُ تَصَدّىٰ» و «ناراً تَلَظّىٰ» و «تَنَزَّلُ الْمَلائِكَةُ»﴾

﴿وَ اعْلَمْ أَنَّهُ إذَا اجْتَمَعَ تاءانِ فِي أَوَّلِ مُضارِعِ تَفَعَّلَ و تَفاعَلَ و تَفَعْلَلَ﴾ بدانکه هرگاه در اول مضارع تَفَعَّلَ و تَفاعَلَ و تَفَعْلَلَ دو تاء با هم جمع شوند ﴿فَيَجُوزُ إثْباتُهُما نَحْوُ تَتَجَنَّبُ و تَتَدَحْرَجُ و تَتَقاتَلُ﴾ اثبات هر دوی آن‌ها جایز است مانند تَتَجَنَّبُ و تَتَدَحْرَجُ و تَتَقاتَلُ ﴿وَ يَجُوزُ حَذْفُ إحْداهُما﴾ و حذف یکی ازآن‌ها هم درست است ﴿كَما وَرَدَ فِي التَّنْزِيلِ: «فَأَنْتَ لَهُ تَصَدّىٰ» و «ناراً تَلَظّىٰ» و «تَنَزَّلُ الْمَلائِكَةُ»﴾ همانگونه که در قرآن آمده است: «فأنت له تصدّىٰ» و « ناراً تَلَظّىٰ» و «تَنَزَّلُ الْمَلائِكَةُ» .

(شرح) هرگاه در ابتدای فعل مضارعِ سه باب تفعُّل و تفاعُل و تفعلُل دو تاء جمع شدند؛ یعنی در شش صیغه‌ی مخاطب و دو صیغه‌ی مفرد مؤنث غائب و مثنای آن (که یکی از آن‌ها تاء مضارعه و دیگری حرف زائد فعل ماضی است) صحیح است هر دوی آن‌ها اثبات شوند، مانند تَتَكَسَّرُ، تَتَباعَدُ و تَتَدَحْرَجُ و نیز جایز است به خاطر تخفیف، یکی از آن‌ها حذف شود، مثل تَكَسَّرُ، تَباعَدُ و تَدَحْرَجُ، همانگونه که در قرآن آمده است: «فَأَنْتَ لَهُ تَصَدّىٰ» (عبس/۶) که در اصل تَتَصَدَّيُ بود مانند تَتَكَسَّرُ، یاء، متحرک و ماقبلش مفتوح بود به الف قلب گردید و یکی از دو تاء موجود حذف شد. و «ناراً تَلَظّىٰ» (لیل/۱۴) که آن هم تَتَلَظَّيُ بود و اعلالش همانند اعلال تتصدَّيُ است و «تَنَزَّلُ الْمَلائِكَةُ» (قدر/۴) که در اصل تَتَنَزَّلُ بود یکی از دو تاء حذف شد تَنَزَّلُ گردید.

ممکن است کسی سؤال کند چگونه ادعا می‌کنی که تصدیٰ و تلظیٰ در دو آیه‌ی مذکور فعل مضارع هستند؛ زیرا ممکن است در اصل تَصَدَّيَ و تَلَظَّيَ بوده و فعل ماضی باشند؟ در جواب می‌گوییم: نه چنین نیست؛ زیرا اگر تصدیٰ فعل ماضی می‌بود می‌بایست صیغه‌ی مفرد مذکر آن استعمال می‌شد؛ یعنی تَصَدَّيتَ (به دلیل

....

==

کلمه‌ی أنتَ که ضمیر مفرد مذکر مخاطب است). و تلظّیٰ هم اگر فعل ماضی می‌بود به دلیل کلمه‌ی «ناراً» می‌بایست صیغه‌ی مفرد مؤنث غائب آن استعمال شود؛ یعنی تَلَظَّتْ؛ زیرا هرگاه مؤنث مجازی قبل از فعل قرار گیرد واجب است علامت تأنیث به فعل الحاق گردد. و این اشتباه در تَنَزَّلُ واقع نمی‌شود؛ زیرا ضمه‌ی لام دلیل بر مضارع بودن آن است.

بدانکه علمای بصره و کوفه در مورد تاء حذف شده اختلاف نظر دارند: علمای بصره معتقدند که تاء محذوف تاء دوم است؛ زیرا تاء اول، حرف مضارعه است و نباید حذف شود و علمای کوفه بر این باورند که تاء محذوف؛ تاء اول است؛ زیرا دومی برای مطاوعه است و نباید حذف شود. و مذهب علمای بصره راجح است؛ زیرا رعایت کردن مضارع بودن صیغه از رعایت کردن مطاوعه بهتر است و سنگینی موجود در کلمه در حین تلفظ به تاء دوم حاصل می‌شود.

آوردن صیغه‌های تَتَجَنَّبُ و تَتَقاتَلُ و تَتَدَحْرَجُ به صورت بنافاعل، اشاره است به اینکه حذف یکی از این دو تاء، تنها در مضارع معلوم خواهد بود؛ یعنی در مضارع مجهول حذف هیچ یک از دو تاء موجود صحیح نیست؛ زیرا اگر در صیغه‌ی مجهول، تاء اول حذف شود با صیغه‌ی معلوم خود که تاء آن حذف شده باشد التباس پیدا می‌کند و اگر تاء دوم حذف گردد؛ یعنی تُجَنَّبُ و تُقاتَلُ و تُدَحْرَجُ گردند صیغه‌ی اول به فعل مضارع مجهول باب تفعیل و صیغه‌ی دوم به مضارع مجهول باب مفاعلة و صیغه‌ی سوم به مضارع مجهول باب فعللة شباهت پیدا می‌کند؛ بنابراین در مجهول این صیغه‌ها باید هر دو تاء موجود ذکر شوند.

....

==

به این پرسش‌ها پاسخ دهید!

۱. شرایط حذف یکی از دو «تا»ئی که در کنار هم قرار می‌گیرند چیست؟
۲. در دو فعل تَباعَدُ و تَدحرجُ که یکی از دو تاء آن‌ها حذف شده است تاء محذوف کدام یک از آن‌هاست؟
۳. به چه دلیلی تلظّیٰ در آیه‌ی «ناراً تلظّیٰ» فعل مضارع است و ماضی نیست؟
۴. چرا در مضارع مجهول سه باب تفعّل، تفاعل و تفعلل در حین اجتماع دو تاء حذف هیچ کدام از آن‌ها درست نیست؟

وَ مَتىٰ كانَ فاءُ افْتَعَلَ صاداً أَوْ ضاداً أَوْ طاءً أَوْ ظاءً قُلِبَتْ تاؤُهُ طاءً فَتَقُولُ فِي افْتَعَلَ مِنَ الصُّلْحِ: اِصْطَلَحَ، و مِنَ الضَّربِ: اِضْطَرَبَ، و مِنَ الطَّرْدِ: اِطَّرَدَ، وَ مِنَ الظُّلم: اِظطَلَمَ، وَ كَذا جَمِيعُ مُتَصَرِّفاتِهِ نَحْوُ يَصْطَلِحُ، و هُوَ مُصْطَلِحٌ، وَ ذاكَ مُصْطَلَحٌ، وَ اِصْطَلِحْ، وَ لا تَصْطَلِحْ

﴿وَ مَتىٰ كانَ فاءُ افْتَعَلَ صاداً أَوْ ضاداً أَوْ طاءً أَوْ ظاءً﴾ [بدانكه] هرگاه فاءالفعل اِفْتَعَلَ «صاد» يا «ضاد» يا «طاء» يا «ظاء» باشد ﴿قُلِبَتْ تاؤُهُ طاءً﴾ تاء آن به طاء قلب می‌شود ﴿فَتَقُولُ فِي افْتَعَلَ مِنَ الصُّلْحِ: اِصْطَلَحَ، و مِنَ الضَّربِ: اِضْطَرَبَ، و مِنَ الطَّرْدِ: اِطَّرَدَ، وَ مِنَ الظُّلم: اِظطَلَمَ﴾؛ پس در ماضی باب افتعال از كلمه‌ی صلح می‌گويی: اصطلح و از كلمه‌ی ضَرْب می‌گويی: اِضْطَرَبَ و از ماده‌ی طَرْد: اِطَّرَدَ و از ماده‌ی ظلم: اِضْطَلَمَ ﴿وَ كَذا جَمِيعُ مُتَصَرِّفاتِهِ نَحْوُ يَصْطَلِحُ، و هُوَ مُصْطَلِحٌ، وَ ذاكَ مُصْطَلَحٌ، وَ اِصْطَلِحْ، وَ لا تَصْطَلِحْ﴾ و تمام متصرفات هر يک از اين چهار صيغه همانند آن‌هاست مانند يَصْطَلِحُ، مُصْطَلِحٌ، مُصْطَلَحٌ ، اِصْطَلِحْ وَ لا تَصْطَلِحْ.

(شرح) اين قاعده مخصوص باب افتعال است كه هرگاه فاءالفعل آن يكی از چهار حرفِ پر حجم صاد، ضاد، طاء و ظاء باشد صحيح است تاء زائد آن به طاء قلب شود؛ زيرا تاء حرفی كم حجم است و اين چهار حرف، پر حجم هستند و گفتن تاء بعد از آن‌ها سخت است؛ پس در حين ساختن ماضی باب افتعال از مصدر صُلْح می‌گويی: اِصْطَلَحَ، در اصل اِصْتَلَحَ بود چون فاءالفعلش صاد بود تاء به طاء تبديل شد و در اين كلمه (اصطلح) قلب صاد به طاء درست نيست؛ زيرا سه حرف صفير (ز- س- ص) در غير خودشان ادغام نمی‌شوند؛ ولی قلب طاء به صاد هر چند كه خلاف قياس است درست است و مخالفتش با قياس اين است كه حرف دوم به حرف اول قلب شده است در حالی كه در ادغام، قياس اين است كه حرف اول به دوم قلب گردد. و در ماضی باب افتعال از ماده‌ی ضَرْب می‌گويی: اِضْطَرَبَ، در

وَ مَتیٰ کانَ فاءُ افتَعَلَ دالاً أَوْ ذالاً أَوْ زاءً قُلِبَتْ تاؤُهُ دالاً فَتَقُولُ مِنَ الدَّرْءِ و الذِّکْرِ و الزَّجْرِ: اِدَّرَأَ و اذَّکَرَ و اِزْدَجَرَ

اصل اضتَرَب بود چون فاءالفعلش ضاد بود تاء به طاء قلب گردید و دراین صیغه نیز قلب ضاد به طاء درست نیست؛ زیرا حروف «ضَوِيَ مِشْفَرٌ» (= پوزه‌ی شتر لاغر شد) بعضی از آن‌ها در بعضی ادغام نمی‌شوند؛ پس در غیر خودشان به طریق اَولی ادغام نخواهند شد؛ اما عکس آن؛ یعنی قلب طاء به ضاد وادغام جایز است؛ هر چند که بر خلاف قیاس است.

و در ماضی باب افتعال از کلمه‌ی طَرْد می‌گویی: اِطَّرَدَ و در این صیغه تنها این وجه ادغام موجود است.

و از ماده‌ی ظُلم می‌گویی: اِظْطَلَمَ، در اصل اِظْتَلَمَ بود تاء را به طاء تبدیل کردیم اِظْطَلَمَ شد.

و در این صیغه قلب ظاء به طاء و ادغام درست و موافق قیاس است؛ یعنی اِطَّلَمَ و عکس آن هم هر چند که بر خلاف قیاس است جایز می‌باشد؛ یعنی اِظَّلَمَ.

دیگر متصرفات این چهار صیغه همانند این چهار صیغه خواهند بود؛ یعنی در فعل مضارع، امر، اسم فاعل، اسم مفعول و ... هم تاء به طاء قلب می‌شود، مانند یَصْطَلِحُ، یَضْطَرِبُ، یَطَّرِد، یَظْطَلِمُ، اِصْطَلِحْ، اِضْطَرِبْ، اِطَّرِدْ، اِظْطَلِمْ، مُصْطَلِحٌ، مُضْطَرِب، مُطَّرِد و مُظْطَلِم.

﴿وَ مَتیٰ کانَ فاءُ افتَعَلَ دالاً أَوْ ذالاً أَوْ زاءً﴾ و هرگاه فاءالفعل افتعل دال یا ذال و یا زاء بود ﴿قُلِبَتْ تاؤُهُ دالاً﴾ تاء آن به دال قلب می‌شود ﴿فَتَقُولُ مِنَ الدَّرْءِ و الذِّکْرِ و الزَّجْرِ: اِدَّرَأَ و اذَّکَرَ و ازدَجَرَ﴾؛ پس در ماضی باب افتعال از ماده‌ی «دَرْء»، «ذکر» و «زجر» می‌گویی: اِدَّرَأَ و اِذَّکَرَ و اِزْدَجَرَ.

(شرح) اصل اِدَّرَأَ اِدْتَرَأَ بود چون فاءالفعلش دال بود تاء زائد به دال قلب و در آن دغم شد. و اصل اِذَّکَرَ اِذْتَکَرَ بود چون فاءالفعلش ذال بود تاء زائد به دال تبدیل و اِذْدَکَرَ شد بعد بر خلاف قیاس دال به ذال تبدیل و در آن ادغام گردید اِذَّکَرَ شد. و

....

نیز صحیح است موافق قیاس، ذال به دال قلب و در دال دغم شود، همانگونه که در قرآن کریم آمده است: «وَ ادَّکَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ» (یوسف/۴۵) و نیز «فَهَلْ من مُدَّکِرٍ» (قمر/۱۷)

اِزْدَجَرَ در اصل اِزْتَجَرَ بود چون فاءالفعلش زاء بود تاء زائد به دال تبدیل شد. و بر خلاف قیاس، صحیح است دال به زاء تبدیل شود و ازَّجَرَ گردد؛ اما قلب زاء به دال صحیح نیست؛ زیرا حروف صفیر (ز- س- ص) در غیر خود دغم نخواهند شد.

این قاعده در غیر فعل ماضی هم جاری است، مانند فعل مضارع، امر، اسم فاعل، اسم مفعول و ...؛ یعنی در آن‌ها هم تاء به دال قلب می‌شود، مثل یَدَّرِؤُ، اِدَّرِئْ، مُدَّرِئٌ ، مُدَّرَؤٌ.

به این پرسش‌ها پاسخ دهید!

۱. در چه موقعی تاء زائد باب افتعال به طاء تبدیل می‌شود؟
۲. در چه موقعی درست است تاء باب افتعال به دال تبدیل گردد؟
۳. ادَّکَرَ و مُزَّمِّل چه صیغه‌ای هستند؟

وَ يَلْحَقُ الْفِعْلَ غَيْرَ الْماضِي وَ الْحالِ نُونانِ لِلتَّأْكِيدِ إِحْداهُما خَفِيفَةٌ ساكِنَةٌ وَ الْأُخْرىٰ ثَقِيلَةٌ مَفْتُوحَةٌ إِلّا فِي ما تَخْتَصُّ بِهِ وَ هُوَ فِعْلُ الْاِثْنَيْنِ وَ جَماعَةِ النِّساءِ فَهِيَ مَكْسُورَةٌ فِيهِما أَبَداً فَتَقُولُ: اِذْهَبانِّ لِلْاِثْنَيْنِ وَ اذْهَبْنانِّ لِلنِّسْوَةِ، فَتُدْخِلُ أَلِفاً بَعْدَ نُونِ جَمْعِ الْمُؤَنَّثِ لِتَفْصُلَ بَيْنَ النُّوناتِ

﴿وَ يَلْحَقُ الْفِعْلَ غَيْرَ الْماضِي وَ الْحالِ نُونانِ لِلتَّأْكِيدِ﴾ جز به فعل ماضی و حال، دو نون که برای تأکید هستند به فعل می‌پیوندند.

(شرح) برای تأکید معنای فعل دو نون به آخر فعل می‌پیوندند؛ ولی به فعل ماضی و مضارعی که معنای زمان حال را می‌رساند لاحق نمی‌شوند؛ زیرا فعل ماضی، گذشته و تأکید آن ناممکن است و فعل حال هم، فاعل مشغول انجام دادن آن است و تأکید آن همانند تحصیل حاصل است؛ پس نون تأکید به فعل مضارعی که بر زمان آینده دلالت دارد و به فعل امر لاحق می‌شود و لازم است در این فعل مضارع، معنای طلب؛ یعنی امر، نهی، استفهام، تمنّی، عَرْض و قَسَم و یا شبه طلب، مثل نفی، موجود باشد؛ پس به فعل مضارعِ آینده‌ای که برای آینده‌ی صِرْف است و در آن معنای طلب یا شبه طلب موجود نیست مانند سَيَضْرِب و سَوْفَ يَضرب لاحق نخواهند شد.

﴿إِحْداهُما خَفِيفَةٌ ساكِنَةٌ وَ الْأُخْرىٰ ثَقِيلَةٌ مَفْتُوحَةٌ﴾ یکی از این دو نون، سبک و ساکن و دیگری سنگین (مشدد) و مفتوح است ﴿إِلّا فِي ما تَخْتَصُّ بِهِ﴾ جز در فعلی که نون ثقلیه به آن اختصاص دارد ﴿وَ هُوَ فِعْلُ الْاِثْنَيْنِ وَ جَماعَةِ النِّساءِ﴾ و آن فعل عبارت از فعل تثنیه و جمع مؤنث است ﴿فَهِيَ مَكْسُورَةٌ فِيهِما أَبَداً﴾ که نون ثقیله در آن دو فعل همیشه مکسور است ﴿فَتَقُولُ: اِذْهَبانِّ لِلْاِثْنَيْنِ وَ اذْهَبْنانِّ لِلنِّسْوَةِ﴾؛ پس می‌گویی: اذهبانِّ برای مثنیٰ و اذهبنانِّ برای جمع مؤنث ﴿فَتُدْخِلُ أَلِفاً بَعْدَ نُونِ جَمْعِ الْمُؤَنَّثِ لِتَفْصُلَ بَيْنَ النُّوناتِ﴾ و بعد از نون جمع مؤنث الفی را وارد می‌کنی تا در بین سه نون موجود فاصله بیندازد.

وَ لا تُـدْخِلُهُمَا الْخَفِيفَةَ لِأَنَّهُ يَلْزَمُ الْتِقاءُ السّاكِنَيْنِ عَلىٰ غَيْرِ حَدِّهِ فَإِنَّ الْتِقاءَ السّاكِنَيْنِ إِنَّما يَجُوزُ إِذا كانَ الْأَوَّلُ حَرْفَ مَدٍّ وَ الثّانِي مُدْغَماً نَحْوُ دابَّةٍ.

(شرح) یکی از دو نونِ تأکید سبک و ساکن است؛ یعنی یک حرف است و دیگری مشدد و مفتوح؛ یعنی در واقع دو حرف است؛ پس تأکید نون ثقلیه بیشتر از تأکید نون خفیفه می‌باشد. و نون ثقلیه در تمام صیغه‌های امر و مضارع مستقبل مفتوح است؛ جز در صیغه‌هایی که تنها نون ثقلیه برآن‌ها داخل می‌شود نه نون خفیفه و آن‌ها عبارتند از: صیغه‌ی مثنیٰ (اعم از غائب و مخاطب و مذکر و مؤنث) و جمع مؤنث (اعم از غائب و مخاطب) که در آن‌ها مکسور می‌باشد؛ زیرا همانند نون مثنیٰ است مانند زیدانِ؛ یعنی در قرار گرفتن بعد از الف؛ پس برای مثال صیغه‌ی مثنیٰ که مؤکد به نون ثقیله باشد می‌گویی:اذهبانِّ و برای جمع مؤنث می‌گویی: اذهبنانِّ. اذهبنانِّ در اصل اِذْهَبْنَ بود نون تأکید ثقلیه را به آخر آن افزودیم اِذْهَبْنَنَّ شد بعد از نون جمع مؤنث؛ یعنی در میان نون جمع مؤنث و نون تأکید الفی را وارد کردیم تا در بین آن‌ها فاصله بیندازد و سپس نون را مکسور کردیم؛ زیرا شبیه نون مثنیٰ بود اِذْهَبْنانِّ شد.

﴿وَ لا تُدْخِلُهُمَا الْخَفِيفَةَ﴾ و عرب‌ها نون خفیفه را بر صیغه‌ی مثنیٰ و جمع مؤنث داخل نمی‌کنند ﴿لِأَنَّهُ يَلْزَمُ الْتِقاءُ السّاكِنَيْنِ عَلىٰ غَيْرِ حَدِّهِ﴾ زیرا با داخل کردن خفیفه برآن‌ها التقاء ساکنین، بر غیر حد خـــــود لازم مـــی‌آید ﴿فَإِنَّ الْتِقاءَ السّاكِنَيْنِ إِنَّما يَجُوزُ إِذا كانَ الْأَوَّلُ حَرْفَ مَدٍّ وَ الثّانِي مُدْغَماً نَحْوُ دابَّةٍ﴾ زیرا التقاء ساکنین تنها در صورتی درست است که ساکن اول، حرف مد و ساکن دوم دغم شده باشد مانند دابّة.

(شرح) عرب‌ها نون خفیفه را بر صیغه‌های مثنیٰ و جمع مؤنث داخل نکرده‌اند؛ زیرا داخل کردن خفیفه بر آن‌ها موجب می‌شود دو حرف ساکن، در غیر محل خود به هم برسند (التقاء ساکنین رخ دهد)؛ زیرا در مثنیٰ گفته می‌شود اِذْهَبَانْنْ (با سکون الف و نون) که در بین الف و نون التقاء ساکنین رخ می‌دهد و در جمع مؤنث

....

اینگونه است که بعد از الحاق نون خفیفه بـه صیغه‌ی اِذْهَبْنَ گفته می‌شود: اِذْهَبْنَنْ و همانند حالت الحاق نون ثقیله، بعد از نون جمـع مؤنـث الفی افزوده می‌شود و اِذْهَبْنَانْ خواهد شد و در بین الف و نون التقاء ساکنین واقـع می‌گردد. و تحریک نون خفیفه در حین رسیدن به ساکن دیگر درست نیست؛ زیرا نـون خفیفـه در آن موقع حذف می‌شود مانند «لا تُهِینَ الْفَقِیرَ» (به فقیر اهانـت نکـن!) کـه در اصل«لا تُـهِینَنْ» بوده و در بین نون و لام اَلْفقیر التقاء ساکنین واقع شده و نون حذف شده است.

هنگامی که بحث التقاء ساکنین در غیر محل خود مطرح شد سؤال پیش می‌آید که التقاء ساکنین در چه موقعی جایز است؟ و مصنف در جواب این سؤال فرمود: التقاء ساکنین، تنها در صورتی درست است که ساکن اول حرف مد (یعنی الـف ساکن ماقبل مفتوح، یاء ساکن ماقبل مکسور و واو سـاکن ماقبل مضموم) و سـاکن دوم دغم شده در حرف دیگر باشد مانند دابّةٌ که الـف و بـاء اول سـاکن هستند و مانند «تَأْمُرُونِّي» (زمر/۶۴) که در بین واو و نون التقاء ساکنین رخ داده است.

این حصر مصنف درست نیست؛ یعنی اینکه می‌گوید: التقاء ساکنین تنها در این صورت درست است؛ زیرا در سه صورت دیگر هم جایز است:

۱. ساکن اول حرف لین و ساکن دوم دغم شده باشد، مثل خُوَیْصَّةٌ که در بین یاء و صاد اول التقاء ساکنین واقع شده است. لین به معنای واو و یاء ساکن است؛ فرقی نیست ماقبلشان حرکت مجانس داشته باشد؛ یعنی ماقبل واو مضموم و ماقبل یاء مکسور باشد که در این صورت حرف مد هم هستند یا ماقبلشان مفتوح باشد؛ بنابراین لین از مد عام‌تر است؛ پس بهتر این بود که مصنف در عبارت «إذا کان الأوّلُ حرفَ مدٍّ» به جای کلمه‌ی «مدّ» کلمه‌ی «لینٍ» را می‌نوشت؛ زیرا در آن صورت، هم مثال خودش را شامل می‌شد و هم مثال خُوَیْصَّة را.

۲. در حالت وقف مانند زَیْدْ، بَکْرْ، فَجْرْ و ...

....

۳. در حین داخل کردن همزه‌ی استفهام بر کلمه‌ی دارای «ال» و قلب کردن همزه‌ی «ال» به الف که در این صورت در میان همزه‌ی ال (که به الف قلب شده است) و لام آن التقاء ساکنین رخ می‌دهد، همانگونه که در بحث همزه‌ی وصل بیان گردید، مثل «ءَآلْحَسَنُ عِنْدَكَ» ؟ (آیا حسن نزد تو است؟) و در قرآن هم آمده است «ءَآلْئانَ وَ قَدْ عَصَيْتَ» (یونس/۹۱).

و در غیر این چهار مورد، اگر دو حرف ساکن به هم رسیدند باید اینگونه عمل کرد: اگر یکی از دو حرف ساکن، مد بود حرف مد در تلفظ حذف می‌شود (نه در کتابت) مانند يَغْزُو الْجَيْشُ، يَخْشَى الْقَوْمُ و يَرْمِي الْفارِسُ که واو و الف و یاء حذف شده اند. و اگر هیچ یک از دو حرف ساکن، حرف مد نبود؛ بلکه هر دو حرف ساکن، حرف صحیح بودند، ساکن اول، تحریک می‌شود و اصل آن است که با کسره تحریک گردد مانند اِسألِ الأستاذَ و ضَرَبَتِ الْمرأةُ که در بین لام اسْأَلْ و الْأستاذَ و همچنین در میان تاء ضَرَبَتْ و لام الْمرأةُ التقاء ساکنین واقع شده و ساکن اول با کسره تحریک گردیده است.

و برای مناسبت‌هایی، از این اصل (تحریک با کسره) عدول می‌شود: ۱. سبک بودن فتحه، مثل مِنَ الرَّجُلِ که در بین نون مِنْ و راء اول الرّجل التقاء ساکنین رخ داده و به خاطر سبک بودن فتحه ساکن اول، وجوباً با فتحه تحریک شده است.

۲. وجود ضمه‌ی اصلی بر حرف بعد از ساکن دوم؛ به شرطی که آن ضمه در کلمه‌ای باشد که ساکن دوم در آن واقع است که در این صورت، ساکن اول،جوازاً با ضمه تحریک خواهد شد، مانند قالَتُ اخْرُجْ که در این مثال چون ضمه‌ی اصلی بر حرف بعد از ساکن دوم است و این ضمه در کلمه‌ای است که ساکن دوم در آن واقع است، ساکن اول به مناسبت این ضمه با ضمه تحریک شده است. و نیز مانند قالتُ اغْزِي؛ زیرا در اصل قالتُ اغْزُوِي بوده است؛ اُغْزِي در اصل اُغْزُوِي بوده مانندت اُنْصُرِي، کسره بر واو سنگین بود آن را به زاء دادیم (بعد از حذف ضمه‌ی

وَ يُحْذَفُ مَعَهُمَا النُّونُ فِي الْأَمْثِلَةِ الْخَمْسَةِ وَ هِيَ يَفْعَلانِ وَ تَفْعَلانِ وَ يَفْعَلُونَ وَ تَفْعَلُونَ وَ تَفْعَلِينَ، وَ يُحْذَفُ واوُ يَفْعَلُونَ وَ تَفْعَلُونَ وَ ياءُ تَفْعَلِينَ،إلّا إذَا انْفَتَحَ ما قَبْلَهُما نَحْوُ

زاء) و به خاطر التقاء ساکنین در میان واو و یاء واو را حذف کردیم أُغْزِي شد؛ پس فرقی نمی‌کند این ضمه‌ی اصلی باقی باشد یا به خاطر اعلال حذف شده باشد؛ اما در مثال قالَتِ ارْمُوا نباید تاء قالَتْ با ضمه تحریک شود؛ هر چند که بعد از ساکن دوم ضمه وجود دارد؛ زیرا گفتیم: باید آن ضمه اصلی باشد که در این مثال، این ضمه اصلی نیست؛ بلکه ضمه‌ی یاء است که به میم نقل شده و عارضی است؛ زیرا اِرْمُوا در اصل اِرْمِيُوا بوده است مانند اِضْرِبُوا ضمه بر یاء سنگین بود آن را به میم نقل کرده (بعد از حذف حرکت میم) و سپس به خاطر التقاء ساکنین در بین یاء و واو یاء را حذف کردیم اِرْمُوا شد.

گفتیم: باید آن ضمه‌ی اصلی در کلمه‌ای باشد که ساکن دوم در آن واقع است؛ زیرا اگر چنان نباشد ساکن اول با ضمه تحریک نخواهد شد؛ بلکه با کسره تحریک می‌شود مانند قُلِ الرُّوح که در اینجا ضمه‌ی راء در کلمه‌ای واقع نیست که ساکن دوم در آن واقع است؛ زیرا ساکن دوم عبارت از لام «ال» است و ال کلمه‌ای مستقل است؛ بنابراین ضمه‌ی راء در کلمه‌ی سوم واقع است. و نیز مانند إنِ الْحُكْمُ که در این مثال هم ضمه‌ی اصلیِ حاء در کلمه‌ای واقع نیست که ساکن دوم در آن واقع است؛ زیرا ساکن دوم لام «ال» است و ال کلمه‌ای مستقل می‌باشد؛ پس ساکن دوم، در کلمه‌ای است و ضمه‌ی اصلی در کلمه‌ای دیگر؛ بنابراین در این صورت، ساکن اول با کسره تحریک می‌شود نه ضمه.

﴿وَ يُحْذَفُ مَعَهُمَا النُّونُ فِي الْأَمْثِلَةِ الْخَمْسَةِ﴾ با بودن نون خفیفه و ثقیله نونی که در مثال‌های پنجگانه است حذف می‌شود ﴿وَ هِيَ يَفْعَلانِ وَ تَفْعَلانِ يَفْعَلُونَ وَ تَفْعَلُونَ وَ تَفْعَلِينَ﴾ و مثال‌های پنجگانه عبارتند از: يَفْعَلانِ، تَفْعَلانِ، يَفْعَلُونَ، تَفْعَلُونَ و تَفْعَلِينَ ﴿وَ يُحْذَفُ واوُ يَفْعَلُونَ وَ تَفْعَلُونَ وَ ياءُ تَفْعَلِينَ﴾ و نیز

لا تَخْشَوُنَّ وَ لا تَخْشَيِنَّ وَ لَتُبْلَوُنَّ وَ إمّا تَرَيِنَّ

واو یفعلون و تفعلون و یاء تفعلین حذف می‌شود ﴿إلّا إذَا انْفَتَحَ ما قَبْلَهُما نَحْوُ لا تَخْشَوُنَّ وَ لا تَخْشَيِنَّ وَ لَتُبْلَوُنَّ وَ إمّا تَرَيِنَّ﴾ مگر اینکه ماقبل واو و یاء، مفتوح باشد مانند لا تَخْشَوُنَّ، لا تَخْشَيِنَّ، لَتُبْلَوُنَّ و إمّا تَرَيِنَّ.

(شرح) وقتی که افعال خمسه (یفعلان، تفعلان، یفعلون، تفعلون و تفعلین) با نون تأکید خفیفه یا ثقیله تأکید شوند نون آن‌ها حذف می‌شود؛ زیرا در صورت الحاق نون ثقیله اگر نون افعال خمسه حذف نشود سه نون زائد بدون فاصله در کنار هم قرار می‌گیرند که این امر درست نیست و به این علت گفتیم: اجتماع سه نون زائد، صحیح نیست؛ زیرا اجتماع سه نون که یکی از آن‌ها حرف اصلی باشد جایز است مانند صونَنَّ که نون اول، لام‌الفعل است. و نون خفیفه بر ثقیله حمل شده است. و بعضی از علما برای حذف نون افعال خمسه در حین الحاق نون تأکید، دلیل دیگری را ذکر کرده‌اند که خالی از اشکال نیست و به همین علت از ذکر آن صرف نظر کردیم.

ممکن است سؤال شود که چگونه مصنف فرمود: در وقت الحاق نون خفیفه و ثقیله به افعال خمسه نون این پنج فعل حذف می‌شود در حالی که قبلاً گفتیم: نون خفیفه به دو صیغه‌ی مثنیٰ و جمع مؤنث لاحق نمی‌شود و دو فعل از افعال خمسه صیغه‌ی مثنیٰ هستند؟! در جواب خواهیم گفت: منظور مصنف این است که با وجود نون تأکید نون افعال خمسه حذف می‌گردد؛ یعنی اگر ممکن باشد نون تأکید به آن‌ها الحاق گردد نون آن پنج فعل حذف می‌گردد ولی در صیغه‌ی مثنیٰ اینگونه نیست؛ یعنی الحاق نون خفیفه به آن‌ها ناممکن است؛ پس حذف نون در آن دو صیغه تنها در صورت الحاق نون تأکید ثقیله به آن‌ها واقع می‌شود.

و علاوه بر حذف این نون، واو یفعلون و تفعلون و یاء تفعلین حذف می‌شوند؛ پس در حین الحاق نون تأکید ثقیله به لا یَنْصُرُونَ و لا تَنْصُرُونَ و لا تَنْصُرِينَ می‌گویی: لا يَنْصُرُنَّ، لا تَنْصُرُنَّ و لا تَنْصُرِنَّ؛ زیرا اگر واو و یاء حذف نشوند و گفته

....

==

شود: لا یَنْصُرُونَّ و لا تَنْصُرُونَّ و لا تَنْصُرِینَّ سنگینی و طول دادن به کلمه لازم می‌آید. و بعضی از علما فرموده اند: شرط این صورتِ التقاء ساکنین که ساکن اول حرف مد و ساکن دوم حرف دغم شده باشد وجود هر دو ساکن در یک کلمه است؛ یعنی لازم است هر دو حرف ساکن در یک کلمه باشند مانند «دابّة» که الف و باء در یک کلمه هستند؛ پس اگر دو حرف ساکن، در دو کلمه باشند مانند لا یَنْصُرُونَّ التقاء ساکنینِ موجود، در غیر حد خودش است؛ پس بنابراین قول اگر در حین الحاق نون ثقیله به فعل‌های یَفْعَلُونَ و تَفْعَلُونَ و تَفْعَلِینَ واو و یاء حذف نشوند التقاء ساکنین در غیر حد خود واقع می‌شود. و در حین الحاق نون خفیفه به آن‌ها اگر واو و یاء حذف نشوند در بین آن‌ها و نون خفیفه التقاء ساکنین رخ می‌دهد. و چون ماقبل واو، مضموم و ماقبل یاء مکسور است این ضمه بر واو محذوف و این کسره بر یاء محذوف دلالت خواهند کرد. و در حین الحاق نون ثقیله به دو صیغه‌ی مثنیٰ الف حذف نخواهد شد؛ بنابراین می‌گوییم: لا یَفْعَلانِّ و لا تَفْعَلانِّ؛ یعنی هر چند که این الحاق، موجب سنگینی کلمه و طول دادن است و بنا بر قول آن دسته از علما التقاء ساکنین در غیر حد خود رخ داده است الف حذف نخواهد شد؛ زیرا اگر حذف شود دو صیغه‌ی مثنیٰ با دو صیغه‌ی مفرد التباس پیدا می‌کنند.

ممکن است شخصی به این قول اعتراض وارد کند و بگوید: نه چنین نیست؛ یعنی اگر در حین الحاق نون ثقیله به دو صیغه‌ی مثنیٰ الف حذف شود آن دو صیغه با دو صیغه‌ی مفرد التباس پیدا نمی‌کنند؛ زیرا همانگونه که گذشت نون ثقیله در فعل‌های مثنیٰ مکسور است ولی در صیغه‌های مفرد مفتوح می‌باشد؛ پس دو صیغه‌ی مثنیٰ لا یَفْعَلَنِّ و لا تَفْعَلَنِّ هستند و دو صیغه‌ی مفرد لا یَفْعَلَنَّ و لا تَفْعَلَنَّ می‌باشند! در جواب خواهیم گفت: نون تأکید تنها در صورتی مکسور خواهد بود که بعد از الف باشد؛ زیرا گفتیم: علت مکسور شدن این نون در صیغه‌های مثنیٰ و جمع

....

مؤنث، شباهت داشتن آن به نون مثنیٰ در وقوع آن بعد از الف است و در صورتی که الف مثنیٰ حذف شود این شباهت از بین می‌رود و نون مکسور، مفتوح می‌گردد و صیغه‌ی مثنیٰ شبیه صیغه‌ی مفرد خواهد شد؛ پس حذف الف صحیح نخواهد بود. گفتیم: در حین الحاق نون تأکید به صیغه‌های یَفعَلُونَ و تَفْعَلُونَ و تَفْعَلِینَ علاوه بر حذف نون واو و یاء هم حذف می‌شوند و این در صورتی است که ماقبل واو و یاء مفتوح نباشد؛ یعنی اگر ماقبلشان مفتوح باشد واو و یاء حذف نمی‌گردند؛ زیرا حرکتی نیست که بر واو و یاء محذوف دلالت داشته باشد و این حالت، تنها در معتلّ‌اللام واقع است؛ یعنی فعلی که لام‌الفعلش حرف عله باشد مانند چهار مثالی که مصنف آن‌ها را ذکر کرده است:

۱. لا تَخْشَوُنَّ، فعل مضارع معلوم جمع مذکر مخاطب است از باب چهارم است در اصل تَخْشَیُونَ بود مانند تَعْلَمُونَ. یاء، متحرک و ماقبلش مفتوح بود به الف تبدیل گردید تَخْشَاْوْنَ شد و به خاطر التقاء ساکنین در بین الف و واو الف حذف گردید تَخْشَوْنَ گردید. «لا»ی ناهیه را بر آن داخل کردیم نون عِوَض رفع را حذف کرد لا تَخْشَوْا شد و سپس نون ثقیله را به آخر آن الحاق نمودیم در بین واو و نون التقاء ساکنین رخ داد به خاطر ملاحظه‌ی تأکید فعل، حذف نون صحیح نبود و به خاطر مفتوح بودن ماقبل واو حذف واو هم جایز نبود، لذا آن را با حرکت مناسب خود که ضمه است تحریک کردیم لا تَخْشَوُنَّ شد بر وزن لا تَفْعَوُنَّ؛ زیرا لام‌الفعلش محذوف است.

۲. لا تَخْشَیِنَّ، فعل مضارع معلوم از باب چهارم است در اصل تَخْشَیِینَ بود مانند تَعْلَمِینَ صیغه‌ی مفرد مؤنث مخاطب است یاء اول، متحرک و ماقبلش مفتوح بود به الف قلب گردید تَخْشَاْیْنَ شد و به خاطر التقاء ساکنین در بین الف و یاء الف حذف گردید تَخْشَیْنَ شد با آوردن «لا»ی ناهیه بر آن نون عوض رفع حذف شد لا تَخْشَيْ گردید و با الحاق نون ثقیله به آخر آن، در بین یاء و نون التقاء ساکنین رخ

....

داد به خاطر رعایت تأکید فعل حذف نون درست نبود و به علت مفتوح بودن ماقبل یاء حذف یاء هم جایز نبود، لذا یاء را با حرکت مناسب خود که کسره است تحریک کردیم لا تَخْشَيِنَّ شد بر وزن لا تَفْعَيِنَّ؛ زیرا لام‌الفعلش محذوف می‌باشد.

۳. لَتُبْلَوُنَّ (آل عمران/۱۸۶)؛ یعنی به خدا سوگند امتحان خواهید شد. فعل مضارع مجهول از باب اول است در اصل تُبْلَوُونَ بود مانند تُنْصَرُونَ صیغه‌ی جمع مذکر مخاطب است واو اول متحرک و ماقبلش مفتوح بود به الف قلب گردید تُبْلَاْوْنَ شد و به خاطر التقاء ساکنین الف حذف گردید تُبْلَوْنَ گردید لام جواب قسم در اول آن و نون ثقیله در آخرش افزوده شد و به خاطر الحاق نون تأکید نون عِوَض رفع حذف گردید و سپس در میان واو و نون ثقیله التقاء ساکنین رخ داد و حذف نون صحیح نبود؛ زیرا تأکید فعل از دست می‌رفت و حذف واو هم جایز نبود؛ زیرا حرکه‌ای نبود بر حذف آن دلالت داشته باشد، لذا آن را با حرکت مناسب خود که ضمه است تحریک کردیم لَتُبْلَوُنَّ شد بر وزن لَتُفْعَوُنَّ؛ زیـــرا لام‌الـفعلش محذوف است.

۴. إمّا تَرَيِنَّ (مریم/۲۶)؛ یعنی اگر دیدی. فعل مضارع معلوم از باب سوم است در اصل تَرْأَيِينَ بود مانند تَسْأَلِينَ صیغه‌ی مفرد مؤنث مخاطب است حرکت همزه به ماقبلش داده و همزه حذف شد، همانگونه که در بحث مهموز خواهد آمد تَرَيِينَ شد یاء اول متحرک و ماقبلش مفتوح بود به الف قلب گردید تَرَاْيْنَ شد و سپس به خاطر التقاء ساکنین، الف حذف شد تَرَيْنَ گردید بر وزن تَفَيْنَ حرف شرط «إمّا» را بر آن داخل کردیم نون عوض رفع را حذف کرد إمّا تَرَيْ شد و سپس آن را با نون ثقیله مؤکد کردیم در بین یاء و نون التقاء ساکنین رخ داد به خاطر ملاحظه‌ی تأکید فعل، حذف نون درست نبود و به خاطر مفتوح بودن ماقبل یاء حذف یاء هم جایز نبود، لذا یاء را با حرکت مناسب خود که کسره است تحریک کردیم إمّا تَرَيِنَّ گردید بر وزن إمّا تَفِينَّ؛ زیرا عین الفعلش که همزه بود و لام الـــفعلش که یاء بـــود حـــذف

وَ يُفتَحُ مَعَهُما آخِرُ الْفِعْلِ إذا كانَ فِعْلَ الْواحِدَةِ الْمُخاطَبَةِ، وَ يُضَمُّ إذا كانَ فِعْلَ جَماعَةِ الذُّكُورِ، وَ يُكْسَرُ إذا كانَ فِعْلَ الْواحِدَةِ الْمُخاطَبَة فَتَقُولُ فِي أَمْرِ الْغائِبْ مُؤَكَّداً بِالنُّونِ الثَّقِيلَةِ: لِيَنْصُرَنَّ لِيَنْصُرانِّ لِيَنْصُرُنَّ لِتَنْصُرَنَّ لِتَنْصُرانِّ لِيَنْصُرْنانِّ، وَ بِالْخَفِيفَةِ: لِيَنْصُرَنْ لِيَنْصُرُنْ لِتَنْصُرَنْ، وَ فِي أَمْرِ الْحاضِرِ مُؤَكَّداً بِالنُّونِ الثَّقِيلَةِ: اُنْصُرَنَّ، اُنْصُرانِّ، اُنْصُرُنَّ، اُنْصُرِنَّ، اُنْصُرانِّ، اُنْصُرْنانِّ، وَ بِالْخَفِيفَةِ: اُنْصُرَنْ اُنْصُرُنْ اُنْصُرِنْ، وَ قِسْ عَلىٰ هٰذا نَظائِرَهُ

شده‌اند.

﴿وَ يُفتَحُ مَعَهُما آخِرُ الْفِعْلِ إذا كانَ فِعْلَ الْواحِدَةِ الْمُخاطَبَةِ﴾ و با بودن نون خفیفه و ثقیله آخر فعل مفتوح می‌شود در صورتی که فعل تأکید شده واحد باشد ﴿وَ يُضَمُّ إذا كانَ فِعْلَ جَماعَةِ الذُّكُورِ﴾ و مضموم می‌شود هنگامی که فعل جمع مذکر باشد ﴿وَ يُكْسَرُ إذا كانَ فِعْلَ الْواحِدَةِ الْمُخاطَبَةِ﴾ و مکسور می شود در صورتی که فعلِ مؤکَّد، فعل مفرد مؤنث مخاطب باشد.

(شرح) در حین الحاق نون تأکید به فعل مفرد؛ یعنی فعل‌هایی که در حالت رفع لام‌الفعلشان مضموم است مانند يَنْصُرُ، تَنْصُرُ، أنصُرُ و نَنْصُرُ که در واقع پنج صیغه هستند؛ زیرا تنصر دو صیغه است: مفرد مؤنث غائب و مفرد مذکر مخاطب، آخر آن مفتوح می‌شود و در حین الحاق نون تأکید به دو صیغه‌ی جمع مذکر غائب و مخاطب آخر فعل مضموم خواهد شد تا ضمه‌ی موجود بر واو محذوف دلالت بکند و در وقت الحاق نون تأکید به صیغه‌ی مفرد مؤنث مخاطب آخر فعل مکسور خواهد شد تا کسره‌ی موجود دلیل بر یاء محذوف باشد ﴿فَتَقُولُ فِي أَمْرِ الْغائِبْ مُؤَكَّداً بِالنُّونِ الثَّقِيلَةِ: لِيَنْصُرَنَّ لِيَنْصُرانِّ لِيَنْصُرُنَّ لِتَنْصُرَنَّ لِتَنْصُرانِّ لِيَنْصُرْنانِّ، وَ بِالْخَفِيفَةِ: لِيَنْصُرَنْ لِيَنْصُرُنْ لِتَنْصُرَنْ﴾؛ پس در امر غائب که با نون تأکید ثقیله تأکید شده باشد می‌گویی: لِيَنْصُرَنَّ، لِيَنْصُرانِّ، لِيَنْصُرُنَّ، لِتَنْصُرَنَّ، لِتَنْصُرانِّ، لِيَنْصُرْنانِّ و در حال تأکید با نون خفیفه می‌گویی: لِيَنْصُرَنْ، لِيَنْصُرُنْ، لِتَنْصُرَنْ ﴿وَ فِي أَمْرِ

....

الْحاضِرِ مُؤَكَّداً بِالنُّونِ الثَّقِيلَهِ: أُنْصُرَنَّ، أُنْصُرانِّ، أُنْصُرُنَّ، أُنْصُرِنَّ، أُنْصُرانِّ، أُنْصُرْنانِّ، وَ بِالْخَفِيفَةِ: أُنْصُرَنْ أُنْصُرُنْ أُنْصُرِنْ، وَ قِسْ عَلىٰ هٰذا نَظائِرَهُ﴾ و در امر حاضر که با نون ثقیله تأکید شده باشد أُنْصُرَنَّ، أُنْصُرانِّ، أُنْصُرُنَّ، أُنْصُرِنَّ، أُنْصُرانِّ، أُنْصُرْنانِّ و با نون تأکید خفیفه می‌گویی: أُنْصُرَنْ، أُنْصُرُنْ، أُنْصُرِنْ. و نمونه‌های این صیغه را بر این صیغه قیاس کن.

(شرح) در حین الحاق نون ثقیله به شش صیغه‌ی مضارع غائب که با لام امر باشند می‌گویی: لِيَنْصُرَنَّ صیغه‌ی مفرد مذکر غائب است قبل از تأکید، لِيَنْصُرْ بود نون ثقیله را به آخر آن الحاق کردیم و چون صیغه‌ی مفرد بود آخر آن مفتوح شد لِيَنْصُرَنَّ گردید.

لِيَنْصُرانِّ، صیغه‌ی مثنای مذکر غائب است قبل از تأکید لینصرا بود نون ثقیله را به آخر آن الحاق کردیم و چون صیغه‌ی مثنیٰ بود نون را مکسور کردیم لِيَنْصُرانَّ شد.

لِيَنْصُرُنَّ، صیغه‌ی جمع مذکر غائب است قبل از تأکید لِيَنْصُرُوا بود نون ثقیله را به آخر آن الحاق کردیم در بین واو و نون التقاء ساکنین رخ داد و چون ماقبل واو مضموم بود واو را حذف کرده و ضمه‌ی آخر فعل را ابقاء کردیم تا دلیل بر واو محذوف باشد لِيَنْصُرُنَّ گردید.

لِتَنْصُرَنَّ، صیغه‌ی مفرد مؤنث غائب است قبل از تأکید لِتَنْصُرْ بود نون ثقیله را به آخر آن الحاق کردیم و چون صیغه‌ی مفرد بود آخر آن را مفتوح کردیم لِتَنْصُرَنَّ شد.

لِتَنْصُرانِّ، صیغه‌ی مثنای مؤنث غائب است همانند لینصرانِّ ساخته می‌شود.

لِيَنْصُرْنانِّ، صیغه‌ی جمع مؤنث غائب است قبل از تأکید لِيَنْصُرْنَ بود نون ثقیله را به آخر آن افزودیم لِيَنْصُرْنَنَّ شد در بین نون ضمیر و نون تأکید الفی را قرار دادیم لِيَنْصُرْنانَّ شد و سپس نون تأکید را مکسور کردیم لِيَنْصُرْنانِّ گشت. و در دو صیغه‌ی متکلم می‌گویی. لِأَنْصُرَنَّ و لِنَنْصُرَنَّ و ساختن آن‌ها همانند لِيَنْصُرَنَّ است.

....

و در حین الحاق نون خفیفه به صیغه‌های غائب مضارع که با لام امر باشند می‌گویی: لِيَنْصُرَنْ صیغه‌ی مفرد مذکر غائب است قبل از تأکید لِيَنْصُرْ بود نون خفیفه را به آخر آن افزودیم و چون صیغه‌ی مفرد بود آخر آن مفتوح شد لِيَنْصُرَنْ گردید.

لِيَنْصُرُنْ، صیغه‌ی جمع مذکر غائب است قبل از تأکید لِيَنْصُرُوا بود نون خفیفه را به آخر آن الحاق نمودیم در بین واو و نون التقاء ساکنین رخ داد و چون ماقبل واو مضموم بود واو را حذف کرده و ضمه‌ی آخر فعل را ابقاء کردیم تا دلیل بر واو محذوف باشد.

لِتَنْصُرَنْ، صیغه‌ی مفرد مؤنث غائب است همانند لِتَنْصُرَنَّ ساخته می‌شود؛ بنابراین در شش صیغه‌ی غائب تنها سه صیغه‌ی آن‌ها با نون خفیفه تأکید می‌شوند؛ زیرا - همانگونه که گذشت - نون خفیفه به دو صیغه‌ی مثنیٰ؛ یعنی مثنای مذکر و مثنای مؤنث و نیز به صیغه‌ی جمع مؤنث لاحق نمی‌شود. و در حین الحاق نون خفیفه به دو صیغه‌ی متکلم می‌گویی: لِأَنْصُرَنْ و لِنَنْصُرَن که ساختن آن‌ها همانند ساختن لِيَنْصُرَنْ است.

و در وقت الحاق نون ثقیله به شش صیغه‌ی امر حاضر می‌گویی: اُنْصُرَنَّ (مفرد مذکر مخاطب) با مفتوح بودن آخر فعل؛ زیرا صیغه‌ی مفرد است.

اُنْصُرَانِّ (مثنای مذکر مخاطب) با مکسور بودن نون؛ زیرا صیغه‌ی مثنیٰ است.

اُنْصُرُنَّ (جمع مذکر غائب) با حذف کردن واو ضمیر و ابقای ضمه‌ی آخر صیغه.

اُنْصُرِنَّ، صیغه‌ی مفرد مؤنث مخاطب است قبل از تأکید اُنْصُرِي بود نون ثقیله را به آخر آن افزودیم در بین یاء و نون التقاء ساکنین رخ داد و چون ماقبل یاء مکسور بود یاء را حذف کرده و کسره‌ی آخر فعل را ابقاء کردیم تا دلیل بر حذف یاء باشد اُنْصُرِنَّ شد.

اُنْصُرانِّ (مثنای مؤنث مخاطب) با مکسور بودن نون ثقیله؛ زیرا صیغه‌ی مثنیٰ است.

....

أُنْصُرْنانِّ، صیغه‌ی جمع مؤنث مخاطب است، قبل از تأکید أُنْصُرْنَ بود نون ثقیله را به آخر آن الحاق کردیم أُنْصُرْنَنَّ شد در بین نون ضمیر و نون تأکید الفی را قرار دادیم أُنْصُرْنانَّ گردید و سپس نون را مکسور نمودیم أُنْصُرْنانِّ گشت.

در حین الحاق نون خفیفه به صیغه‌های مخاطب می‌گویی: أُنْصُرَنْ (مفرد مذکر) أُنْصُرُنْ (جمع مذکر) و أُنْصُرِنْ (مفرد مؤنث)؛ یعنی در شش صیغه‌ی مخاطب سه صیغه‌ی آن‌ها با نون خفیفه تأکید می‌شوند؛ زیرا نون خفیفه به دو صیغه‌ی مثنیٰ و یک صیغه‌ی جمع مؤنث لاحق نمی‌شود.

و هنگامی که مصنف از توضیح هر سه قسم فعل و متعلقات آن‌ها فارغ شد بحث اسم فاعل و مفعول را شروع کرد؛ زیرا این دو اسم از فعل مضارع گرفته می‌شوند و در توضیح آن‌ها فرمود:

به این پرسش‌ها پاسخ دهید!

۱. نون تأکید به چه فعلی ملحق می‌شود؟
۲. چرا نون تأکید به فعل ماضی و مضارعی که بر زمان حال دلالت دارد لاحق نمی‌شود؟
۳. نون خفیفه به چه صیغه‌هایی لاحق نمی‌شود و چرا؟
۴. دو مورد از مواردی را که التقاء الساکنین در آن‌ها جایز است بیان کنید!
۵. چرا در «قالَتُ اخْرُجْ» تاء باضمه تحریک شده است در حالی که اصل در تحریک ساکن کسره است؟
۶. وقتی که نون تأکید به افعال خمسه لاحق می‌شود چه حرف‌هایی را حذف می‌کند؟
۷. چرا در «لا تَخْشَوُنَّ» و «إمّا تَرَیِنَّ» واو و یاء ضمیر حذف نمی‌شوند؟
۸. در حین الحاق نون تأکید، آخر فعل از حیث حرکت چگونه خواهد بود؟

وَ أَمّا اسْمُ الْفاعِلِ وَ الْمَفْعُولِ مِنَ الثُّلاثِيِّ الْمُجَرَّدِ فَالْأَكْثَرُ أَنْ يَجِيءَ اسْمُ الْفاعِلِ مِنْهُ عَلىٰ فاعِلٍ تَقُولُ: ناصِرٌ ناصِرانِ ناصِرُونَ ناصِرَةٌ ناصِرَتانِ ناصِراتٌ وَ نَواصِرُ

﴿وَ أَمّا اسْمُ الْفاعِلِ وَ الْمَفْعُولِ مِنَ الثُّلاثِيِّ الْمُجَرَّدِ﴾ اما اسم فاعل و مفعول از ثلاثی مجرد ﴿فَالْأَكْثَرُ أَنْ يَجِيءَ اسْمُ الْفاعِلِ مِنْهُ عَلىٰ فاعِلٍ﴾ بیشتر احوال، اسم فاعل از ثلاثی مجرد بر وزن فاعل می‌آید ﴿تَقُولُ: ناصِرٌ ناصِرانِ ناصِرُونَ ناصِرَةٌ ناصِرَتانِ ناصِراتٌ وَ نَواصِرُ﴾ می‌گویی: ناصِرٌ، ناصِرانِ، ناصِرُونَ، ناصِرَةٌ، ناصِرَتانِ، ناصِراتٌ و نَواصِرُ.

(شرح) اسم فاعل از فعل ثلاثی مجرد، غالب اوقات بر وزن فاعل خواهد بود؛ پس در اسم فاعل باب اول می‌گویی: ناصِرٌ. صیغه‌ی مفرد مذکر است؛ یعنی برای غائب و مخاطب و متکلم استعمال می‌شود؛ بنابراین اصل آن یَنْصُرُ، تَنْصُرُ، أَنْصُرُ و نَنْصُرُ بوده است حرف مضارعه را حذف و فاءالفعل را مفتوح کرده و در بین فاءالفعل و عین‌الفعل الفی را افزوده و عین‌الفعل را مکسور نموده و تنوین را که علامت اسم متمکّن (معرب منصرف) است به آخر آن افزودیم ناصِرٌ شد.

ناصِرانِ صیغه‌ی مثنای مذکر در حالت رفع است که برای غائب و مخاطب و متکلم استعمال می‌شود اصل آن ناصِرٌ است الف و نون مکسور را که علامت مثنیٰ در حالت رفع است به آخر آن افزودیم و بعد از حذف تنوین، ماقبل الف را مفتوح کردیم ناصِرانِ شد.

منظور از حالت رفع این است که در حین ترکیب، یکی از اسماءِ مرفوع بشود مثلاً مبتدا، فاعل، نائب فاعل، اسم افعال ناقصه و... و این صیغه در حالت نصب و جرّ ناصِرَیْنِ می‌شود (با فتحه‌ی ماقبل یاء و کسره‌ی نون). و منظور از حالت نصب این است که در ترکیب، یکی از اسماءِ منصوب باشد مثلاً مفعولٌ‌به، خبرکان، اسم حروف مشبهه و... و مراد از حالت جرّ این است که با حرف جر یا اسم مضاف مجرور شود.

....

ناصِرُونَ، صیغه‌ی جمع مذکر سالم در حالت رفع است (اعم از غائب و مخاطب و متکلم) اصل آن ناصِرٌ است واو ساکن و نون مفتوح را که علامت جمع در حالت رفع است به آخر آن افزودیم و بعد از حذف تنوین، ماقبل واو را مضموم کردیم ناصِرُونَ شد. و در حالت نصب و جر ناصِرِینَ می‌شود (با کسره‌ی ماقبل یاء و فتحه‌ی نون؛ یعنی بر خلاف مثنیٰ).

بدانکه جمع مکسر مذکرِ اسم فاعل دارای هشت وزن است که عبارتند از: نُصّارٌ، نُصَّرٌ، نَصَرَةٌ، نُصْرٌ، نُصْرانٌ، نِصارٌ، نُصُورٌ و نُصَراء.

ناصِرَةٌ صیغه‌ی مفرد مؤنث است (اعم از غائب و مخاطب و متکلم) اصل آن ناصِرٌ بود تاء را که علامت تأنیث است به آخرش افزودیم تاء مقتضی فتحه‌ی ماقبلش بود آن را مفتوح کردیم ناصِرَةٌ شد.

ناصِرتانِ، صیغه‌ی مثنای مؤنث در حالت رفع است اصل آن ناصرة است الف و نون مکسوره را که علامت مثنیٰ است به آخر آن افزودیم و بعد از حذف تنوین ماقبل الف را مفتوح کردیم ناصِرَتانِ شد. و در حالت نصب ناصِرَتَیْنِ می‌شود.

ناصِراتٌ، صیغه‌ی جمع مؤنث سالم است (اعم از غائب و مخاطب و متکلم) اصل آن ناصِرةٌ بود الف و تاء را که علامت جمع مؤنث است به آخر آن افزودیم و بعد از حذف تنوین ماقبل الف را مفتوح کردیم ناصِرَتاتٌ شد دو علامت تأنیث جمع شدند تاء دوم را حذف نکردیم؛ زیرا بر تأنیث و جمع بودن دلالت می‌کرد و تاء اول را که تنها بر تأنیث دلالت داشت حذف کردیم ناصِراتٌ شد.

نواصِرُ، صیغه‌ی جمع مکسر مؤنث است (اعم از غائب و مخاطب و متکلم) اصل آن ناصِرَةٌ بود در بین الفِ اسم فاعل و عین‌الفعل الفی را قرار دادیم در بین دو الف موجود التقاء ساکنین رخ داد و الف صیغه‌ی فاعل را به واو تبدیل کردیم نواصِرة شد و به علت اینکه این صیغه به مؤنث اختصاص داشت همانند حوائض و طوالق نیازی به تاء تأنیث نبود در نتیجه آن را حذف نموده و به خاطر غیر منصرف بودن کلمه، تنوینش را حذف کردیدم نواصِرُ شد.

وَ اسْمُ الْمَفْعُولِ مِنْهُ عَلیٰ مَفْعُولٍ، تَقُولُ: مَنْصُورٌ مَنْصُورانِ مَنْصُورُونَ مَنْصُورَةٌ مَنْصُورَتانِ مَنْصُوراتٌ و مَناصِرُ

﴿وَ اسْمُ الْمَفْعُولِ مِنْهُ عَلیٰ مَفْعُولٍ، تَقُولُ: مَنْصُورٌ مَنْصُورانِ مَنْصُورُونَ مَنْصُورَةٌ مَنْصُورَتانِ مَنْصُوراتٌ و مَناصِرُ﴾ و اسم مفعول از ثلاثی مجرد غالباً بر (وزن) مفعول خواهد آمد می‌گویی: مَنْصُورٌ، مَنْصُورانِ، مَنْصُورُونَ، مَنْصُورَةٌ، مَنْصُورَتانِ، مَنْصُوراتٌ و مَناصِرُ.

(شرح) مَنْصُورٌ، صیغه‌ی مفرد مذکر است (اعم از غائب و مخاطب و متکلم)؛ بنابراین اصل آن یُنْصَرُ، تُنْصَرُ، أُنْصَرُ و نُنْصَرُ است حرف مضارعه را حذف کرده و به جای آن میم مفتوحی را قرار داده و واو ساکنی را در بین عین‌الفعل و لام‌الفعل افزودیم و چون واو، مقتضی ضمه‌ی ماقبلش بود آن را مضموم کرده و تنوین را که علامت اسم متمکن (معرب منصرف) است به آن الحاق کردیم مَنْصُورٌ شد.

مَنْصُورانِ، صیغه‌ی مثنای مذکر در حالت رفع است (اعم از غائب و مخاطب و متکلم) اصل آن منصور است و طریق ساختنش همانند ناصرانِ است. و در حالت نصب و جر منصورَیْنِ خواهد شد (با فتحه‌ی ماقبل یاء و کسره‌ی نون).

مَنْصُورُونَ، صیغه‌ی جمع سالم مذکر در حالت رفع است (اعم از غائب و مخاطب و متکلم) اصل آن منصور است و طریق ساختنش همانند ناصرون می‌باشد. و در حالت نصب و جر منصورِینَ خواهد شد (با کسره‌ی ماقبل یاء و فتحه‌ی نون).

(نکته) اسم مفعول مذکر ثلاثی و رباعی (چه مجرد و چه مزید) جمع مکسر ندارد.

مَنْصُورَةٌ، صیغه‌ی مفرد مؤنث است (اعم از غائب و مخاطب و متکلم) اصل آن منصور است و طریق ساختنش همانند ناصرةٌ می‌باشد.

مَنْصُورَتانِ، صیغه‌ی مثنای مؤنث در حالت رفع است (اعم از غائب و مخاطب و متکلم) اصل آن منصورةٌ است و طریق ساختنش همانند ناصرتانمی‌باشد. و در حالت نصب و جر منصورَتَیْنِ خواهد شد.

مَنْصُوراتٌ، صیغه‌ی جمع سالم مؤنث است. جمع منصورة می‌باشد و طریق

....

ساختنش همانند ناصرات است.

مَناصِرُ، جمع مکسر مؤنث است اصل آن منصورة است در بین فاءالفعل و عین‌الفعل الفی را افزوده و ماقبل الف را مفتوح و عین‌الفعل را مکسور کرده و واوش را حذف کردیم مناصِرَةٌ شد. و به خاطر اینکه این صیغه به مؤنث اختصاص داشت نیازی به تاء نبود، لذا آن را حذف کردیم و به خاطر غیر منصرف بودن، تنوین موجود کنار رفت و مناصِرُ شد.

در اوائل این کتاب در بحث تقسیم فعل به ثلاثی و رباعی گفتیم: تصریف در فعل، بیشتر از تصریف در اسم است و در این مبحث (اسم فاعل و مفعول) این موضوع ظاهر می‌شود؛ زیرا در اینجا به جای چهارده صیغه‌ی ماضی و مضارع شش صیغه استعمال شده است البته این شش صیغه‌ی اسم فاعل و مفعول به جای چهارده صیغه‌ی ماضی و مضارع استعمال خواهند شد؛ زیرا همانگونه که در جلو صیغه‌ها نوشته شد هر یک از آن‌ها برای غائب و مخاطب و متکلم استعمال خواهد شد، مثلاً جایز است متکلم بگوید: أنا ناصِرٌ و در مورد غائبی بگوید: هُوَ ناصِرٌ و نیز به مخاطبی بگوید: أنْتَ ناصِرٌ و دیگر صیغه‌های فاعل و نیز تمام صیغه‌های مفعول اینگونه هستند.

مصنف در بیان اسم فاعل فرمود: اسم فاعل ثلاثی مجرد، در بیشتر احوال بر وزن فاعل می‌آید و در بیان اسم مفعول هم فرمود: اسم مفعول، در بیشتر احوال بر وزن مفعول می‌آید و این قیدِ در بیشتر احوال (فالأکثر) اشاره است به اینکه اسم فاعل در برخی موارد بر وزن فاعل نخواهد بود و همچنین اسم مفعول در مواردی کم بر وزن مفعول نمی‌آید؛ به عنوان مثال این چند وزن به معنای اسم فاعل هستند و بر وزن فاعل نیستند: ضرّاب، ضَرُوب، مِضْرابٌ (هر سه به معنای بسیار زننده هستند)، حلیم (بسیار صابر)، و حَذِر (بسیار ترسو). و این دو وزن به معنای اسم مفعول هستند و بر وزن مفعول نامیده‌اند: قَتِیل (کشته شده، مقتول) حَلُوب (دوشیده شده، محلوب).

وَ تَقُولُ: مَمْرُورٌبِهِ مَمْرُورٌبِهِما مَمْرُورٌبِهِمْ مَمْرُورٌبِها مَمْرُورٌبِهِما مَمْرُورٌبِهِنَّ فَتُثَنِّي وَ تَجْمَعُ وَ تُذَكِّرُ وَ تُؤَنِّثُ الضَّمِيرَ فِي ما يَتَعَدّىٰ بِحَرْفِ الْجَرِّ لَا اسْمَ الْمَفْعُولِ

این چند وزن دیگر نیز برای مبالغه‌ی اسم فاعل هستند:

۱. مِفْعَل، مانند مِجْزَم (بسیار برنده) و مِحْرَب (بسیار جنگجو).

۲. فِعِّیل، مانند صِدِّیق و فِسِّیق.

۳. فُعال، مثل عُجاب (بسیار تعجب‌آور).

۴. فُعّال، مثل کُبّار و طُوّال.

۵. فَعّالة، مانند نَسّابة و عَلّامة.

۶. فاعلة، مانند راوية.

۷. فَعُولة، مثل فَرُوقه.

۸. فُعَلَةٌ، مثل ضُحَكَةٌ.

۹. مِفْعال، مانند مِسْقام (بسیار بیمار).

۱۰. مِفْعالة، مانند مِجْذامة (کسی که جذام زیاد داشته باشد و یا کسی که به سرعت مهربانی و مودت را قطع کند).

۱۱. مِفْعِیل، مثل مِعْطِیر (بسیار خوشبو)؛ بنابراین مجموع اوزانی که برای مبالغه‌ی اسم فاعل هستند شانزده وزن می‌باشند. و بدانکه تائی که در پنج وزن از این شانزده وزن موجود است تاء مبالغه است نه تاء تأنیث؛ بنابراین به صورت مساوی برای مذکر و مؤنث به کار گرفته می‌شوند.

﴿وَ تَقُولُ: مَمْرُورٌبِهِ مَمْرُورٌبِهِما مَمْرُورٌبِهِمْ مَمْرُورٌبِها مَمْرُورٌبِهِما مَمْرُورٌبِهِنَّ﴾ می‌گویی: مَمْرُورٌبِهِ، مَمْرُورٌبِهِما، مَمْرُورٌبِهِمْ، مَمْرُورٌبِها، مَمْرُورٌبِهِما، مَمْرُورٌبِهِنَّ ﴿فَتُثَنِّي وَ تَجْمَعُ وَ تُذَكِّرُ وَ تُؤَنِّثُ الضَّمِيرَ فِي ما يَتَعَدّىٰ بِحَرْفِ الْجَرِّ لَا اسْمَ الْمَفْعُولِ﴾؛ پس تثنیه و جمع و تذکیر و تأنیث می‌کنی ضمیر را در اسم مفعولی که با حرف جر متعدی شده است نه خود اسم مفعول را.

....

(شرح) در اواخر بحث فعل بنامفعول ماضی (فعل مجهول) گفتیم: فعل مجهول چه ماضی و چه مضارع، تنها از فعل متعدی ساخته می‌شود؛ زیرا در فعل مجهول، بعد از حذف فاعل، فعل به مفعولٌ‌به نسبت داده می‌شود و تنها فعل متعدی دارای مفعول‌به است؛ پس اگر بخواهیم فعل لازمی را مجهول کنیم باید ابتدا با یکی از چند طریق متعدی کردن لازم، فعل را متعدی کرده تا مفعول‌به را برای آن پیدا کرده و سپس آن را مجهول کنیم و اسم مفعول هم اینگونه است؛ یعنی از فعل مضارع لازم اسم مفعول ساخته نمی‌شود؛ پس باید ابتدا با متعدی کردن فعل مضارع معلومِ لازم، مفعولی را برای آن پیدا کرده و سپس فعل را مجهول کرده و فاعل را حذف و مفعول‌به را جایگزین فاعل نموده و سپس اسم مفعول را از آن فعل اخذ کنیم؛ به عنوان مثال: یَمُرُّ زیدٌ (زید عبور کرد) فعل مضارع معلومِ لازم است که فاعل آن زید است و مفعول‌به ندارد آن را با باء حرف جر متعدی می‌کنیم؛ یعنی فاعل را با باء مجرور کرده و چیز دیگری را فاعل فعل می‌کنیم و همانگونه که در بحث متعدی کردنِ لازم بیان شد: اسم مجرور، مفعولٌ‌به غیر صریح است؛ پس یَمُرُّ عَمْرٌو بِزَیدٍ می‌شود؛ یعنی عمرو زید را به راه انداخت و سپس یَمُرُّ را مجهول و فاعل را حذف و اسم مجرور را جایگزین فاعل کرده و فاعل را به آن نسبت می‌دهیم یُمَرُّ بِزَیدٍ می‌شود؛ یعنی زید به راه انداخته شد و سپس اسم مفعول را از آن فعل مجهول اخذ می‌کنیم؛ یعنی مَمْرُورٌ بِزَیدٍ (زید به راه انداخته شده می‌باشد). و مصنف با ذکر کردن مثال مَمْرورٌبِهِ این موضوع را یادآور می‌شود که اسم مفعول از فعل لازم، بعد از متعدی کردن آن ساخته می‌شود. و چون این ضمیر مجرور، نائب فاعل شده و فعل به آن نسبت داده شده است آن ضمیر تثنیه، جمع، تذکیر و تأنیث خواهد شد و صیغه‌ی اسم مفعول بر مفرد مذکر باقی خواهد ماند، همانگونه که اگر فعل به اسم ظاهر نسبت داده شود فعل بر صیغه‌ی مفرد مذکر باقی خواهد بود؛ یعنی هر چند که فاعل مثنیٰ و جمع باشد، مانند ضَرَبَ الزّیدانِ و ضَرَبَ الزَّیدُونَ.

(نکته) صحیح است این نوع از نائب فاعل بر صیغه‌ی اسم مفعول تقدیم شود

وَ فَعِيلٌ قَدْ يَجِيءُ بِمَعْنَى الْفاعِلِ كَالرَّحِيمِ بِمَعْنَى الرّاحِمِ، وَ بِمَعْنَى الْمَفْعُولِ كَالْقَتِيلِ بِمَعْنَى الْمَقْتُولِ

- غائب
  - مذکر
    - ۱- مفرد مَفْرورٌبِهِ
    - ۲- مثنی مَفْرورٌبِهِما
    - ۳- جمع مَفْرورٌبِهِم
  - مؤنث
    - ۴- مفرد مَفْرورٌبِها
    - ۵- مثنی مَفْرورٌبِهِما
    - ۶- جمع مَفْرورٌبِهِنَّ
- مخاطب
  - مذکر
    - ۷- مفرد مَفْرورٌبِکَ
    - ۸- مثنی مَفْرورٌبِکُما
    - ۹- جمع مَفْرورٌبِکُمْ
  - مؤنث
    - ۱۰- مفرد مَفْرورٌبِکِ
    - ۱۱- مثنی مَفْرورٌبِکما
    - ۱۲- جمع مَفْرورٌبِکُنَّ
- متکلم
  - ۱۳- وحده مَفْرورٌبی
  - ۱۴- مع‌الغیر مَفْرورٌبِنا

همانگونه که در قرآن کریم آمده است: «کلٌّ أولئك کان عنه مسؤولاً» (إسراء/۳۶) که در اینجا «عنه» که نائب فاعل «مسؤولاً» است بر مسؤولاً تقدیم شده است.

﴿وَ فَعِيلٌ قَدْ يَجِيءُ بِمَعْنَى الْفاعِلِ كَالرَّحِيمِ بِمَعْنَى الرّاحِمِ﴾ و گاهی اوقات [موزون] فعیل به معنای فاعل می‌آید مانند رحیم که به معنای راحِم است ﴿وَ بِمَعْنَى الْمَفْعُولِ كَالْقَتِيلِ بِمَعْنَى الْمَقْتُولِ﴾ و به معنای مفعول هم می‌آید مانند قتیل که به معنای مقتول است.

(شرح) قبلاً گفتیم: به علت اینکه اسم فاعل و مفعول ثلاثی مجرد گاهی اوقات بر وزن فاعل و مفعول نخواهند بود مصنف در تعریف اسم فاعل و مفعول فرمود: «فالأکثر»؛ یعنی غالباً اسم فاعل و مفعول ثلاثی مجرد بر وزن فاعل و مفعول خواهند بود و در توضیح بعضی از اوزانی که به معنای فاعل و مفعول هستند و بر

....

==

وزن آن‌ها نیستند فرمود: اسمی که بر وزن فعیل است گاهی اوقات به معنای فاعل وگاهی اوقات هم به معنای مفعول خواهد بود، مثال اول، رحیم است که به معنای راحم می‌باشد و یکی از اوزان مبالغه‌ی فاعل است، همانگونه که به تازگی بیان آن گذشت و مثال دوم، قتیل است که به معنی مقتول می‌باشد.

بدانکه مثال‌های فعیل به معنای فاعل در تثنیه و جمع و تذکیر و تأنیث همانند مثال‌های اسم فاعل خواهند بود (به مثال‌های اسم فاعل مراجعه کن!)؛ ولی فعیل به معنای مفعول اگر موصوفش ذکر شود مذکر و مؤنثش مساوی خواهند بود؛ یعنی با لفظ مذکر برای هر دوی آن‌ها استعمال می‌شود، مثل رجل قَتِیلٌ، امرأة قَتِیلٌ؛ اما اگر موصوفش مذکور نباشد مذکر و مؤنثش مساوی نخواهند بود؛ پس می‌گوییم: قتیل، قتیلة.

همانگونه که قبلاً بیان گردید موزون فعول گاهی به معنای فاعل و گاهی به معنای مفعول هم می‌آید، مانند ضَرُوب که به معنای ضارب (همراه مبالغه) و حلوب که به معنای محلوب می‌باشد. و در فعول به معنای فاعل، همانند فعیل به معنای مفعول اگر موصوف ذکر شود مذکر و مؤنث مساوی خواهند بود؛ یعنی با لفظ مذکر برای هر دوی آن‌ها استعمال می‌شود، مثل رجلٌ صَبورٌ و امرأة صبورٌ؛ اما اگر موصوف ذکر نشود مذکر و مؤنث مساوی نخواهند بود؛ پس در آن صورت می‌گوییم: صبور، صبورة. و این دو وزن؛ یعنی فعیلِ به معنای مفعول و فعولِ به معنای فاعل جمع سالم ندارند. و مثال‌های فعیل به معنای مفعول این‌هاست: قتیل، قتیلان، قَتْلیٰ، قُتالیٰ و قُتَلاءُ. و این اوزان، برای مذکر و مؤنث هستند. و مثال‌های فعولِ به معنای فاعل برای مذکر و مؤنث این‌هاست: نَصُورٌ، نَصُورانِ، نُصُرٌ، نُصَراءُ، أَنْصارٌ.

و استاد «ملا علی اشنوی» در کتاب «متمِّم الزنجاني» که مشهور به «تصریف ملا علی» است می‌فرماید: قیاس فعولِ به معنای مفعول این است که مذکر و مؤنثش جمع سالم داشته باشند و جمع مکسر مذکر آن حُلُبٌ، حُلَباءُ و أَحْلابٌ و جمع

وَ أَمّا ما زادَ عَلَى الثَّلاثَةِ فَالضّابِطُ فِيهِ أَنْ تَضَعَ فِي مُضارِعِهِ الْمِيمَ الْمَضْمُومَةَ مَوْضِعَ حَرْفِ الْمُضارَعَةِ، وَ تَكْسِرَ ماقَبْلَ آخِرِهِ فِي الْفاعِلِ، وَ تَفْتَحَهُ فِي الْمَفْعُولِ نَحْو مُكْرِمٌ وَ مُكْرَمٌ وَ مُدَحْرِجٌ وَ مُدَحْرَجٌ وَ مُسْتَخْرِجٌ وَ مُسْتَخْرَجٌ

مکسر مؤنثش حلائب می‌باشد. و هر گاه در فعول به معنای فاعل موصوف ذکر نشود [که باید در این صورت مذکر و مؤنث متفاوت باشند] ظاهراً باید در دو جمع مذکر و مؤنث اعم از سالم و مکسر، همانند فعول به معنای مفعول باشد. این، پایان کلام استاد مذکور است. و فعیلِ به معنای مفعول هم اینگونه است؛ یعنی در صورتی که موصوفش مذکور نباشد ظاهراً باید همانند فعیل به معنای فاعل باشد؛ یعنی مذکر و مؤنثش متفاوت و دارای جمع مذکر سالم و مکسر و جمع مؤنث سالم و مکسر باشد. در اینجا بحث اسم فاعل و مفعول ثلاثی مجرد به پایان می‌رسد و مصنف در توضیح اسم فاعل و مفعول غیر ثلاثی مجرد می‌فرماید

﴿وَ أَمّا ما زادَ عَلَى الثَّلاثَةِ﴾ و اما فعلی که بیشتر از سه حرف است ﴿فَالضّابِطُ فِيهِ﴾ قاعده‌ی کلی در آن [برای ساختن اسم فاعل و مفعول] ﴿أَنْ تَضَعَ فِي مُضارِعِهِ الْمِيمَ الْمَضْمُومَةَ مَوْضِعَ حَرْفِ الْمُضارَعَةِ﴾ آن است که در مضارعش میم مضمومی را به جای حرف مضارعه‌اش قرار دهی ﴿وَ تَكْسِرَ ماقَبْلَ آخِرِهِ فِي الْفاعِلِ وَ تَفْتَحَهُ فِي الْمَفْعُولِ نَحْو مُكْرِمٌ وَ مُكْرَمٌ وَ مُدَحْرِجٌ وَ مُدَحْرَجٌ وَ مُسْتَخْرِجٌ وَ مُسْتَخْرَجٌ﴾ و در اسم فاعل ما قبل آخر مضارع را مکسور و در اسم مفعول مفتوح کنی (یعنی فتحه‌ی ماقبل آخر مضارع را ابقا می‌کنی؛ زیرا اسم مفعول از مضارع مجهول اخذ می‌شود)، مانند مکرِم و مکرَم، مدحرِج و مدحرَج، مستخرِج و مستخرَج.

(شرح) آنچه گذشت قاعده‌ی کلی برای ساختن اسم فاعل و مفعول غیر ثلاثی مجرد از فعل مضارع است و غیر ثلاثی مجرد، ثلاثی مزیدٌ فیه و رباعی مجرد و رباعی مزیدٌ فیه را شامل می‌شود همانگونه که مصنف با ذکر کردن سه مثال به این موضوع اشاره کرده است و بقیه‌ی مثال‌ها همانند این سه مثال مصنف است. جز

وَ قَدْ يَسْتَوِي لَفْظُ الْفاعِلِ وَ الْمَفْعُولِ فِي بَعْضِ الْمَواضِعِ كَمُحابٍّ وَ مُتَحابٍّ وَ مُخْتارٍ وَ مُعْتَدٍّ وَ مُضْطَرٍّ وَ مُنْصَبٍّ وَ مُنْصَبٍّ فِيهِ وَ مُنْجابٍ وَ مُنْجابٍ عَنْهُ، وَ يَخْتَلِفُ فِي التَّقْدِيرِ

چند کلمه‌ای که شاذ هستند و عبارتند از: مُسْهَب (ورّاج)، مُحْصَن (کسی که با ازدواج کردن، خود را از زنا حفظ کرده است) و مُلْفَج (مفلِس)، با فتح ماقبل آخر هر سه صیغه که اسم فاعل باب افعال هستند در حالی که می‌بایست ماقبل آخرشان مکسور باشد. و نیز سه لفظ عاشِب، وارِس (سرخرنگ) و یافِع (بالغ) که هر سه‌ی آن‌ها اسم فاعل باب افعال هستند در حالی که لازم بود بر وزن مُفْعِل بیایند؛ یعنی مُعْشِب، مُورِس و موفِع. گفته می‌شود: مکانٌ عاشب؛ یعنی محل روییدن گیاه.

﴿وَ قَدْ يَسْتَوِي لَفْظُ الْفاعِلِ وَ الْمَفْعُولِ فِي بَعْضِ الْمَواضِعِ كَمُحابٍّ وَ مُتَحابٍّ وَ مُخْتارٍ وَ مُعْتَدٍّ وَ مُضْطَرٍّ وَ مُنْصَبٍّ وَ مُنْصَبٍّ فِيهِ وَ مُنْجابٍ وَ مُنْجابٍ عَنْهُ﴾ گاهی اوقات لفظ [اسم] فاعل و مفعول در بعضی مواقع مساوی خواهند بود مانند مُحابّ و مُتَحابّ تا آخر مثال‌های مذکور ﴿وَ يَخْتَلِفُ فِي التَّقْدِيرِ﴾ اما در تقدیر مختلف هستند.

(شرح) اسم فاعل و مفعول غیر ثلاثی مجرد با حرکت ماقبل آخر از همدیگر جدا می‌شوند که در اسم فاعل کسره و در اسم مفعول فتحه است؛ اما در بعضی موارد لفظ اسم فاعل و مفعول مساوی خواهند بود و این موارد عبارتند از:

۱. هر صیغه‌ای که ماقبل آخرش مدغم باشد و قبل از ادغام، ماقبل ماقبل آخرش ساکن نبوده نباشد، مثل مُضْطَرّ، مُعْتَدّ و مُنْصَبّ و مُنْصَبّ‌فِیه که ماقبل آخر آن‌ها در حرف آخرشان دغم شده است و ماقبل ماقبل آخرشان که حرف قبل از حرف مشدّد است قبل از ادغام ساکن نبوده است؛ زیرا دو صیغه‌ی اول از باب افتعال هستند و قبل از ادغام مُضْطَرَرٌ و مُعتدَدٌ بوده‌اند با کسره و فتحه‌ی ماقبل آخر و دو صیغه‌ی آخر از باب انفعال می‌باشند که آن‌ها هم قبل از ادغام نیز صادشان متحرک بوده است.

گفتیم: شرط این صیغه این است که نباید قبل از ادغام، ماقبل ماقبل آخرشان

....

ساکن بوده باشد؛ زیرا اگر چنان باشد لفظ اسم فاعل و مفعول آن متفاوت خواهد بود مانند «مُقْشَعِرٌّ» که در اسم فاعل عین‌الفعلش مکسور و در اسم مفعول مفتوح می‌باشد و نیز مانند «مُسْتَقِرٌّ» که در اسم فاعل، قافش مکسور و در اسم مفعول مفتوح می‌باشد؛ زیرا مقشعِرٌّ در اصل مُقْشَعِرِرٌ و مُقْشَعْرَرٌ بوده است؛ یعنی ماقبل ماقبل آخرش ساکن بوده است و مثال دوم هم اینگونه است.

۲. هر صیغه‌ای که ماقبل ماقبل آخرش ساکن اما آن ساکن، الف باشد مانند مُحابٌّ از باب مفاعلة و مُتَحابٌّ ازباب تفاعل.

۳. هر صیغه‌ای که ماقبل آخرش واو یا یاءِ متحرک ماقبل مفتوح باشد مانند «مُختارٌ» از باب افتعال که در اصل مُخْتَیِرٌ و مُخْتَیَرٌ بوده و مانند «مُنْجابٌ» و «مُنْجابٌ‌عَنْهُ» از باب انفعال که منجاب در اصل مُنْجَوِبٌ بوده است.

آری اسم فاعل و مفعول این الفاظ در لفظ مساوی هستند؛ ولی در تقدیر مختلف می‌باشند؛ یعنی وزن آن‌ها با هم فرق دارد: در اسم فاعل، ماقبل آخرشان مکسور و در اسم مفعول مفتوح می‌باشد؛ پس وزن مُضْطَرٌّ در صورتی که اسم فاعل باشد مُفْتَعِل (با کسر عین) و در صورتی که اسم مفعول باشد مُفْتَعَل (با فتح عین) می‌باشد و صیغه‌های دیگر هم همینگونه هستند.

ممکن است کسی اعتراض وارد بکند که چگونه مصنف فرموده است: لفظ اسم فاعل و مفعول منصَبٌّ و مُنْصَبٌّفِیه و مُنْجابٌ و مُنْجابٌ‌عنه مساوی است در حالی که لفظ اسم فاعل منصبٌّ و منجابٌ و لفظ اسم مفعول منصبٌّفِیه ومنجابٌ‌عنه است؟! در جواب می‌گوییم: جار و مجروری که در اسم مفعول ذکر شده است جزئی از صیغه‌ی اسم مفعول نیست؛ بلکه شرط آن است.

....

به این پرسش‌ها پاسخ دهید!

۱. اسم فاعل در ثلاثی مجرد بر چه وزنی خواهد بود؟
۲. اوزان جمع مکسر مذکرِ فاعل را بنویسید!
۳. ناصر برای چه شخصی به کار می‌رود؟
۴. منصور از چه چیز گرفته شده است؟
۵. طریق ساختن ممروربه را بیان کنید!
۶. موزون فَعیل به چه معناست؟
۷. آیا در کلمه‌ی صبور مذکر و مؤنث مساوی است؟
۸. اسم فاعل و مفعول ثلاثی مجرد چگونه ساخته می‌شوند؟
۹. در کلماتی که اسم فاعل و مفعول آن‌ها مساوی است فارقِ میان فاعل و مفعول چیست؟

فَصْلٌ، اَلْمُضاعَفُ، وَ يُقالُ لَهُ الْأَصَمُّ، وَ هُوَ مِنَ الثُّلاثِيِّ الْمُجَرَّدِ وَ الْمزيدِ فيه ما كانَ عَيْنُهُ وَ لامُهُ مِنْ جِنْسٍ واحِدٍ كَرَدَّ وَ أعَدَّ، فَإنَّ أصْلَهُما رَدَدَ وَ أعْدَدَ، وَ مِنَ الرُّباعِيِّ ما كانَ فاؤُهُ وَ لامُهُ الأُولىٰ وَ كَذا عَيْنُهُ وَ لامُهُ الثانِيَةُ مِنْ جِنْسٍ واحِدٍ، وَ يُقالُ لَهُ «الْمُطابَقُ» أيْضاً نَحْوُ زَلْزَلَ و زِلْزالاً

در اوائل این کتاب، در تقسیم فعل، مصنف فعل را به سالم و غیر سالم تقسیم کرد و سالم عبارت بود از کلمه‌ای که حروف اصلی آن از سه حرف عله و حرف همزه و تضعیف خالی باشد و از تعریف سالم، ظاهر می‌شود که غیر سالم کلمه‌ای است که یکی از حروف اصلی‌اش حرف عله یا همزه باشد و یا دو حرف اصلی و یا چهار حرف اصلی آن، حرف همجنس باشند که اولی را معتلّ، دومی را مهموز و سومی را مضاعف نامیده‌اند و مصنف این سه قسم را در سه فصل بیان کرده است.

و هر چند که مضاعف از دو جهت شبیه معتلّ است و به همین خاطر به معتلّات الحاق شده است و از این جهت، چنان مناسب است که بعد از معتلّات ذکر شود؛ ولی مصنف آن را بر معتلّ و مهموز تقدیم کرده است؛ زیرا مضاعف در تغییر کردنِ کم و صحیح بودنِ حروفش مشابه سالم است و در بیان آن فرمود:

﴿فَصْلٌ، اَلْمُضاعَفُ، وَ يُقالُ لَهُ الْأَصَمُّ، وَ هُوَ مِنَ الثُّلاثِيِّ الْمُجَرَّدِ وَ الْمَزيدِ فِيهِ﴾ فصل، مضاعف - که به آن اصّم (سخت و کرّ) گفته می‌شود - در ثلاثی مجرد و مزیدٌ فیه ﴿ما كانَ عَيْنُهُ وَ لامُهُ مِنْ جِنْسٍ واحِدٍ﴾ کلمه‌ای (اسم یا فعل) است که عین‌الفعل و لام‌الفعلش از یک جنس باشند ﴿كَرَدَّ وَ أعَدَّ﴾ همانند رَدَّ وَ أعَدَّ ﴿فَإنَّ أصْلَهُما رَدَدَ وَ أعْدَدَ﴾؛ زیرا اصلشان رَدَدَ و أعْدَدَ است ﴿وَ مِنَ الرُّباعِيِّ ما كانَ فاؤُهُ وَ لامُهُ الأُولىٰ وَ كَذا عَيْنُهُ وَ لامُهُ الثّانِيَةُ مِنْ جِنْسٍ واحِدٍ﴾ و از رباعی، کلمه‌ای است که فاءالفعل و لام‌الفعل اولش و همچنین عین‌الفعل و لام‌الفعل دومش از یک جنس باشند. ﴿وَ يُقالُ لَهُ «الْمُطابَقُ» أيْضاً نَحْوُ زَلْزَلَ وَ زِلْزالاً﴾ و مضاعف رباعی، «مطابَق» (بافتح باء) هم خوانده می‌شود مانند زَلْزَلَ و

....

==

زِلْزالاً.

(شرح) مضاعف، اسم مفعول باب مفاعلة است در لغت به معنای یک را دو یا بیشتر کردن است و در اصطلاح علمای صرف، در ثلاثی مجرد و ثلاثی مزیدٌ فیه عبارت از اسم یا فعلی است که عین‌الفعل و لام‌الفعلش از یک جنس باشند مانند رَدَّ و أعَدَّ. رَدَّ فعل ماضی باب اول است در اصل رَدَدَ بود حرکت دال اول حذف و در دال دوم ادغام شد رَدَّ گردید و أعَدَّ فعل ماضی باب افعال است در اصل أعْدَدَ بود حرکت دال اول به عین داده و در دال دوم ادغام گردید أعَدَّ شد.

و مضاعف رباعی مجرد و مزیدٌ فیه عبارت از اسم یا فعلی است که فاءالفعل و لام‌الفعل اول و همچنین عین‌الفعل و لام‌الفعل دومش از یک جنس باشند مثل زَلْزَلَ و تَزَلْزَلَ؛ پس مضاعف رباعی قوی‌تر از مضاعف ثلاثی است؛ زیرا در مضاعف رباعی، تضعیف، دوبار واقع شده است و به همین خاطر آن را مطابَق (با فتح باء) هم نامیده‌اند؛ زیرا در بین فاءالفعل و لام‌الفعل اول و در میان عین‌الفعل و لام‌الفعل دوم مطابقت و موافقت ایجاد شده است؛ وقتی می‌گویی: «طابَقْتُ بَيْنَ النَّعْلَيْنِ» (در بین این دو کفش مطابقت انداختم) در صورتی است که آن‌ها را در کنار هم و برابر هم قرار داده باشی.

بدانکه فعلی ماضی ثلاثی مجردِ مضاعفی که عین‌الفعلش مفتوح باشد اگر متعدی بود باید عین‌الفعل مضارعش مضموم باشد؛ یعنی از باب اول و در بعضی صیغه‌ها کسره‌ی عین‌الفعل مضارع هم آمده است؛ یعنی هم از باب اول و هم از باب دوم مانند یَشُدُّه، یَعُلُّهُ، یَنُمُّهُ و یَبُتُّهُ با ضمه و کسره‌ی عین‌الفعل؛ اما مثال حَبَّ یَحِبُّ که ماضی آن مفتوح العین است و متعدی می‌باشد و مضارعش تنها با کسره‌ی عین‌الفعل آمده است در حالی که بر طبق قاعده‌ی مذکور می‌بایست با ضمه‌ی عین‌الفعل مضارع هم بیاید این مثال کم است و با بودن آن، قاعده‌ی مذکور نقض نخواهد شد.

وَ إنَّما أُلْحِقَ الْمُضاعَفُ بِالْمُعْتَلّاتِ لِأنَّ حُـروفَ التَّضْعِيفِ يَلْحَقُها الْإبْدالُ كَقَوْلِهِمْ: أَمْلَيْتُ بِمَعْنى أَمْلَلْتُ، وَ الْحَذْفُ كَقَوْلِهِمْ: مَسْتُ وَ ظَلْتُ بِفَتْحِ الْفاءِ وَ كَسْرِها وَ أَحَسْتُ

(نکته) منظور از حرکه‌ی (فتحه و کسره و ضمه) عین‌الفعل مضارع، حرکه‌ی آن قبل از ادغام است؛ زیرا در حال ادغام به علت نقل کردن حرکت عین‌الفعل به فاءالفعل عین‌الفعل همیشه ساکن است.

مضاعف اصطلاحی، اصّم (سخت، کرّ) هم نامیده می‌شود؛ زیرا به خاطر تکرار حرف تلفظ آن سخت است و یا به این علت است که همانند کرّ نیازمند تکرار حرف است؛ زیرا أصم به معنای کرّ هم آمده است.

﴿وَ إنَّما أُلْحِقَ الْمُضاعَفُ بِالْمُعْتَلّاتِ لِأنَّ حُـروفَ التَّضْعِيفِ يَلْحَقُها الْإبْدالُ﴾ و تنها به این علت است که مضاعف به معتلّات الحاق شده است که به حروف تضعیف، ابدال لاحق می‌شود ﴿كَقَوْلِهِمْ: أَمْلَيْتُ بِمَعْنى أَمْلَلْتُ﴾ همانند قول عرب که به جای «أمْلَيتُ» می‌گویند «أمْلَلْتُ» ﴿وَ الْحَذْفُ كَقَوْلِهِمْ: مَسْتُ وَ ظِلْتُ بِفَتْحِ الْفاءِ وَ كَسْرِها وَ أَحَسْتُ﴾ و به این علت که به حروف تضعیف، حذف لاحق می‌شود مانند قول عرب که می‌گویند: «مِسْتُ» و «ظِلْتُ» با کسر و فتح فاءالفعل و مثل أحَسْتُ.

(شرح) این عبارت «و إنّما أُلحق المضاعف بالمعتلّات» جواب سؤال مقدر است و سؤال این است که چرا مضاعف به معتلّات الحاق شده و غیر سالم به حساب آمده است در حالی که حروف آن صحیح هستند نه عله؟! و مصنف در جواب این سؤال فرمود: دلیل الحاق مضاعف به معتلّات دو چیز است؛ یعنی مضاعف در دو چیز شبیه معتلّات است: اول اینکه همانگونه که به جای حروف عله حرف دیگری آورده می‌شود مانند صَوَنَ و بَيَعَ که صانَ و باعَ خواهند شد در حروف تضعیف هم این عمل اجرا خواهد شد؛ یعنی به جای حرف همجنس حرف دیگری آورده می‌شود، مانند أمْلَيْتُ (بر او خواندم) به جای أمللت؛ یعنی به جای لام دوم یاء آورده شده

است و دَهْدَيْتُ به جای دَهْدَهْتُ (غلتانیدم) که اولی مثال ثلاثی مزیدٌ فیه و دومی مثال رباعی مجرد است.

بدانکه حروفی که به جای حروف دیگر آورده می‌شود با ابدال و جایگزین کردنِ شایع، عبارتند: از چهارده حرف «أَنْصِتْ يَوْمَ جَدٌّ طاهٍ زَلَّ!»؛ (در روزی که جد طاها لغزید ساکت شو!) البته این در صورتی است که این ابدال و جایگزین کردن، برای غیر ادغام باشد؛ زیرا اگر برای ادغام باشد تمام حروف هجاء جایگزین حروف دیگر خواهند شد؛ جز چهار حرف الف، راء، شین و فاء. و نیز بدانکه در مضاعف، تنها حرفِ یاء جایگزین حرف تکراری دوم خواهد شد، مانند دو مثال سابق «أمليت» و «دَهْدَيتُ» که در اصل أمللت و دهدهت بوده‌اند.

ممکن است اعتراض وارد شود که چگونه ادعا می‌شود که در مضاعف تنها حرف یاء جایگزین حرف همجنس دوم می‌شود در حالی که در کلمه‌ی «اُمْدُدْ» و «يَمْدُدْن» بعد از ابدال می‌گویند : اُمْدُو و يَمْدُونَ؛ یعنی به جای حرف همجنس دوم واو آورده شده است نه یاء و نیز در کلمه‌ی «تَقَضَّضَ» بعد از ابدال می‌گویند: «تَقَضّیٰ»؛ یعنی به جای حرف تکراری دوم، الف را آورده‌اند! در جواب می‌گوییم: واو دو کلمه‌ی اول یاء بوده است؛ یعنی به جای دال دوم یائی آورده شده و سپس یاء ساکنِ ماقبل مضموم به واو قلب گردیده است و الف کلمه‌ی «تَقَضّیٰ» یاء بوده؛ یعنی به جای ضاد دوم یائی آورده و سپس یاء متحرک ماقبل مفتوح را به الف قلب کرده‌اند، همانگونه که این دو قاعده (قلب واو به یاء و قلب یاء به الف) در معتلّ‌اللام بیان شده است.

گفتیم: مضاعف از دو جهت شبیه معتلّات است: یکی ابدال که بیان آن گذشت و دومی حذف؛ یعنی دلیل دوم برای الحاق مضاعف به معتلّات حذف حرف است؛ یعنی همانگونه که در معتلّات در بعضی مواقع حرف عله حذف می‌شود در مضاعف هم در بعضی مواقع حرف تضعیف حذف خواهد شد، مانند:

وَ الْمُضاعَفُ يَلْحَقُهُ الإدْغامُ وَ هُوَ أنْ تُسْكِنَ الْأوَّلَ وَتُدْرِجَ فِي الثّاني وَ يُسَمَّى الأوَّلُ مُدْغَماً وَ الثّاني مُدْغَماً فِيهِ

«مَسْتُ» و «ظَلْتُ» با فتحه و کسره‌ی فاءالفعل هر دوی آن‌ها که مثال مضاعف ثلاثی مجرد هستند. در اصل مَسِسْتُ و ظَلِلْتُ بوده‌اند از باب چهارم حرکت سین اول و لام اول حذف شد. مَسْت و ظَلت شدند بر وزن فَلْتُ. و بعضی هم گفته‌اند: سین و لام دوم حذف شده‌اند؛ پس وزن آن‌ها فَعْتُ می‌باشد. و فتحه‌ی فاءالفعل لغت اصلی است و کسره‌ی فاءالفعل اینگونه به دست می‌آید: بعد از حذف حرکت فاءالفعل کسره‌ی سین و لام اول به فاءالفعل داده می‌شود و سپس یکی از دو سین و دو لام موجود حذف می شوند. و در قرآن هم این حذف آمده است: «فَظَلْتُمْ تَفَكَّهُونَ» (واقعه/۶۵) و نیز «ظَلْتَ عَلَيْهِ» (طه/۹۷) که بعضی از قراء با کسره‌ی ظاء آن‌ها را قراءت کرده‌اند. أَحَسْتُ، مثال مضاعف ثلاثی مزیدٌ فیه است. در اصل أَحْسَسْتُ بوده است از باب افعال، حرکت سین اول به فاءالفعل داده و سپس یکی از دو سین موجود حذف شد.

این دو امر مذکور، دلیل الحاق مضاعف به معتلّات است. و مصنف در توضیح قواعد دیگر مضاعف می‌فرماید: ﴿وَ الْمُضاعَفُ يَلْحَقُهُ الإدْغامُ﴾ و ادغام به مضاعف لاحق می‌شود ﴿وَ هُوَ أَنْ تُسْكِنَ الْأَوَّلَ وَتُدْرِجَ فِي الثّاني﴾ و ادغام آن است که حرف اول را ساکن و در حرف دوم درج کنی ﴿وَ يُسَمَّى الْأَوَّلُ مُدْغَماً وَ الثّاني مُدْغَماً فِيهِ﴾ و حرف اول، مدغم و دومی مدغمٌ فیه نامیده می‌شود.

(شرح) ادغام به مضاعف لاحق می‌شود. و ادغام (با سکون دال و تشدید آن) در لغت، به معنای مخفی کردن و داخل کردن است و در اصطلاح علمای صرف عبارت است از ساکن کردن حرف اول از دو حرف همجنس و درج کردن آن در حرف دوم که اولی را مدغم و دومی را مدغمٌ فیه نامیده‌اند.

بدانکه سه چیز به مضاعف لاحق می‌شود: ادغام، ابدال و حذف. و در تخفیف مضاعف، ادغام اصل است و تا حین امکان آن ابدال و حذف صورت نمی گیرند.

وَ ذٰلِكَ واجِبٌ فِي نَحْوِ مَدَّ يَمُدُّ وَ أَعَدَّ يُعِدُّ وَ انْقَدَّ يَنْقَدُّ و اعْتَدَّ يَعْتَدُّ وَ اسْوَدَّ يَسْوَدُّ وَ اسْوادَّ يَسْوادُّ وَ اسْتَعَدَّ يَسْتَعِدُّ وَ اطْمَأَنَّ يَطْمَئِنُّ وَ تَمادَّ يَتَمادُّ، وَكَذا هٰذِهِ الْأَفْعالُ إذا بَنَيْتَها لِلْمَفْعُولِ نَحْوُ مُدَّ يُمَدُّ وَ أُعِدَّ يُعَدُّ وَ انْقُدَّ يُنْقَدُّ، وَ كَذا نَظائِرُها، وَ فِي نَحْوِ مَدٍّ مَصْدَراً، وَ كَذٰلِكَ إذَا اتَّصَلَ بِالْفِعْلِ أَلِفُ الضَّمِيرِ أَوْ واوُهُ أَوْ ياؤُهُ نَحْوُ مُدّا مُدُّو مُدِّي

کلمه‌ی «ادغام» با سکون دال مصدر باب افعال و با تشدید آن مصدر باب افتعال است که در اصل ادتغام بوده و چون فاءالفعلش دال بود تاء به دال قلب شد و در دال ادغام گردید. و هر دو صیغه به یک معنا می‌باشند.

ادغام سه نوع است: واجب، ممتنع و جایز. و مصنف در توضیح هر سه نوع آن می‌فرماید: ﴿وَ ذٰلِكَ واجِبٌ فِي نَحْوِ مَدَّ يَمُدُّ وَ أَعَدَّ يُعِدُّ وَ انْقَدَّ يَنْقَدُّ و اعْتَدَّ يَعْتَدُّ وَ اسْوَدَّ يَسْوَدُّ وَ اسْوادَّ يَسْوادُّ وَ اسْتَعَدَّ يَسْتَعِدُّ وَ اطْمَأَنَّ يَطْمَئِنُّ وَ تَمادَّ يَتَمادُّ﴾ و ادغام در این مثال‌ها واجب است: مَدَّ يَمُدُّ تا تَمادَّ يَتَمادُّ

﴿وَكَذا هٰذِهِ الْأَفْعالُ إذا بَنَيْتَها لِلْمَفْعُولِ نَحْوُ مُدَّ يُمَدُّ وَ أُعِدَّ يُعَدُّ وَ انْقُدَّ يُنْقَدُّ، وَ كَذا نَظائِرُها﴾ و هرگاه این فعل‌های مذکور را برای مفعول بنا کنی در آن صورت هم ادغام در آن‌ها واجب خواهد بود، مانند مُدَّ يُمَدُّ و أُعِدَّ يُعَدُّ و انْقُدَّ يُنْقَدُّ و نمونه‌های این‌ها ﴿وَ فِي نَحْوِ مَدٍّ مَصْدَراً﴾ و در مثال «مَدٍّ» که مصدر باشد ﴿وَ كَذٰلِكَ إذَا اتَّصَلَ بِالْفِعْلِ أَلِفُ الضَّمِيرِ أَوْ واوُهُ أَوْ ياؤُهُ نَحْوُ مُدّا مُدُّو مُدِّي﴾ همچنین ادغام واجب است در صورتی که به این افعال الف یا واو و یا یاء ضمیر متصل شود مانند: مُدّا، مُدُّوا، مُدِّي

(شرح) ادغام در صیغه‌ی اول فعل ماضی و مضارع مضاعفِ ابواب ذَیل واجب است: باب اول: مَدَّ يَمُدُّ، باب افعال: أَعَدَّ يُعِدُّ، انفعال إِنْقَدَّ يَنْقَدُّ، افتعال: إِعْتَدَّ يَعْتَدُّ، تفاعل: تَمادَّ يَتَمادُّ و استفعال: إِسْتَعَدَّ يَسْتَعِدُّ. و نیز در صیغه‌هایی که حرف آخر آن‌ها مشدد است و مضاعف اصطلاحی نیستند که عبارتند از: باب إِفْعِلال مانند

وَ مُمْتَنِعٌ فِي نَحْوِ مَدَدْتُ وَ مَدَدْنا وَ مَدَدْنَ إلىٰ مَدَدْتُنَّ وَ يَمدُدْنَ وَ تَمْدُدْنَ و أُمْدُدْنَ وَ لاتَمْدُدْنَ

اِسْوَدَّ يَسْوَدُّ، افعيلال مثل اِسْوادَّ يَسْوادُّ و باب افعلال مانند اِطْمَأَنَّ يَطْمَئِنُّ. همچنین ادغام در مجهول این صیغه‌ها واجب است؛ یعنی از مُدَّ يُمَدُّ تا آخر صیغه‌های مذکور. و چون در پایان این بحث، مثال‌ها نوشته شده‌اند در اینجا آن‌ها را ذکر نمی‌کنیم.

و نیز ادغام در مصدری که بر وزن فَعْلٌ باشد مانند مَدٌّ واجب می‌باشد. و همچنین در صورتی که الف یا واو و یا یاء ضمیر به فعل متصل شود ادغام واجب خواهد بود و بدیهی است الف و واو ضمیر به فعل ماضی و مضارع و امر اعم از معلوم و مجهول، مجرد و مزیدٌ فیه لاحق می‌شوند مانند مَدّا (ماضی معلوم)، مُدّا (ماضی مجهول و امر)، يَمُدّانِ (مضارع معلوم)، يُمَدّانِ (مضارع مجهول) و واضح است الف در صیغه‌های مثنیٰ و واو در صیغه‌های جمع است؛ زیرا الف، ضمیر فاعلی مثنیٰ و واو، ضمیر فاعلی جمع مذکر است. و یاء ضمیر به فعل مضارع (مفرد مؤنث مخاطب) و امر (مفرد مؤنث مخاطب) لاحق می‌شود مانند تَمُدِّينَ (مضارع معلوم)، تُمَدِّينَ (مضارع مجهول)، و مُدِّي (امر).

دلیل وجوب ادغام در تمام مثال‌های مذکور، متحرک بودن همجنس دوم و نبودن مانع ادغام است؛ زیرا قاعده‌ی کلی برای وجوب ادغام فاصله نبودن در میان دو حرف همجنس و نبودن آن‌ها در دو کلمه و نبودن الحاق و التباس است؛ یعنی اگر یکی از چهار چیز مذکور، در کلمه موجود بود ادغام صورت نمی‌گیرد مانند زَلْزَلَ، فِي يُوسُفَ، جَلْبَبَ و سُرُرٌ که اگر در جلبب ادغام صورت بگیرد از وزن دَحْرَجَ خارج می‌شود و در سُرُر که جمع سریر است اگر ادغام انجام شود شبیه مصدر سَرَّ يَسُرُّ خواهد شد.

گفتیم: ادغام سه نوع است: نوع اول که ادغام واجب بود گذشت و مصنف در بیان نوع دوم آن که ممتنع است می‌فرماید: «وَ مُمْتَنِعٌ فِي نَحْوِ مَدَدْتُ وَ مَدَدْنا

وَ جائِزٌ إذا دَخَلَ الْجازِمُ عَلى فِعْلِ الْواحِدِ، فَإِنْ كانَ مَكْسُورَ الْعَيْنِ كَيَفِرُّ أَوْ مَفْتُوحَهُ كَيَعَضُّ فَتَقُولُ: لَمْ يَفِرِّ وَ لَمْ يَعَضِّ بِكَسْرِ اللّامِ وَ فَتْحِها و لَمْ يَفْرِرْ و لَمْ يَعْضَضْ بِالْفَكّ

وَ مَدَدْنَ إلىٰ مَدَدْتُنَّ وَ يَمْدُدْنَ وَ تَمْدُدْنَ و اُمْدُدْنَ وَ لا تَمْدُدْنَ» و ادغام در این مثال‌ها ممتنع است: مَدَدْتُ تا لا تَمْدُدْنَ.

(شرح) در هر سه قسم فعل؛ یعنی ماضی و مضارع (فرقی نیست معلوم باشند یا مجهول، مجرد باشند و یا مزیدٌ فیه) در چند صیغه‌ی آن‌ها و در فعل امر در یک صیغه‌ی آن ادغام ممتنع است که در یک عبارت می‌توان گفت: هر صیغه‌ای که ضمیر فاعلی بارزِ متحرک به آن متصل شود ادغام در آن صیغه ممتنع و ناممکن است؛ زیرا این ضمیر، مقتضی سکون ما قلبش است و ماقبلش عبارت از حرف همجنس دوم است و همانگونه که به تازگی گذشت یکی از شرایط ادغام، متحرک بودن حرف همجنس دوم می‌باشد. و مثال‌هایی که ادغام در آن‌ها ممتنع است در فعل ماضی عبارتند از نه صیغه: از جمع مؤنث غائب تا متکلم مع الغیر؛ یعنی نه صیغه‌ی آخر: مَدَدْنَ، مَدَدْتَ،مَدَدْتُما، مَدَدْتُمْ، مَدَدْتِ، مَدَدْتُما، مَدَدْتُنَّ، مَدَدْتُ و مَدَدْنا. و مجهول آن‌ها هم همانند این‌هاست.

و در فعل مضارع عبارتند از: دو صیغه‌ی جمع مؤنث مانند: يَمْدُدْنَ و تَمْدُدْنَ. و مجهولشان هم اینگونه است.

و در فعل امر، عبارت است از صیغه‌ی جمع مؤنث، مثل اُمْدُدْنَ.

مصنف در توضیح قسم سوم ادغام که جایز است می‌فرماید:«وَ جائِزٌ إذا دَخَلَ الْجازِمُ عَلى فِعْلِ الْواحِدِ» و اگر [عامل] جازم بر فعل واحد (مفرد) داخل شود ادغام جایز خواهد بود «فَإِنْ كانَ مَكْسُورَ الْعَيْنِ كَيَفِرُّ أَوْ مَفْتُوحَهُ كَيَعَضُّ» بعد اگر آن فعل، مکسور العین بود مانند يَفِرُّ یا مفتوح العین بود مانند يَعَضُّ «فَتَقُولُ: لَمْ يَفِرِّ وَ لَمْ يَعَضِّ بِكَسْرِ اللّامِ وَ فَتْحِها» می‌گویی: لم يَفِرَّ وَ لم يَعَضَّ با کسره و

وَ هٰكَذا حُكْمُ يَقْشَعِرُّ وَ يَحْمَرُّ و يَحْمارُّ، وَ إنْ كانَ الْعَيْنُ مِنْهُ مَضْمُوماً فَيَجُوزُ الْحَرَكاتُ الثَّلاثُ مَعَ الْإدْغامِ، وَ فكُّهُ فتقُولُ: لَمْ يَمُدٍّ بِحَرَكاتِ الدّالِ وَ لَمْ يَمْدُدْ بِفَكِّ الْإدْغامِ، وَ هٰكذا حُكْمُ الْأمْرِ فتقُولُ: فَرِّ وَعَضَّ بِكَسْرِ اللّامِ و فَتْحِها وَ افرِرْ وَ اعْضَضْ، وَ مُدٍّ بِحَرَكاتِ الدّالِ وَ اُمْدُدْ

فتحه‌ی لام‌الفعل ﴿و لَمْ يَفْرِرْ و لَمْ يَعْضَضْ بِالْفَكِّ﴾ و لَمْ يَفرِرْ و لَمْ يَعْضَضْ با فک ادغام ﴿وَ هٰكَذا حُكْمُ يَقْشَعِرُّ وَ يَحْمَرُّ و يَحْمارُّ﴾ و حکم يقشعرّ و يحمرّ و يحمارّ همانند حکم يفرّ و يعضّ است ﴿وَ إنْ كانَ الْعَيْنُ مِنْهُ مَضْمُوماً﴾ و اگر عين‌الفعل آن فعلِ مجزومِ مفرد، مضموم بود ﴿فَيَجُوزُ الْحَرَكاتُ الثَّلاثُ مَعَ الْإدْغامِ وَ فكُّهُ﴾ حرکات سه گانه همراه ادغام و نيز فک ادغام جايز خواهد بود ﴿فَتقُولُ: لَمْ يَمُدٍّ بِحَرَكاتِ الدّالِ وَ لَمْ يَمْدُدْ بِفَكِّ الْإدْغامِ﴾؛ پس می‌گويی: لَمْ يَمُدٍّ با حرکات دال و لَم يَمْدُدْ با فک ادغام. ﴿وَ هٰكذا حُكْمُ الْأمْرِ﴾ و حکم امر همانند مضارع مجزوم است ﴿فَتَقُولُ: فَرِّ وَعَضَّ بِكَسْرِ اللّامِ وَ فَتْحِها وَ افرِرْ وَ اعْضَضْ﴾؛ پس می‌گويی: فَرِّ و عَضِّ با کسره و فتحه‌ی لام‌الفعل و اِفْرِرْ و اِعْضَضْ با فک ادغام ﴿وَ مُدٍّ بِحَرَكاتِ الدّالِ وَ اُمْدُدْ﴾ و مُدّ با حرکات دال و اُمْدُدْ با فک ادغام.

(شرح) قسم سوم از سه قسم ادغام، ادغام جايز است؛ يعنی نه واجب است و نه ممتنع؛ پس می‌توان ادغام کرد و می‌توان ادغام را انجام نداد. و ادغام جايز در صورتی است که يکی از پانزده عامل جازم - که در بحث حالت جزم مضارع بيان شده‌اند - بر فعل مضارع مفرد داخل شود. و همانگونه که چند بار بيان شد: منظور از مضارعِ مفرد، صيغه‌هايی است که از ضمير خالی هستند؛ يعنی صيغه‌هايی که در حالت رفع ضمه دارند و عبارتند از: يَفْعَلُ، تَفْعَلُ، أفْعَلُ و نَفْعَلُ که در واقع تَفْعَلُ دو صيغه است: مفرد مؤنث غائب و مفرد مذکر مخاطب؛ بعد اگر اين مضارع مفردی که عامل جازم بر آن داخل شده است مکسور العين بود مانند يَفِرُّ يا مفتوح العين بود مانند يَعَضُّ (يَفِرُّ در اصل يَفْرِرُ است از باب دوم و يَعَضُّ در اصل يَعْضَضُ است از

....

باب چهارم در هر دو صیغه حرکت عین‌الفعل به فاءالفعل داده شده و عین‌الفعل در لام‌الفعل ادغام گردیده است) می‌گویی: لم یَفِرِّ با کسره و فتحه‌ی لام‌الفعل. قبل از دخول جازم یَفِرُّ بود عامل جازم را بر آن داخل کردیم لام‌الفعل را مجزوم کرد در بین عین‌الفعل و لام‌الفعل (هر دو راء) التقاء ساکنین رخ داد لام‌الفعل را با کسره تحریک کردیم؛ زیرا اصل، در تحریک ساکن کسره است یا با پیروی از حرکت عین‌الفعل لام‌الفعل را با کسره تحریک خواهیم کرد. و فتحه‌ی لام‌الفعل به خاطر سبک بودن فتحه است. و در یَعَضُّ می‌گویی: لم یَعَضِّ با کسره و فتحه‌ی لام‌الفعل. قبل از دخول جازم یَعَضُّ بود عامل جازم را بر آن وارد کردیم لام‌الفعل را مجزوم کرد در بین عین‌الفعل و لام‌الفعل (هر دو ضاد) التقاء ساکنین رخ داد لام‌الفعل را با کسره تحریک کردیم؛ زیرا اصل، در تحریک ساکن کسره است. و تحریک لام‌الفعل با فتحه به خاطر پیروی از حرکت عین‌الفعل و یا سبک بودن فتحه است. و در حالت فک ادغام این دو صیغه می‌گویی: لَمْ یَفْرِرْ مانند لم یَضْرِبْ و لم یَعْضَضْ مانند لم یَعْلَمْ. و فک ادغام لغت اهل حجاز است و در قرآن مجید صیغه‌های مجزوم مفرد با فک ادغام آمده‌اند؛ زیرا قرآن با لغت اهل حجاز نازل شده است، مثل «و لا تَمْنُنْ» و «و مَنْ یَرْتَدِدْ». و ابدال و حذفِ حرف تضعیف، تنها بر لغت حجاز خواهد بود؛ یعنی در حالت فک ادغام، ابدال و حذف صورت می‌گیرند نه در حالت ادغام که لغت قبیله‌ی تمیم است.

حکم یَقشعِرُّ و یَحْمَرُّ و یَحْمارُّ حکم یَفِرُّ و یَعَضُّ است؛ یعنی همانگونه که در یَفِرُّ و یَعَضُّ بعد از دخول جازم کسره و فتحه‌ی لام‌الفعل درست بود در سه کلمه‌ی مذکور هم بعد از دخول جازم کسره و فتحه‌ی حرف آخر درست خواهد بود؛ پس می‌گویی: لم یَقشعِرِّ و لم یَحمَرِّ و لم یَحمارِّ با کسره و فتحه‌ی حرف آخر. بعد از داخل کردن عامل جازم بر آن‌ها در بین دو حرف آخرشان التقاء ساکنین رخ داد حرف همجنس دوم را با کسره تحریک کردیم؛ زیرا اصل در تحریک ساکن کسره

است و یا با پیروزی از حرکت همجنس اول؛ زیرا قبل از ادغام یَقْشَعْرِرُ و یَحْمَرِرُ و یَحْمارِرُ بوده‌اند. و تحریک حرف آخر با فتحه به علت سبک بودن فتحه است. و همچنین در حالت فک ادغام همانند یَفِرُّ خواهند بود؛ یعنی همانطوری که در یفرّ بعد از وارد کردن عامل جازم فک ادغام درست بود در این سه کلمه هم بعد از ادخال جازم فک ادغام جایز است؛ پس می‌گویی: لم یَقْشعرِرْ و لم یَحْمَرِرْ و لم یَحْمارِرْ.

و اگر عین‌الفعل آن فعل (مضارع مفرد مجزوم) مضموم بود در حالت ادغام، در لام‌الفعل حرکات سه گانه (فتحه، کسره و ضمه) درست خواهند بود و فک ادغام هم جایز است؛ پس در کلمه‌ی «یَمُدُّ» که در اصل یَمْدُدُ بوده است همانند یَنْصُرُ، بعد از دخول عامل جازم می‌گویی: لم یَمُدَّ با کسره و فتحه و ضمه‌ی لام‌الفعل. قبل از دخول عامل جازم یَمُدُّ بود عامل جازم را بر آن داخل کردیم لام‌الفعل را مجزوم کرد در بین عین‌الفعل و لام‌الفعل (هر دو دال) التقاء ساکنین رخ داد لام‌الفعل را با کسره تحریک کردیم؛ زیرا اصل، در تحریک ساکن کسره است با فتحه تحریک کردیم؛ زیرا فتحه سبک است و جواز ضمه با پیروی از ضمه‌ی عین‌الفعل است. و در حالت فک ادغام می‌گویی: لم یَمْدُدْ مانند لم یَنْصُرْ.

حکم امر مخاطب همانند حکم مضارع مجزوم است؛ یعنی همانگونه که در مضارع مجزوم مفرد، ادغام و فک آن درست بود و در صورتی که عین‌الفعل آن، مکسور یا مفتوح می‌بود کسره و فتحه‌ی لام‌الفعل جایز می‌بود و در حالتی که عین‌الفعل مضموم بوده در لام‌الفعل سه حرکتِ کسره و فتحه و ضمه درست می‌بود صیغه‌ی اولِ فعل امر حاضر هم همینگونه خواهد بود؛ ولی در صیغه‌های دیگر، ادغام جایز وجود ندارد؛ بلکه در چهار صیغه‌ی بعد از صیغه‌ی اول، ادغام، واجب و در صیغه‌ی ششم (جمع مؤنث) ادغام، ممتنع است؛ زیرا - همانگونه که قبلاً بیان شد - ادغام در صیغه‌هایی که دارای الف یا واو و یا یاء ضمیر هستند واجب و در صیغه‌هایی که دارای نون جمع مؤنث می‌باشند ممتنع است و به همین علت است

وَ تَقُولُ فِي اسْمِ الْفاعِلِ: مادٌّ مادّان مادُّونَ مادّةٌ مادَّتانِ مادّاتٌ وَ مَوادُّ، وَ الْمَفْعُولِ: مَمْدُودٌ کمَنْصُورٍ

که در فعل مضارع هم تنها در صیغه‌های مفرد، ادغام جایز وجود دارد؛ یعنی در نه صیغه‌ی باقیمانده: در دو جمع مؤنث، ادغام، ممتنع و در افعال خمسه (که در واقع هفت صیغه هستند) ادغام، واجب خواهد بود؛ بنابر این توضیح، در امر حاضرِ تَفِرُّ و تَعَضُّ در حالت ادغام، لام‌الفعل آن‌ها مکسور و مفتوح خواهد بود؛ پس می‌گویی: فَرَّ و عَضِّ با فتحه و کسره‌ی لام‌الفعل هر دوی آن‌ها همانند لَمْ يَفِرِّ و لَمْ يَعَضِّ. و در حالت فک ادغام می‌گویی: اِفْرِرْ و اِعْضَضْ همانند اِضْرِبْ و اِعْلَمْ.

و در امر حاضر تَمُدُّ در حالت ادغام می‌گویی: مُدِّ با کسره و فتحه و ضمه‌ی لام‌الفعل همانند لم يَمُدِّ و در حالت فک ادغام می‌گویی: اُمْدُدْ مانند اُنْصُرْ.

بدانکه این جواز ادغام در مضارع مجزوم مفرد و در صیغه‌ی اول فعل امر حاضر؛ یعنی واجب نبودن و ممتنع نبودن آن، نزد مصنف است؛ یعنی نزد او ادغام و فک آن درست است و گرنه نزد اهل حجاز ادغام در مثال‌های مذکور، ممتنع و نزد اهل تمیم واجب است، همانگونه که بیان این مطلب به تفصیل گذشت. و الحمد لله رب العالمین.

(نکته) فعل مضاعف ثلاثی مجرد از سه بابی که حرکت عین‌الفعل ماضی و مضارع آن‌ها موافق است نمی‌آید؛ یعنی باب سوم و پنجم و ششم؛ بنابراین تنها از باب اول و دوم و چهارم خواهد آمد (ابواب اصلی).

مصنف در توضیح اسم فاعل و مفعول مضاعف از کلمه‌ی مَدَّ يَمُدُّ می‌فرماید: ﴿وَ تَقُولُ فِي اسْمِ الْفاعِلِ: مادٌّ مادّانِ مادُّونَ مادّةٌ مادَّتانِ مادّاتٌ وَ مَوادُّ، وَ الْمَفْعُولِ: مَمْدُودٌ کمَنْصُورٍ﴾ و در اسم فاعل می‌گویی: مادّ تا موادّ، و در اسم مفعول [می‌گویی:] مَمْدُود همانند مَنْصُور.

(شرح) در اسم فاعل مضاعف، ادغام، وجوبی است؛ زیرا دو حرف متماثل در کنار هم قرار گرفته‌اند و مانعی برای ادغام وجود ندارد و التقاء ساکنینی که از این ادغام

....

حاصل می‌شود بر حد خودش است.

مادٌّ، صیغه‌ی مفرد مذکر است (اعم از غائب و مخاطب و متکلم) اصل آن مادِدٌ بود همانند ناصِرٌ، حرکت دال اول حذف و در دال دوم ادغام شد مادٌّ گردید. و ساختن صیغه‌های دیگر آسان است.

و در اسم مفعول مضاعف، ادغام، ممتنع است؛ زیرا واو اسم مفعول در بین دو حرف متماثل فاصله شده است؛ بنابراین همانند غیر مضاعف صرف خواهد شد.

و اینک نمونه‌هایی از صرف افعال مضاعف:

فعل بنافاعل ماضی:

۱. «باب اول» مَدَّ، مَدّا، مَدُّوا، مَدَّتْ، مَدَّتا، مدَدْنَ، مدَدْتَ، مدَدْتُما، مَدَدْتُمْ، مَدَدْتِ، مَدَدْتُما، مددتُنَّ، مددتُ، مددنا.

۲. «افعال» أَعَدَّ، أَعَدّا، أعدُّوا، أعدَّتْ، أعَدَّتا، أعدَدْنَ، أعَدَدْتَ، أعددتما، أعددتم، أعددتِ، أعددتما، أعددتنَّ، أعددتُ، أعددنا.

۳. «انفعال» إنْقَدَّ، إنْقَدّا، انقدُّوا، انقدَّتْ، انقدَّتا، انقدَدْنَ، انقدَدْتَ، انقددتما، انقددتم، انقدَدْتِ، انقددتما، انقددتُنَّ، انقددتُ، انقددنا.

۴. «افتعال» إعْتَدَّ، إعْتَدّا، اعتدُّوا، اعتدَّتْ، اعتدّتا، اعتَدَدْنَ، اعتَدَدْتَ، اعتددتما، اعتددتم، اعتدَدْتِ، اعتددتما، اعتددتُنَّ، اعتدَدْتُ، اعتدَدْنا.

۵. «افعلال» إسْوَدَّ، إسْوَدّا، اسودُّوا، اسودَّتْ، اسودَّتا، اسوَدَدْنَ، اسوَدَدْتَ، اسوَدَدْتما، اسوددتم، اسوددتِ، اسوددتما، اسوددتُنَّ، اسوددتُ، اسوددنا.

۶. «افعیلال» إسْوادَّ، إسْوادّا، اسوادُّوا، اسوادَّتْ، اسوادَّتا، اسوادَدْنَ، اسوادَدْتَ، اسواددتما، اسواددتم، اسواددتِ، اسواددتما، اسوادَدْتُنَّ، اسواددتُ، اسواددنا.

۷. «استفعال» إسْتَعَدَّ، إسْتَعَدّا، استعدُّوا، استعدَّتْ، استعدَّتا، استعدَدْنَ، استعدَدْتَ، استعددتما، استعددتم، استعدَدْتِ، استعددتما، استعددتنَّ، استعدَدْتُ، استعددنا.

....

==

۸. «افعلّال» اِطْمَاَنَّ، اِطْمَاَنّا، اطمأنُّوا، اطمأنَّتْ، اطمأنَّتا، اطمأنَنَّ، اطمأنَنْتَ، اطمأنَنْتُما، اطمأننتم، اطمأننتِ، اطمأننتما، اطمأننتنَّ، اطمأننتُ، اطمأنَنّا.

۹. «تفاعل» تَمادَّ، تَمادّا، تمادُّوا، تمادَّتْ، تمادَّتا، تمادَدْنَ، تمادَدْتَ،تماددتما، تماددتم، تمادَدْتِ، تماددتما، تماددتُنَّ، تمادَدْتُ، تمادَدْنا.

(نکته) باب اول، افعال، انفعال، افتعال، استفعال و تفاعل، مضاعف اصطلاحی هستند؛ زیرا عین‌الفعل و لام‌الفعلشان همجنس هستند؛ ولی باب افعلال، افعیلال و افعلّال مضاعف غیر اصطلاحی می‌باشند؛ زیرا دو حرف همجنسشان عین‌الفعل و لام‌الفعل نیستند؛ بلکه لام‌الفعل و حرف زائد می‌باشند.

فعل بنامفعول ماضی:

مُدَّ، مُدّا، مُدُّوا، مُدَّتْ، مُدَّتا، مُدِدْنَ، مُدِدْتَ، مُدِدْتُما، مُدِدْتم، مُدِدْتِ، مددتما، مدِدْتُنَّ، مُدِدْتُ، مددنا.

أُعِدَّ، أُعِدّا، أُعِدُّوا، أُعِدَّتْ، أُعِدَّتا، أُعْدِدْنَ، أُعْدِدْتَ، أُعْدِدْتما، أُعددتم، أُعْدِدْتِ، أُعددتما، أُعددتنَّ، أُعددتُ، أُعددنا.

أُنْقُدَّبِهِ، اُنْقُدَّبِهِما، اُنْقُدَّبِهِمْ، بِها، بِهِما، بِهِنَّ، بِكَ، بِكُما، بكُنَّ، بِي، بِنا.

أُعْتُدّ، أُعْتُدّا، أُعْتُدُّوا، أُعْتُدَّتْ، أُعْتُدَّتا، أُعْتُدِدْنَ، أُعْتُدِدْتَ، أُعْتُدِدْتُما، أُعْتُدِدْتُمْ، أُعْتُدِدْتِ، أُعْتُدِدْتُما، أُعْتُدِدْتُنَّ،أُعْتُدِدْتُ، أُعْتُدِدْنا.

أُسْوُدَّبه، أُسْوُدَّبهما، أُسْوُدَّبهم... تا آخر.

أُسْوُودَّبه، أُسْوُودَّبهما، أُسوُودَّ بهم... تا آخر.

أُسْتُعِدَّبه، أُسْتُعِدَّبهما، أُسْتُعِدَّبهم... تا آخر.

أُطْمُئِنَّ به، أُطْمُئِنَّ بهما، أُطْمُئِنَّ بهم... تا آخر.

تُمُودَّ، تُمُودّا، تُمُودُّوا، تُمُودَّتْ.... تا آخر.

(یادآوری) در بحث فعل ماضی مجهول گفتیم: از فعل لازم، مجهول ساخته نمی‌شود مگر اینکه ابتدا آن را متعدی کنیم و چون فعل‌های اِنْقَدَّ، اِسْوَدَّ، اسوادَّ،

....

اِسْتَعَدَّ و اِطْمَاَنَّ لازم هستند ابتدا آن‌هارا با جارّ و مجرور متعدی کرده و سپس از آن‌ها فعل مجهول ساخته‌ایم. و در دو فعل اِسْوادَّ و تَمادَّ چون ماقبل الف مضموم گردید الف به واو تبدیل شد.

فعل مضارع مأمور با لام:

لِيَمْدُدْ (لِيَمُدَّ با حرکات سه گانه‌ی دال) لِيَمُدّا، لِيَمُدُّوا، لِتَمْدُدْ (لِتَمُدَّ با حرکات سه گانه‌ی دال) لِتَمُدّا، لِيَمْدُدْنَ، لِأَمْدُدْ (لِأَمُدَّ)، لِنمْدُدْ (لِنَمُدَّ).

لِيُعْدِدْ (لِيُعِدَّ با فتحه و کسره‌ی دال)، لِيُعِدّا، لِيُعِدُّوا، لِتُعْدِدْ (لِتُعِدَّ بافتحه و کسره‌ی دال)، لِتُعِدّا، لِيُعْدِدْنَ، لِأُعْدِدْ (لِأُعِدَّ)، لِنُعْدِدْ (لِنُعِدَّ).

هفت صیغه‌ی باقیمانده همانند باب افعال است.

فعل امر حاضر:

اُمْدُدْ (مُدَّ با حرکات سه گانه‌ی دال)، مُدّا، مُدُّوا، مُدِّي، مُدّا، اُمْدُدْنَ.

أَعْدِدْ (أَعِدَّ با فتحه و کسره‌ی دال)، أَعِدّا، أَعِدُّوا، أَعِدِّي، أَعِدّا، أَعْدِدْنَ.

هفت صیغه‌ی دیگر همانند باب افعال صرف خواهند شد.

(یادآوری) همانگونه که مشاهده می‌کنی ادغام و فک آن تنها در صیغه‌های مفرد (چه مضارع و چه امر) درست است و در افعال خمسه ادغام، واجب و در جمع‌های مؤنث ممتنع است.

در اینجا قسم اول از سه قسم غیر سالم؛ یعنی مضاعف به پایان می‌رسد و مصنف در توضیح قسم دوم آن می‌فرماید:

به این پرسش‌ها پاسخ دهید!

۱. مضاعف ثلاثی و رباعی را تعریف کنید!
۲. چرا مضاعف در کنار معتلّات بیان شده است؟
۳. ادغام را تعریف کنید!

....

۴. در چه صیغه‌هایی ادغام واجب است؟
۵. در چه صیغه‌هایی ادغام ممتنع است؟
۶. در چه صیغه‌هایی ادغام جایز است؟
۷. دلیل صحت فتحه وکسره و ضمه‌ی لام‌الفعل در لَمْ یَمُدَّ چیست؟

فَصْلٌ، اَلْمُعْتَلُّ وَ هُوَ ماكانَ أَحَدُ أُصُولِهِ حَرْفَ عِلَّةٍ، وَ هِيَ الْواوُ وَ الْأَلِفُ وَ الْياءُ، وَ تُسَمّىٰ حُرُوفَ الْمَدِّ وَ اللِّينِ، وَ الْأَلِفُ حِينَئِذٍ تَكُونُ مُنْقَلِبَةً عَنْ واوٍ أَوْ ياءٍ

﴿فَصْلٌ، اَلْمُعْتَلُّ وَ هُوَ ماكانَ أَحَدُ أُصُولِهِ حَرْفَ عِلَّةٍ﴾ فصل، [در بیان معتلّ] معتلّ، کلمه‌ای است که یکی از حروف اصلی‌اش حرف عله است ﴿وَ هِيَ الْواوُ وَ الْأَلِفُ وَ الْياءُ﴾ و حروف عله عبارتند از: واو، الف و یاء ﴿وَ تُسَمّىٰ حُرُوفَ الْمَدِّ وَ اللِّينِ﴾ و حروف علّه، حروف مد و لین نامیده می‌شوند ﴿وَ الْأَلِفُ حِينَئِذٍ تَكُونُ مُنْقَلِبَةً عَنْ واوٍ أَوْ ياءٍ﴾ و الف، در این موقع، منقلب از واو یا یاء است.

(شرح) معتلّ، اسم فاعل باب افتعال است؛ یعنی از کلماتی است که اسم فاعل و مفعول آن‌ها در لفظ مساوی هستند. در لغت به معنای بیمار است و در اصطلاح علمای صرف عبارت است از کلمه‌ای که حداقل، یکی از حروف اصلی‌اش حرف عله باشد؛ پس اگر کلمه‌ای دو حرف یا سه حرف اصلی‌اش حرف عله بود آن کلمه هم معتلّ نامیده می‌شود؛ بنابراین منظور مصنف از عبارت «ما كانَ أَحَدُ أُصُولِهِ حَرْفِ عِلَّةٍ» حداقل است؛ یعنی اگر کلمه‌ای تنها یک حرفش حرف عله باشد معتلّ خواهد بود؛ بنابراین اگر بیشتر از یک حرفش هم حرف عله باشد معتلّ است و حروف عله عبارتند از: «الف»، «واو» و «یاء».

گفتیم: معتلّ کلمه‌ای است که یکی از حروف اصلی‌اش حرف عله است؛ پس اگر در کلمه‌ای حرف عله موجود بود ولی آن حرف یکی از حروف اصلی نبود؛ یعنی فاءالفعل یا عین‌الفعل و یا لام‌الفعل نبود؛ بلکه از حروف زائد بود چنین کلمه‌ای معتلّ به حساب نمی‌آید مانند إِعْشَوْشَبَ و قاتَلَ. و اگر در اصل کلمه حرف عله موجود باشد معتلّ است؛ هر چند که حرف عله محذوف باشد مانند قُلْ و بِعْ که ریشه‌ی آن‌ها قَوْل و بَيْع است.

....

مصنف فرمود: حروف عله را حروف مد و لین هم نامیده‌اند و در میان عله و مد و لین تفاوتی قائل نشد. این قول، مذهب بعضی از علما و مرجوح است و مذهب راجح، در میان آن‌ها تفاوت قائل است با این تفصیل: واو و یاء اگر متحرک باشند تنها حرف عله نامیده می‌شوند نه لین و مد. و اگر ساکن باشند لین هم نامیده می‌شوند فرقی نیست ماقبل واو، مضموم باشد، یا مفتوح و ماقبل یاء مکسور باشد یا مفتوح. و اگر ساکن بودند و ماقبلشان حرکت مجانس داشت؛ یعنی ماقبل واو، مضموم و ماقبل یاء، مکسور بود حرف مد هم نامیده می‌شوند؛ یعنی همانگونه که عله و لین نامیده می‌شوند. و به عبارت دیگر می‌توان گفت: واو و یاء، بدون شرط حرف عله هستند؛ یعنی متحرک باشند یا ساکن و در حالت ساکن بودن، ماقبلشان حرکت مجانس داشته باشد یا نه. و با شرط ساکن بودنشان حرف لین هستند؛ یعنی فرقی نمی‌کند ماقبلشان حرکت مجانس داشته باشد یا فتحه. و با دو شرط حرف مد هستند: اول اینکه ساکن باشند و دوم اینکه ماقبلشان حرکت مجانس داشته باشد؛ یعنی ماقبل واو ضمه و ماقبل یاء کسره؛ بنابراین هر مدی لین و هر لینی عله است؛ یعنی عله از لین عام‌تر و لین از مد عام‌تر است؛ پس در صورت متحرک بودنشان، تنها حرف عله هستند و در صورت ساکن بودنشان حرف عله و لین و در صورت ساکن بودن و متحرک بودنِ ماقبلشان با حرکت مجانس، مد و لین و عله هستند.

این توضیح، تنها در مورد واو و یاء صدق می‌کند؛ یعنی الف، دارای سه حالت مذکور نخواهد بود؛ زیرا همیشه ساکن و ماقبلش مفتوح است؛ پس همیشه حرف مد خواهد بود و گفتیم: مد باشد لین هم هست و لین باشد عله هم هست. و معنی این عبارت «و الألفُ حینئذٍ تکون منقلبةً عن واوٍ أو یاءٍ» این است که الف در این موقع؛ یعنی در موقعی که یکی از حروف اصلی کلمه باشد از واو و یاء گرفته شده است؛ یعنی الفی که یکی از حروف اصلی است در اصل، واو و یا یاء بوده است مانند قالَ که در اصل قَوَل و باعَ که در اصل بَیَعَ بوده است؛ ولی الفی که یکی از حروف زائد

وَ أَنْواعُهُ سَبْعَةٌ، اَلْأَوَّلُ، اَلْمُعْتَلُّ الْفاءُ، وَ يُقالُ لَهُ الْمِثالُ لِمُماثَلَتِهِ الصَّحِيحَ فِي احْتِمالِ الْحَرَكاتِ، أَمَّا الْواوُ فَتُحْذَفُ مِنَ الْمُضارِعِ الَّذِي يَكُونُ عَلى يَفْعِلُ بِكَسْرِ الْعَيْنِ

است می‌تواند اصلی باشد؛ یعنی از واو و یاء قلب نشده باشد مانند قاتَلَ و تَباعَدَ؛ اما واو و یاء در این مسأله همانند الف نیستند؛ یعنی در صورتی که یکی از حروف اصلی کلمه باشند می‌توانند اصلی باشند مانند یَقُول و یَبِیعُ و یا از یکدیگر قلب شده باشند مثل قِیلَ که در اصل قُوِلَ بوده و بُوَع که در اصل بُیِعَ بوده است. و إن شاء الله تعالی توضیح این قلب کردن در مباحث آتی به تفصیل بیان خواهد شد.

(نکته) الفِ موجود در تمام افعال و در اسماء معرب، یا زائد است و یا منقلب از واو یا یاء؛ اما در اسماء مبنی و در حروف، اصلی است مانند متیٰ (اسم مبنی) و علیٰ (حرف).

مصنف بعد از تعریف معتلّ، در بیان انواع آن فرموده است: ﴿وَ أَنْواعُهُ سَبْعَةٌ﴾ معتلّ دارای هفت نوع است.

(شرح) معتلّ، هفت نوع است؛ زیرا یا یک حرفش حرف عله است و یا بیشتر از یک حرف و معتلّی که یک حرفش حرف عله است آن حرف یا فاءالفعل است یا عین‌الفعل و یا لام‌الفعل و معتلّی که بیشتر از یک حرفش حرف عله است یا دو حرفش حرف عله است و یا هر سه حرف اصلی‌اش و آن نوعی که دو حرفش حرف عله است آن دو حرف یا فاءالفعل و عین‌الفعل هستند یا عین‌الفعل و لام‌الفعل و یا فاءالفعل و لام‌الفعل و معتلّی که هر سه حرف اصلی‌اش حرف عله است یک قسم است و مصنف در توضیح این هفت قسم معتلّ فرموده است:

﴿اَلْأَوَّلُ، اَلْمُعْتَلُّ الْفاءُ﴾ نوع اول، معتلّ‌الفاء است ﴿وَ يُقالُ لَهُ الْمِثالُ﴾ و مثال نامیده می‌شود ﴿لِمُماثَلَتِهِ الصَّحِيحَ فِي احْتِمالِ الْحَرَكاتِ﴾ ؛ زیرا در قبول کردن حرکات همانند صحیح است.

﴿أَمَّا الْواوُ فَتُحْذَفُ مِنَ الْمُضارِعِ الَّذِي يَكُونُ عَلى يَفْعِلُ بِكَسْرِ الْعَيْنِ﴾ واو

وَ مِنْ مَصْدَرِهِ الَّذِي عَلى فِعْلَةٍ وَ تُسْلَمُ فِي سائِرِ تَصارِيفِهِ تَقُولُ: وَعَدَ يَعِدُ عِدَةً وَ وَعْداً، فَهُوَ واعِدٌ، وَ ذاكَ مَوْعُودٌ، وَ عِدْ، و لا تَعِدْ، وَ كذٰلِكَ وَمِقَ يَمِقُ مِقَةً

حذف می‌شود از مضارعی که بر (وزن) يفعِل (با کسر عين) است ﴿وَ مِنْ مَصْدَرِهِ الَّذِي عَلى فِعْلَةٍ﴾ و از مصدر معتلّ الفائی که بر (وزن) فِعْلة است ﴿وَ تُسْلَمُ فِي سائِرِ تَصارِيفِهِ﴾ و در بقيه‌ی تصريفاتِ معتلّ‌الفاء باقی خواهد بود ﴿تَقُولُ: وَعَدَ يَعِدُ عِدَةً وَ وَعْداً، فَهُوَ واعِدٌ، وَ ذاكَ مَوْعُودٌ، وَ عِدْ، و لا تَعِدْ﴾ می‌گويی: وَعَدَ يَعِدُ عِدَةً و وَعْداً و در اسم فاعل می‌گويی: واعد و در اسم مفعول: موعود؛ فعل امر، عِدْ و فعل نهی، لا تَعِدْ است ﴿وَ كذٰلِكَ وَمِقَ يَمِقُ مِقَةً﴾ و وَمِقَ يَمِقُ مِقَةً همانند وَعَدَ يَعِدُ عِدَةً است.

(شرح) نوع اول از هفت نوع معتلّ، معتلّ‌الفاء است؛ يعنی کلمه‌ای که فاءالفعلش حرف علّه است و معتلّ‌الفاء را «مثال» هم ناميده‌اند؛ زيرا در قبول کردن حرکات، در فعل ماضی همانند صحيح است مثلاً همانطوری که می‌گويی: ضَرَبَ، ضَرَبا، ضَرَبُوا می‌گويی: وَعَدَ، وَعَدا، وَعَدُوا؛ ولی معتل‌العينّ و معتلّ‌اللام اينگونه نيستند؛ يعنی عين‌الفعلِ معتل‌العين و لام‌الفعلِ معتلّ‌اللام حرکه را قبول نمی‌کنند مانند قال و باع که گفته نمی‌شود قَوَلَ و بَيَعَ و مانند غزا که گفته نمی‌شود. غَزَوَ، همانگونه که توضيح آن‌ها خواهد آمد.

معتلّ‌الفاء، دو قسم است: يا فاءالفعلش واو است و يا ياء؛ يعنی معتلّ‌الفاءِ الفی موجود نيست؛ زيرا الف هميشه ساکن است و در زبان عربی ابتدا به حرف ساکن وجود ندارد. و مصنف بحث واو را بر ياء تقديم کرد؛ زيرا واو دارای احکامی است که ياء دارای آن‌ها نيست. و در توضيح مثال واوی می‌فرمايد: در فعل مضارعی که بر وزن يَفعِل (با کسر عين) و در مصدری که بر وزن فِعْلَة است واو حذف می‌شود و در ديگر تصريفاتِ معتلّ‌الفاء اعم از فعل ماضی و اسمِ فاعل و مفعول ثابت خواهد بود؛ مثلاً می‌گويی: وَعَدَ با ثابت بودن واو، يَعِدُ با حذف واو؛ زيرا واوی که در بين ياءِ مفتوح و کسره قرار بگيرد حذف خواهد شد و برای منظم و مرتب بودن اين باب،

فَإذا أُزِيلَتْ كَسْرَةُ مابَعْدَها أُعِيدَتِ الْواوُ الْمَحْذُوفَةُ نَحْوُ لَمْ يُوعَدْ

در دیگر صیغه‌های مضارع هم حذف شده است؛ یعنی صیغه‌هایی که با همزه یا نون و یا تاء شروع می‌شوند.

عِدَة، با حذف واو، اصلش وِعْدَةٌ بود بر وزن فِعْلَة، حرکت واو به عین‌الفعل نقل و سپس واو حذف شد.

این مصدر، مخصوص يَفعِل است (با کسر عین‌الفعل) و کلمه‌ی «وِجْهَةٌ» که به ظاهر مصدر يَوْجُهُ (با ضم عین‌الفعل) است در واقع چنان نیست؛ بلکه اسم مصدر از باب تفعیل یا تفعّل و یا افتعال است؛ بنابر اختلافی که در آن وجود دارد. و این صیغه‌ی وَعَدَ يَعِدُ دارای مصدر دیگری هم هست که عبارت از «وَعْداً» است.

اسم فاعل این صیغه «واعِدٌ» است و اسم مفعولش «موعود» می‌باشد با ثبوت واو در هر دوی آن‌ها. و فعل امرش «عِدْ» است اصل آن تَعِدُ بود حرف مضارعه و حرکت آخر آن حذف شد عِدْ گردید. و فعل مضارع منهی این صیغه لا تَعِدْ است.

باب پنجم در احکام سابق همانند باب دوم است؛ پس وَمِقَ يمِقُ مِقَةً در حذف واو و اثبات آن همانند وَعَدَ يَعِدُ عِدَةً می‌باشد.

گفتیم: واوی که در بین یاء مفتوح و کسره قرار بگیرد حذف می‌شود ﴿فَإذا أُزِيلَتْ كَسْرَةُ مابَعْدَها﴾؛ پس هرگاه کسره‌ی مابعد واو (که عبارت از عین‌الفعل است) کنار برده شود ﴿أُعِيدَتِ الْواوُ الْمَحْذُوفَةُ نَحْوُ لَمْ يُوعَدْ﴾ واو محذوف برگردانده می‌شود، مثل لَمْ يُوعَدْ.

(شرح) حذف واو در مثال با دو شرط بود: اول، قرار گرفتن یاء مفتوح، قبل از واو و دوم قرار گرفتن حرف مکسور بعد از واو؛ بنابراین اگر با مجهول کردن فعل مضارع،کسره‌ی مابعد واو کناره برده و به فتحه تبدیل شود واو محذوف برگردانده می‌شود؛ زیرا یکی از دو شرط حذف واو منتفی شده است مانند لَمْ يُوعَدْ. در اصل لَم يَعِدْ بود یاء را مضموم و ماقبل آخر صیغه را مفتوح کردیم واو محذوف برگشت و لم يُوعَدْ شد. و «لم يُولد» (اخلاص/۳) هم اینگونه است.

وَ تَثْبُتُ فِي يَفْعَلُ بِالْفَتْحِ كَوَجِلَ يَوْجَلُ و اِيجَلْ، قُلِبَتِ الْواوُ ياءً لِسُكُونِها وَ انْكِسارِ ماقَبْلَها، فَاِنِ انْضَمَّ ماقَبْلَها عادَتِ الْواوُ تَقُولُ: يا زَيدُ ايجَلْ، تُلْفَظُ بِالْواوِ وَ تُكْتَبُ بِالْياءِ

ممکن است کسی اعتراض وارد بکند و بگوید: چگونه ادعا می‌کنی که اگر کسره‌ی مابعد واو کنار برده شود واو محذوف برمی‌گردد در حالی که در صیغه‌های يَطَأُ، يَسَعُ، يَضَعُ، يَقَعُ، يَدَعُ و يَذَرُ کسره‌ی مابعد واو؛ یعنی عین‌الفعل کنار برده شده و واو برگردانده نشده است؟ در جواب این اعتراض خواهیم گفت: عرب‌ها در این مثال‌ها واو را اعاده نکرده‌اند تا این عدم اعاده دلیل باشد بر اینکه اصل این فتحه (فتحه‌ی مابعد واو) کسره بوده است. و به عبارت دیگر می‌توان گفت: فتحه‌ی مابعد واو، تنها در صورتی می‌تواند در اعاده‌ی واوِ محذوف مؤثر باشد که اصلی باشد نه عارضی و فتحه‌ی عین‌الفعل این صیغه‌ها عارضی است، همچنانکه به تازگی بیان آن خواهد آمد. إن شاء الله تعالیٰ

﴿وَ تَثْبُتُ فِي يَفْعَلُ بِالْفَتْحِ كَوَجِلَ يَوْجَلُ و اِيجَلْ﴾ و واو در يَفعَل (با فتح عین) ثابت خواهد بود مانند وَجِلَ يَوْجَلُ، اِيجَلْ ﴿قُلِبَتِ الْواوُ ياءً لِسُكُونِها وَ انْكِسارِ ماقَبْلَها﴾ واو به یاء قلب شد؛ زیرا ساکن و ماقبلش مکسور بود ﴿فَاِنِ انْضَمَّ ماقَبْلَها عادَتِ الْواوُ﴾؛ پس اگر ماقبل یاء مضموم شد واو مقلوب به یاء دوباره واو می‌شود ﴿تَقُولُ: يا زَيدُ ايجَلْ، تُلْفَظُ بِالْواوِ وَ تُكْتَبُ بِالْياءِ﴾ می‌گویی: «يا زيدُ ايجَلْ» با واو تلفظ و با یاء نوشته می‌شود.

(شرح) واو در فعل مضارعی که بر وزن يَفعَل (با فتح عین) باشد ثابت خواهد بود؛ زیرا ما بعد واو کسره نیست؛ بلکه فتحه است و فتحه سبک است مانند وَجِلَ يَوْجَلُ.
و فعل امر این صیغه اِيجَلْ است. اصل آن تَوْجَلُ است تاء را حذف کرده و همزه‌ی وصل مکسور را افزوده و آخر فعل را ساکن کردیم اِوْجَلْ شد و سپس واو را به یاء قلب نمودیم؛ زیرا واو ساکنِ ماقبل مکسور به یاء تبدیل می‌شود؛ پس اگر ماقبل یاء مضموم گردید واو برمی‌گردد؛ زیرا یکی از دو شرط قلب واو به یاء که مکسور بودن

وَ تَثْبُتُ الْواوُ فِي يَفْعُلُ بِالضَّمِّ كَوَجُهَ يَوْجُهُ أُوجُهْ لا تَوْجُهْ. وَ حُذِفَتِ الْواوُ مِنْ يَطَأُ وَ يَسَعُ و يَضَعُ و يَقَعُ و يَدَعُ لِأَنَّها فِي الْأَصْلِ يَفْعِلُ بِكَسْرِ الْعَيْنِ فَفُتِحَ لِحَرْفِ الْحَلْقِ

ماقبل واو است منتفی شده است مانند «یا زیدُ ایجَلْ» با واو خوانده و با یاء نوشته می‌شود؛ یعنی تلفظش اینگونه است «یا زیدُ وجَلْ» ولی کتابتش با یاء است؛ زیرا در هر کلمه اصل آن است که اولش، با تقدیر فرض کردنِ ابتدا به آن نوشته شود؛ یعنی چنان فرض می‌شود که این کلمه در ابتدای جمله است و چیزی در اول آن نیست و بدیهی است اگر اِیجَلْ در ابتدای جمله باشد با یاء نوشته می‌شود. و «علامه تفتازانی» در شرح عبارت سابق فرموده است: اگر در کتاب‌های آموزشی به خاطر توضیح و تعلیم دانش‌آموزان با واو نوشته شود مشکلی نخواهد داشت.

﴿وَ تَثْبُتُ الْواوُ فِي يَفْعُلُ بِالضَّمِّ كَوَجُهَ يَوْجُهُ أُوجُهْ لا تَوْجُهْ﴾ و واو در يَفْعُلُ (با ضم عين) ثابت خواهد بود مانند وَجُه، يَوْجُهُ، أُوجُهْ و لا تَوْجُهْ.

﴿وَ حُذِفَتِ الْواوُ مِنْ يَطَأُ وَ يَسَعُ وَ يَضَعُ وَ يَقَعُ و يَدَعُ﴾ و واو از يَطَأُ، يَسَعُ، يَضَعُ، يَقَعُ و يَدَعُ حذف شده است ﴿لِأَنَّها فِي الْأَصْلِ يَفْعِلُ بِكَسْرِ الْعَيْنِ فَفُتِحَ لِحَرْفِ الْحَلْقِ﴾؛ زيرا اين‌ها در اصل [بر وزن] يَفْعِل (با كسر عين) بوده‌اند بعد به خاطر حرف حلق، عين‌الفعلشان مفتوح شده است.

(شرح) واو در يَفعُل (با ضم عين) ثابت خواهد بود؛ زيرا يكى از دو شرط حذف كه كسره‌ى عين‌الفعل است موجود نيست مانند وَجُهَ، يَوْجُهُ.

عبارت «و حذفت الواو من يطأ ...» جواب اعتراض است و اعتراض اين است كه ماقبلاً گفتيم: واو، در يَفعَل (با فتح عين) ثابت خواهد بود؛ پس چرا در مثال‌هاى يَطَأُ و... حذف شده است در حالى كه عين‌الفعل آن‌ها مفتوح است؟! و مصنف در جواب اين اعتراض فرمود: واوِ پنج صيغه‌ى مذكور، حذف شده است؛ زيرا اين‌ها در اصل بر وزن يفعِل بوده‌اند؛ يعنى يَوْطِأُ، يَوْسِعُ، يَوْضِعُ، يَوْقِعُ و يَوْدِعُ واوشان به خاطر قرار گرفتن در بين ياء مفتوح و كسره حذف شد و سپس به خاطر سنگينى حرف

وَ حُذِفَتْ أيْضاً مِنْ يَذَرُ لِكَوْنِهِ بِمَعْنى يَدَعُ. وَ أماتُوا ماضِيَ يَدَعُ و يَذَرُ. وَ حَذْفُ الفاءِ دَلِيلٌ عَلىٰ أنَّ الْمَحْذُوفَ واوٌ

حلق کـه لام‌الفعل آن‌هاست عین‌الفعلشان مفتوح گردیده است؛ زیرا فتحه سبک است؛ یعنی اگر مکسور می‌بودند دو امر سنگین با هم جمع می‌شدند: حرف حلق و کسره.

(نکته) در باب سوم ثلاثی مجرد گفته شد: گاهی اوقات مضارع فَعَلَ (با فتح عین) بر وزن یفعَل (با فتح عین) خواهد بود؛ به شرطی که عین‌الفعل یـا لام‌الفعل آن صیغه حرف حلق باشد؛ پس حرف حلق بودنِ عین‌الفعل یـا لام‌الفعل، شرط مفتوح بودن عین‌الفعل مضارع است؛ یعنی هرگاه فعل مضارع فَعَلَ بر وزن یفعَل باشـد لازم است عین‌الفعل یا لام‌الفعل آن صیغه حرف حلق باشد؛ ولی عکس این قضیه صادق نیست؛ یعنی در صورتی که عین‌الفعل یا لام‌الفعل موزنِ فَعَلَ حرف حلق باشد لازم نیست فعل مضارع آن بر وزن یفعَل باشد مانند دَخَلَ یدْخُلُ و نَحَتَ ینْحِتُ که عین‌الفعلشان حرف حلق است و مضارعشان بر وزن یفعَل (با فتح عین) نیست و از این توضیح ظاهر می‌شود که این عبارت مصنف «فَفُتِحَ العینُ لحرف الحلق» با آنچه که در باب سوم فعل ثلاثی مجرد بیان کرده است منافات دارد؛ بنابراین می‌بایست در اینجا به جای عبارت سابق می‌فرمود: واو از مضارع یفعَل (با فتح عین) ثابت می‌ماند؛ ولی یطأ، یسع، یضع، یقع و یدع شاذ و از این قاعده خارج هستند.

﴿وَ حُذِفَتْ أيْضاً مِنْ يَذَرُ لِكَوْنِهِ بِمَعْنى يَدَعُ. وَ أماتُوا ماضِيَ يَدَعُ و يَذَرُ. وَ حَذْفُ الفاءِ دَلِيلٌ عَلى أنَّ الْمَحْذُوفَ واوٌ﴾ و واو از «يَذَرُ» هم حذف شده است؛ زیرا به معنای «يَدَعُ» است. و عرب‌ها ماضی يَدَعُ و یذر را ترک کرده‌اند. و حذف فاءالفعل دلیل است بر اینکه حرف محذوف واو است.

(شرح) عبارت «و حذفت أيضاً من يَذَرُ» جواب سؤال مقدر است و سؤال این است که ما گفتیم: واو در یفعَل (با فتح عین) ثابت می‌ماند؛ پس چرا در «یذر» که مفتوح العین است حذف شده است و نمی‌توان جواب اعتراضِ وارد بر یطَأُ و چهار

وَ أَمَّا الْياءُ فَتَثْبُتُ عَلى كُلِّ حالٍ نَحْوُ يَمُنَ يَيْمُنُ وَ يَسَرَ يَيْسِرُ و يَئِسَ يَيْأَسُ وَ تَقُولُ فِي أفْعَل مِنَ الْياءِ: أَيْسَرَ يُوسِرُ إيساراً فَهُوَ مُوسِرٌ تُقْلَبُ الْياءُ مِنْهُما واواً لِسُكُونِها وَ انْضِمامِ ماقَبْلِها

صیغه‌ی همراه آن را جواب يَذَرُ هم کرد؛ زیرا در یذر حرف حلق وجود ندارد؟! مصنف در جواب این اعتراض فرمود: واو از یذر هم حذف شده است؛ زیرا به معنای یدَعُ است و همانگونه که در یدع حذف شده در یذر هم حذف شده است.

عرب‌ها برای یدع و یذر فعل ماضی را استعمال نکرده‌اند و به جای «وَدَعَ» و «وَذَرَ» گفته‌اند: «تَرَكَ»؛ زیرا يَدَعُ و يَذَرُ به معنای يَتْرُكُ هستند.

در اینجا سؤالی پیش می‌آید و آن این است که: در حالی که عرب ها ماضی یدع و یذر را استعمال نکرده‌اند چگونه می‌دانیم که فاءالفعلشان واو بوده است؟ مصنف در جواب این سؤال می‌فرماید: حذف فاءالفعل دلیل است بر اینکه حرف محذوف واو است؛ زیرا یاء در هر حال ثابت می‌ماند، همانگونه که فرموده است: ﴿وَ أَمَّا الْياءُ فَتَثْبُتُ عَلىٰ كُلِّ حالٍ نَحْوُ يَمُنَ يَيْمُنُ وَ يَسَرَ يَيْسِرُ و يَئِسَ يَيْأَسُ﴾ و اما یاء، در هر حال، ثابت خواهد بود، مانند يَمُنَ يَيْمُنُ و يَسَرَ يَيْسِرُ و يَئِسَ يَيْأَسُ؛ یعنی چه در یفعُل با ضمه‌ی عین‌الفعل و چه در یفعِل با کسر عین و چه در یفعَل با فتح عین و نیز در مصدر، فعل امر و ... ثابت خواهد بود.

﴿وَ تَقُولُ فِي أَفْعَلَ مِنَ الْياءِ: أَيْسَرَ يُوسِرُ إيساراً﴾ و در [بنای] أَفْعَلَ از [کلمه‌ای که فاءالفعش] یاء [باشد] می‌گویی: أَيْسَرَ يُوسِرُ إيساراً ﴿فَهُوَ مُوسِرٌ﴾ اسم فاعل این صیغه «مُوسِر» است ﴿تُقْلَبُ الْياءُ مِنْهُما واواً لِسُكُونِها وَ انْضِمامِ ماقَبْلِها﴾ در مضارع و اسم فاعل، یاء به واو قلب می‌شود؛ زیرا ساکن است و ماقبلش مضموم.

(شـرح) در بنای باب افعال از مصدری که فاءالفعلش یاء باشد مانند يُسْر می‌گویی: أَيسَرَ يُوسِرُ إيساراً و در اسم فاعل این صیغه می‌گویی: مُوسِر.

يُوسِرُ در اصل يُيْسِرُ و مُوسِر مُيْسر بود یاء آن‌ها به واو تبدیل شد؛ زیرا یاء ساکنِ

وَ فِي افْتَعَلَ مِنْهُما: اِتَّعَدَ يَتَّعِدُ فَهُوَ مُتَّعِدٌ، وَ اِتَّسَرَ يَتَّسِرُ فَهُوَ مُتَّسِرٌ، وَ يُقالُ: اِيتَعَدَ ياتَعِدُ فَهُوَ مُوتَعِدٌ، و اِيتَسَرَ ياتَسِرُ فَهُوَ مُوتَسِرٌ، وَ هذا مَكانٌ مُوتَسَرٌ فِيهِ

ماقبل مضموم به واو تبدیل می‌شود.

ممکن است سؤال شود: چرا واو یوسر حذف نشده است در حالی که در بین یاء و کسره قرار گرفته است؟! در جواب خواهیم گفت حذف واو ضرر رسانیدن به این کلمه است؛ زیرا از آن صیغه همزه‌ای حذف شده است؛ یعنی اصل آن يُأَيْسِرُ بوده است، همانگونه که در توضیح باب افعال گذشت. و می‌توانیم بگوییم: در یوسر، در واقع واو در میان یاء و کسره قرار نگرفته؛ بلکه در بین همزه و کسره واقع شده است؛ زیرا محذوف، در حکم ثابت است. و نیز می‌توانیم بگوییم: واوی که در میان یاء مفتوح و کسره قرار گیرد حذف می‌شود و در یوسر چنان نیست؛ بلکه واو آن در میان یاء مضموم و کسره است.

﴿وَ فِي افْتَعَلَ مِنْهُما: اِتَّعَدَ يَتَّعِدُ فَهُوَ مُتَّعِدٌ، وَ اِتَّسَرَ يَتَّسِرُ فَهُوَ مُتَّسِرٌ﴾ و در بنای اِفْتَعَلَ از واوی می‌گویی: اِتَّعَدَ يتَّعِدُ و در اسم فاعل: مُتَّعِدٌ و از یائی می‌گویی: اِتَّسَرَ يَتَّسِرُ و در اسم فاعل: مُتَّسِرٌ ﴿وَ يُقالُ: اِيتَعَدَ ياتَعِدُ فَهُوَ مُوتَعِدٌ، و اِيتَسَرَ ياتَسِرُ فَهُوَ مُوتَسِرٌ﴾ و اِيتَعَدَ ياتَعِدُ هم گفته می‌شود و اسم فاعل، مُوتَعِدٌ است. و [در ماضی و مضارع یائی]، اِيتَسَرَ ياتَسِرُ هم گفته می‌شود و اسم فاعلش مُوتَسِرٌ می‌باشد ﴿وَ هٰذا مَكانٌ مُوتَسَرٌ فِيهِ﴾؛ یعنی در اسم مفعول اِيتَسَرَ گفته می‌شود: «مُوتَسَرٌ فِيهِ».

(شرح) در بنای باب افتعال از مصدری که فاءالفعلش واو باشد مانند وَعْدٌ می‌گویی: اِتَّعَدَ يَتَّعِدُ. اِتَّعَدَ در اصل اِوْتَعَدَ بود واو را به تاء تبدیل و تاء را در تاء دوم ادغام کردیم اِتَّعَدَ شد. و يَتَّعِدُ و مُتَّعِدٌ هم همانند اِتَّعَدَ هستند.

و در بنای باب افتعال از مصدری که فاءالفعلش یاء است مانند يُسْرٌ می‌گویی: اِتَّسَرَ يَتَّسِرُ. اِتَّسَرَ در اصل اِيتَسَرَ بود یاء را به تاء تبدیل و در تاء دوم دغم کردیم اِتَّسَرَ شد و يَتَّسِرُ و مُتَّسِر هم همینگونه هستند.

وَ حُكْمُ وَدَّ يَوَدُّ كَحُكْمِ عَضَّ يَعَضُّ، وَ الْأَمْرُ اِيدَدْ كاعْضَضْ

صحیح است به جای اتّعد یتّعد و متّعد گفته شود: اِیتَعَدَ یاتَعِدُ و مُوتَعِد. اِیتَعَدَ در اصل اِوْتَعَدَ بود واو به یاء قلب شد؛ زیرا ساکن و ماقبلش مکسور است. و اگر کسره‌ی ماقبل واو کنار برود تنها با تشدید تاء درست خواهد بود؛ زیرا یکی از دو شرط قلب واو به یاء، مکسور بودن ماقبل واو است.

یاتَعِدُ در اصل یَوْتَعِدُ بود واو را به الف قلب کردیم یاتعد شد. مُوتَعِد صیغه‌ی اسم فاعل است با اثبات واو.

و نیز جایز است به جای اِتَّسَرَ یَتَّسِرُ و مُتَّسِر گفته شود: اِیتَسَرَ یاتَسِرُ و مُوتَسِرٌ. ایتسر بنابر اصل است و تغییری در آن ایجاد نشده است. یاتَسِر در اصل یَیْتَسِر بوده یاء به الف تبدیل شده است. و مُوتَسِر در اصل مُیْتَسِر بوده است یاء به واو قلب گردیده است؛ زیرا ساکن و ماقبلش مضموم است. و اسم مفعول این صیغه مُوتَسَرٌفِیه است یاء به واو تبدیل شده است و آوردن «فیه» اشاره است به غیر متعدی بودن کلمه‌ی اتّسار و در بحث اسم مفعول توضیح داده شد که از فعل لازم، تنها بعد از متعدی کردن آن، اسم مفعول ساخته می‌شود و جار و مجرورِ موجود در کلمه‌ی مذکور آن را متعدی کرده است.

﴿وَ حُكْمُ وَدَّ يَوَدُّ كَحُكْمِ عَضَّ يَعَضُّ، وَ الْأَمْرُ اِيدَدْ كاعْضَضْ﴾ و حکم وَدَّ یَوَدُّ همانند حکم عَضَّ یَعَضُّ است و امر وَدَّ اِیدَدْ است همانند اِعْضَضْ.

(شرح) حکم باب چهارم معتلّ‌الفاءِ مضاعف، در وجوب و امتناع وجواز ادغام و دیگر احکام اعلال همانند حکم مضاعفِ صحیح است؛ یعنی مضاعفی که خالی از حروف علّه است؛ پس وَدَّ یَوَدُّ همانند عَضَّ یَعَضُّ می‌باشد. و فعل امر وَدَّ در حالت فک ادغام اِیدَدْ است همانند اِعْضَضْ. اصل آن اِوْدَدْ بود واوش به یاء قلب گردید؛ زیرا ساکن و ماقبلش مکسور بود و در حین ادغام می‌گوییم: وَدِّ (با فتح و کسر دال) همانند عَضِّ.

(نکته) معتلّ‌الفاءِ مضاعفِ واوی، تنها از باب چهارم خواهد بود.

....

به این پرسش‌ها پاسخ دهید!

۱. معتلّ، در لغت و اصطلاح به چه معناست؟
۲. هفت نوع معتلّ را بیان کنید!
۳. فرق بین عله و لین و مد را بنویسید!
۴. آیا در صورتی که الف یکی از حروف اصلی کلمه باشد می‌تواند زائد باشد؟ با ذکر دو مثال توضیح دهید!
۵. معتلّ‌الفاء چند نوع است؟
۶. چرا معتلّ‌الفاء را مثال نامیده‌اند؟
۷. واوِ فاءالفعل در چه کلماتی حذف می‌شود؟
۸. «لَمْ یَلِدْ» و «لَمْ یُولَدْ» چه صیغه‌ای، از چه بابی و بر چه وزنی هستند؟
۹. چرا در یَسَعُ و یَقَعُ و نیز در یَذَرُ فاءالفعل حذف شده در حالی که عین‌الفعلشان مکسور نیست؟
۱۰. اتَّعَدَ چه صیغه‌ای است و اصل آن چیست؟

اَلثّاني، اَلْمُعْتَلُّ‌العَيْنُ، وَ يُقالُ لَهُ الْأَجْوَفُ وَ ذُوالثَّلاثَةِ لِكَوْنِ ماضِيهِ عَلىٰ ثَلاثَةِ أَحْرُفٍ إذا أَخْبَرْتَ عَنْ نَفْسِكَ، فَالْمُجَرَّدُ تُقْلَبُ عَيْنُهُ فِي الْماضِي أَلِفاً سَواءٌ كانَ واواً أَوْ ياءً لِتَحَرُّكِهِما وَ انْفِتاحِ ما قَبْلَهُما نَحْوُ صانَ وَ باعَ؛ فَإِنِ اتَّصَلَ بِهِ ضَمِيرُ الْمُتَكَلِّمِ أَوِ الْمُخاطَبِ أَوْ جَمْعِ الْمُؤَنَّثِ الْغائِبَةِ نُقِلَ فَعَلَ مِنَ الْواوِيِّ إلىٰ فَعُلَ، وَ مِنَ الْيائِيِّ إلىٰ فَعِلَ دَلالَةً عَلَيْهِما، وَ لَمْ يُغَيَّرْ فَعُلَ وَ لا فَعِلَ إذا كانا أَصْلِيَّيْنِ، وَ نُقِلَتِ الضَّمَّةُ وَالْكَسْرَةُ إِلَى الْفاءِ وَ حُذِفَتِ الْعَيْنُ لِالْتِقاءِ السّاكِنَينِ

﴿اَلثّاني اَلْمُعْتَلُّ‌الْعَيْنُ، وَ يُقالُ لَهُ الْأَجْوَفُ وَ ذُوالثَّلاثَةِ لِكَوْنِ ماضِيهِ عَلىٰ ثَلاثَةِ أَحْرُفٍ إذا أَخْبَرْتَ عَنْ نَفْسِكَ﴾ نوع دوم، معتل‌العینّ است و «اجوف» و «ذوالثلاثة» (= دارای سه حرف) هم نامیده می‌شود؛ زیرا در حالی که از خود خبر می‌دهی (صیغه‌ی متکلم وحده) بر سه حرف خواهد بود. ﴿فَالْمُجَرَّدُ تُقْلَبُ عَيْنُهُ فِي الْماضِي أَلِفاً﴾ ثلاثی مجرد، عین‌الفعلش در ماضی به الف قلب می‌شود ﴿سَواءٌ كانَ واواً أَوْ ياءً﴾ فرقی نیست واو باشد یا یاء ﴿لِتَحَرُّكِهِما وَ انْفِتاحِ ما قَبْلَهُما نَحْوُ صانَ وَ باعَ﴾ زیرا واو و یاء، متحرک هستند و ماقبلشان مفتوح است مانند صانَ و باعَ ﴿فَإِنِ اتَّصَلَ بِهِ ضَمِيرُ الْمُتَكَلِّمِ أَوِ الْمُخاطَبِ أَوْ جَمْعِ الْمُؤَنَّثِ الْغائِبَةِ﴾ بعد اگر ضمیر متکلم یا مخاطب و یا جمع مؤنث غائب به فعل ماضی اجوف متصل شد ﴿نُقِلَ فَعَلَ مِنَ الْواوِيِّ إلىٰ فَعُلَ وَ مِنَ الْيائِيِّ إلىٰ فَعِلَ﴾ فَعَلَ (با فتح عین) از واوی به فَعُلَ (با ضم عین) و فَعَلَ (با فتح عین) از یائی به فَعِلَ (با کسر عین) نقل می‌شود ﴿دَلالَةً عَلَيْهِما﴾ تا این ضمه و کسره بر واو و یاء دلالت بکنند ﴿وَ لَمْ يُغَيَّرْ فَعُلَ وَ لا فَعِلَ إذا كانا أَصْلِيَّيْنِ﴾ و اگر فَعُلَ (با ضم عین) و فَعِلَ (با کسر عین) اصلی بودند تغییر داده نخواهند شد ﴿وَ نُقِلَتِ الضَّمَّةُ وَالْكَسْرَةُ إِلَى الْفاءِ﴾ و ضمه و کسره به فاءالفعل نقل می‌شوند ﴿وَ حُذِفَتِ الْعَيْنُ لِالْتِقاءِ السّاكِنَينِ﴾ و عین‌الفعل به

فَتَقُولُ: صانَ صانا صانُوا صانَتْ صانَتا صُنَّ صُنْتَ صُنْتُما صُنْتُمْ صُنْتِ صُنْتُما صنتُنَّ صُنْتُ صُنّا، وَ تَقُولُ: باعَ باعا باعُوا باعَتْ باعَتا بِعْنَ بِعْتَ بِعْتُما بِعْتُمْ بِعتِ بِعْتُما بِعْتُنَّ بِعْتُ بِعْنا

خاطر التقاء ساکنین حذف می‌شود ﴿فَتَقُولُ: صانَ صانا صانُوا صانَتْ صانَتا صُنَّ صُنْتَ صُنْتُما صُنْتُمْ صُنْتِ صُنْتُما صنتُنَّ صُنْتُ صُنّا، وَ تَقُولُ: باعَ باعا باعُوا باعَتْ باعَتا بِعْنَ بِعْتَ بِعْتُما بِعْتُمْ بِعتِ بِعْتُما بِعْتُنَّ بِعْتُ بِعْنا﴾ ؛ پس می‌گویی: صانَ صانا. صانُوا تا آخر، و باعَ باعا باعُوا تا آخر.

(شرح) نوع دوم از هفت نوع معتلّ معتل‌العین است؛ یعنی کلمه‌ای که عین‌الفعلش حرف علّه است که آن را «اجوف» و «ذوالثلاثة» هم نامیده‌اند، اجوف به معنای توخالی است و به این علت معتل العین را اجوف نامیده‌اند که وسطش از حرف صحیح خالی است. و ذوالثلاثة به معنای صاحب سه حرف است و علت تسمیه‌ی معتل العین به ذوالثلاثة این است که در صیغه‌ی متکلم وحده‌ی ماضی - که در میان چهارده صیغه، اصلی‌ترین صیغه است - دارای سه حرف خواهد بود مانند صُنْتُ و بِعْتُ.

و اما احکام اجوف: عین‌الفعل فعلِ ماضی ثلاثی مجرد به الف قلب می‌گردد. فرقی نیست عین‌الفعل واو باشد یا یاء؛ زیرا متحرک است و ماقبلش مفتوح، مانند صانَ و باعَ که در اصل، صَوَنَ و بَیَعَ بوده‌اند واو و یاء به الف قلب شده‌اند؛ ولی دو فعل قَوِدَ و صَیِدَ و مصدر آن‌ها؛ یعنی قَوَدٌ و صَیَدٌ از این قاعده مستثنی هستند. و اگر دو ضمیر متکلم و شش ضمیر مخاطب و ضمیر جمع مؤنث غائب به فعل ماضی متصل شدند و به عبارتی ساده‌تر: اگر ضمیر فاعلی متحرک، به فعل ماضی متصل شد که عبارت از صیغه‌ی ششم تا آخر است، فعلی که بر وزن فَعَلَ (با فتح عین) است و واوی است به فَعُلَ (با ضم عین) و فعلی که بر وزن فَعَلَ (با فتح عین) است و یائی است به فَعِلَ (با کسر عین) نقل خواهد شد تا این ضمه بر واوی که حذف خواهد شد و این کسره بر یائی که حذف می‌شود دلالت داشته باشند. و اگر فعل ماضی

....

اجوف در اصل بر وزن فَعُلَ (با ضم عین) بود مانند طَوُلَ یا بر وزن فَعِلَ (با کسر عین) بود مانند هَیِبَ تغییر داده نمی‌شوند. و سپس این ضمه و کسره‌ی عارضی یا ضمه و کسره‌ی اصلی به فاءالفعل داده می‌شوند (بعد از حذف فتحه‌ی فاءالفعل) و واو و یاء موجود به خاطر التقاء ساکنین حذف خواهند شد؛ زیرا با نقل حرکت عین‌الفعل به فاءالفعل، عین‌الفعل ساکن شده و به علت ضمیر فاعلیِ متحرک، لام‌الفعل هم ساکن شده است و همانگونه که در بحث التقاء ساکنین گذشت هرگاه دو حرف ساکن به هم برسند اگر یکی از آن‌ها حرف عله باشد حرف عله حذف خواهد شد؛ پس بنابراین توضیح در ماضی اجوف واوی از باب اول از مصدر صِیانت می‌گویی:

غائب:
- مذکر:
  - ۱- مفرد صانَ
  - ۲- مثنی صانا
  - ۳- جمع صانُوا
- مؤنث:
  - ۴- مفرد صانَتْ
  - ۵- مثنی صانَتا
  - ۶- جمع صُنَّ

مخاطب:
- مذکر:
  - ۷- مفرد صُنْتَ
  - ۸- مثنی صُنْتُما
  - ۹- جمع صُنْتُمْ
- مؤنث:
  - ۱۰- مفرد صُنْتِ
  - ۱۱- مثنی صُنْتُما
  - ۱۲- جمع صُنْتُنَّ

متکلم:
- ۱۳- وحده صُنْتُ
- ۱۴- مع‌الغیر صُنّا

در پنج صیغه‌ی اول واو به الف قلب شده است؛ زیرا متحرک و ماقبلش مفتوح است، مثلاً صانَ. در اصل صَوَنَ بوده مانند نَصَرَ و سپس به دلیل قاعده‌ی سابق صانَ شده است. و در نه صیغه‌ی باقی چون این فعل بر وزن فَعَلَ است و واوی است

به فَعُلَ نقل شده و سپس ضمه‌ی عین‌الفعل به فاءالفعل نقل و عین‌الفعل حذف شده است، مثلاً صُنَّ در اصل صَوَنَّ بود مانند نَصَرْنَ به صَوُنْنَ نقل شد و سپس ضمه‌ی واو به صاد داده و به خاطر التقاء ساکنین واو حذف شد صُنَّ گشت و صُنْتَ در اصل صَوَنْتَ بود مانند نَصَرْتَ به صَوُنْتَ نقل شد و سپس ضمه‌ی واو به صاد داده و به خاطر التقاء ساکنین واو حذف گردید صُنْتَ شد. و همانگونه که قبلاً بیان گردید مضموم کردن عین‌الفعل و سپس نقل ضمه‌ی آن به فاءالفعل به خاطر دلالت کردن ضمه بر واو محذوف است.

و هفت صیغه‌ی دیگر هم مانند دو صیغه‌ی مذکور هستند.

و در ماضی اجوف یائی از باب دوم ازکلمه‌ی بیَع می‌گویی:

غائب	مذکر	۱- مفرد	باع
		۲- مثنی	باعا
		۳- جمع	باعُوا
	مؤنث	۴- مفرد	باعَتْ
		۵- مثنی	باعتا
		۶- جمع	بِعْنَ
مخاطب	مذکر	۷- مفرد	بِعْتَ
		۸- مثنی	بِعْتُما
		۹- جمع	بِعْتُمْ
	مؤنث	۱۰- مفرد	بِعْتِ
		۱۱- مثنی	بِعْتُما
		۱۲- جمع	بِعْتُنَّ
متکلم		۱۳- وحده	بِعْتُ
		۱۴- مع‌الغیر	بِعْنا

در پنج صیغه‌ی اول یاء به الف قلب شده است؛ زیرا متحرک و ماقبلش مفتوح است، مثلاً باع در اصل بَیَعَ بوده است مانند ضَرَبَ و سپس به دلیل قاعده‌ی مذکور، باع شده است. و در نه صیغه‌ی آخر چون این فعل فَعَلَ است و یائی است

وَ إذا بَنَیْتَهُ لِلْمَفْعُولِ کَسَرْتَ الْفاءَ مِنَ الْجَمِیعِ فَقُلْتَ صِینَ، وَ اعْتِلالُهُ بِالنَّقْلِ وَ الْقَلْبِ، وَ بِیعَ وَ اعْتِلالُهُ بِالنَّقْلِ

به فَعِلَ نقل شده و سپس کسره‌ی عین‌الفعل به فاءالفعل نقل و به خاطر التقاء ساکنین، عین‌الفعل حذف شده است، مثلاً بِعْنَ در اصل بَیَعْنَ بود همانند ضَرَبْنَ به بَیِعْنَ نقل شد و سپس کسره‌ی یاء به باء نقل، و به خاطر التقاء ساکنین یاء حذف شد بِعْنَ گردید. و بِعْتَ در اصل بَیَعْتَ بود مانند ضَرَبْتَ به بَیِعْتَ نقل گردید و سپس کسره‌ی یاء به باء داده و به خاطر التقاء ساکنین یاء حذف شد بِعْتَ گشت. و همچنانکه قبلاً بیان گردید مکسور کردن عین‌الفعل و سپس نقل کسره‌ی آن به فاءالفعل به خاطر دلالت کردن کسره بر یاء محذوف است. و هفت صیغه‌ی باقیمانده همانند دو صیغه‌ی مذکور خواهند بود.

﴿وَ إذا بَنَیْتَهُ لِلْمَفْعُولِ﴾ و اگر فعل ماضی اجوف را برای مفعول بنا کنی ﴿کَسَرْتَ الْفاءَ مِنَ الْجَمِیعِ﴾ فاءالفعل همه را مکسور می‌کنی ﴿فَقُلْتَ صِینَ، وَ اعْتِلالُهُ بِالنَّقْلِ وَ الْقَلْبِ﴾؛ پس می‌گویی: صِینَ و اعلالش با نقل و قلب است ﴿وَ بِیعَ وَ اعْتِلالُهُ بِالنَّقْلِ﴾ و [می‌گویی:] بِیعَ و اعلالش با نقل است.

(شرح) هرگاه از فعل ماضی اجوف، بنامفعول را بنا کنی در تمام حالات، فاءالفعل را مکسور خواهی کرد؛ یعنی چه مفتوح العین باشد چه مکسور العین و چه مضموم العین واوی باشد یا یائی؛ پس در واوی می‌گویی: «صِینَ». در اصل صُوِنَ بود مانند نُصِرَ کسره بر واو سنگین بود به فاءالفعل داده شد (بعد از حرکت فاءالفعل) صِوْن گردید بعد واوِ ساکنِ ما قبل مکسور به یاء قلب شد؛ پس اعلال واوی با نقل و قلب است؛ یعنی نقل کسره‌ی عین‌الفعل به فاءالفعل و قلب واو به یاء .

و در یائی می‌گویی: «بِیعَ» در اصل بُیِعَ بود مانند ضُرِبَ کسره بر یاء سنگین بود بعد از حذف فتحه‌ی فاءالفعل به فاءالفعل داده و بِیعَ شد؛ بنابراین اعلال یائی فقط با نقل است؛ یعنی نقل کسره‌ی عین‌الفعل به فاءالفعل.

در ماضی مجهول، اِشمام هم درست است و حقیقت اشمام این است که

وَ تَقُولُ فِي الْمُضارِعِ: يَصُونُ و يَبِيعُ، وَ اعْتِلالُهُما بِالنَّقْلِ، وَ يَخافُ ويَهابُ، وَ اعْتِلالُهُما بِالنَّقْلِ وَ الْقَلْبِ

کسره‌ی فاءالفعل مایل به ضمه و یاء مایل به واو شود. و نیز خواندن عین‌الفعل به صورت واو جایز است مانند: صُونَ و بُوعَ. صُونَ در اصل صُوِن بود کسره بر واو ثقیل بود حذف شد صُونَ گردید. و بُوعَ در اصل بُيِعَ بود کسره بر یاء سنگین بود حذف شد و سپس یاء ساکنِ ماقبل مضموم به واو قلب شد بُوعَ گردید.

﴿وَ تَقُولُ فِي الْمُضارِعِ: يَصُونُ و يَبِيعُ﴾ و در مضارع می‌گویی: يَصُونُ و يَبِيعُ ﴿وَ اعْتِلالُهُما بِالنَّقْلِ﴾ و اعلالشان با نقل است ﴿وَ يَخافُ ويَهابُ، وَ اعْتِلالُهُما بِالنَّقْلِ وَ الْقَلْبِ﴾ و [می‌گویی:] یخاف و یهاب و اعلال آن‌ها با نقل و قلب است.

(شرح) در مضارع اجوف از باب اول و دوم می‌گویی: يَصُون و يَبِيعُ. يصُونُ در اصل يَصْوُنُ بود مانند يَنْصُرُ ضمه بر واو سنگین بود آن را به فاءالفعل دادیم يصُون شد. و يَبِيعُ در اصل يَبْيِعُ بود مثل يَضْرِبُ کسره بر یاء سنگین بود آن را به فاءالفعل دادیم يَبِيعُ شد؛ پس اعلال این دو باب، تنها با نقل حرکت عین‌الفعل به فاءالفعل است.

و در مضارع واوی باب چهارم می‌گویی: يَخافُ و در یائی همین باب می‌گویی: يَهابُ. یخاف در اصل يَخْوَف بود مانند يَعْلَمُ فتحه‌ی واو را به فاءالفعل نقل کرده و واو را به الف قلب کردیم؛ زیرا در اصل متحرک و ماقبلش مفتوح است. و يَهابُ در اصل يَهْيَبُ بود مانند يَعْلَمُ فتحه‌ی یاء را به فاءالفعل نقل کرده و یاء را به الف قلب کردیم؛ زیرا در اصل، متحرک و ماقبلش مفتوح بود و این کار را به این علت انجام می‌دهیم که مضارع، در اعلال همانند ماضی شود؛ یعنی همانگونه که در ماضی قلب صورت گرفته است در مضارع هم قلب صورت بگیرد و گر نه در مضارع، دو شرط قلب که متحرک بودن حرف عله و مفتوح بودن ماقبل آن است تحقق نیافته است.

اعلال فعل مضارع مجهول، در تمام موارد با نقل و قلب است؛ یعنی فرقی

وَ يَدْخُلُ الْجازِمُ فَيُسْقِطُ الْعَيْنَ إذا سَكَنَ ما بَعْدَهُ، وَ يَثْبُتُ إذا تَحَرَّكَ تَقُولُ: لَمْ يَصُنْ لَمْ يَصُونا لَم يَصُونُوا لَمْ تَصُنْ لَمْ تَصُونا لَمْ يَصُنَّ لَمْ تَصُنْ لَمْ تَصُونا لَمْ تَصُونُوا لَمْ تَصُوني لَمْ تَصُونا لَمْ تَصُنَّ لَمْ أصُنْ لَمْ نَصُنْ، وَ كَذا قِياسُ لَمْ يَبِعْ لَمْ يَبِيعا و لَمْ يَخَفْ لَمْ يَخافا

نمی‌کند واوی باشد یا یائی، و واوی، مضموم العین باشد یا مفتوح و یائی مکسور العین باشد یا مفتوح، مانند يُصانُ، يُخافُ، يُباعُ و يُهابُ که در اصل يُصْوَن، يُخْوَف، يُبْيَعُ و يُهْيَبُ بوده‌اند در تمام آن‌ها حرکت عین‌الفعل به فاءالفعل نقل و سپس عین‌الفعل به الف قلب شده است.

در بحث فعل مضارع گفتیم: فعل مضارع دارای سه حالت است: رفع، نصب و جزم و مصنف در بیان حالت جزم مضارع اجوف می‌فرماید:

﴿وَ يَدْخُلُ الْجازِمُ فَيُسْقِطُ الْعَيْنَ إذا سَكَنَ ما بَعْدَهُ، وَ يَثْبُتُ إذا تَحَرَّكَ﴾ و عامل جازم [بر فعل مضارع] داخل می‌شود و در صورتی که ما بعد عین‌الفعل ساکن شود عین‌الفعل را حذف می‌کند و در صورتی که مابعد آن متحرک باشد عین‌الفعل ثابت خواهد ماند ﴿تَقُولُ: لَمْ يَصُنْ لَمْ يَصُونا لَم يَصُونُوا لَمْ تَصُنْ لَمْ تَصُونا لَمْ يَصُنَّ لَمْ تَصُنْ لَمْ تَصُونا لَمْ تَصُونُوا لَمْ تَصُوني لَمْ تَصُونا لَمْ تَصُنَّ لَمْ أصُنْ لَمْ نَصُنْ﴾ [بنابراین در وقت داخل شدن عامل جازم بر فعل مضارع] می‌گویی: لَمْ يَصُنْ، لَمْ يَصُونا، لَم يَصُونُوا تا لَمْ نَصُنْ ﴿وَ كَذا قِياسُ لَمْ يَبِعْ لَمْ يَبِيعا وَ لَمْ يَخَفْ لَمْ يَخافا﴾ و قیاس لَمْ يَبِعْ، لم يَبِيعا و لَمْ يَخَفْ، لَمْ يخافا همینگونه است .

(شرح) در حین دخول عامل جازم بر فعل مضارع اجوف، اگر مابعد عین‌الفعل (لام‌الفعل) ساکن شود، عین‌الفعل حذف خواهد شد؛ زیرا در بین آن‌ها التقاء ساکنین واقع شده است. و اگر بعد از دخول جازم مابعد عین‌الفعل (لام‌الفعل) متحرک باشد عین‌الفعل ثابت خواهد بود؛ زیرا التقاء ساکنین رخ نداده و هیچ علتی برای حذف

عین‌الفعل وجود ندارد؛ بنابراین در صیغه‌های مفرد (یصون، تصون، أصون و نصون) عین‌الفعل حذف می‌شود و در افعال خمسه (یصونان، تصونان، یصُونُون، تصونون و تَصُونِینَ) ثابت خواهد بود؛ زیرا هر یک از این صیغه‌های پنجگانه دارای ضمیر بارز است و این ضمیر بارز، مقتضی حرکه‌ی ماقبلش است و ماقبل ضمیر، لام‌الفعل است؛ بنابراین به علت متحرک بودن لام‌الفعل در بین عین‌الفعلِ ساکن و لام‌الفعل التقاء ساکنین رخ نمی‌دهد و در نتیجه عین‌الفعل ثابت خواهد بود. و در فعل جمع مؤنث، قبل از دخول جازم، عین‌الفعل حذف شده است؛ و به عبارت دیگر نیز می‌توانیم این قاعده را بیان کنیم و آن این است که در صیغه‌هایی که عامل جازم حرکت را حذف می‌کند (صیغه‌های مفرد) عین‌الفعل حذف می‌شود و در صیغه‌هایی که عامل جازم نون را حذف می‌کند (افعال خمسه) عین‌الفعل ثابت خواهد بود. و برای تفهیم بیشتر چند صیغه را می‌سازیم:

لم یَصُنْ، فعل مضارع اجوف از باب اول است. قبل از دخول عامل جازم یَصُونُ بود عامل جازم را بر آن داخل کردیم حرکت لام‌الفعل را حذف کرد در بین عین‌الفعل و لام‌الفعل التقاء ساکنین رخ داد چون عین‌الفعل حرف عله بود حذف شد. لم یَصُنْ گردید. لم تَصُنْ، لم أصن و لم نَصُنْ هم همینگونه هستند.

لم تَصُونا، صیغه‌ی مثنای غائب مؤنث، مذکر مخاطب و مؤنث مخاطب است قبل از دخول عامل جازم تَصُونانِ بود عامل جازم را بر آن داخل کردیم نون عِوَض رفع را حذف کرد و چون مابعد عین‌الفعل متحرک بود عین‌الفعل ثابت ماند. لم یصونا، لم یصونوا، لم تصونوا و لم تصوني هم به همین شیوه هستند.

لم یَصُنَّ، صیغه‌ی جمع مؤنث غائب است قبل از دخول عامل جازم جازم یَصُنَّ بود؛ یعنی عین‌الفعل آن به سبب نون جمع مؤنث حذف شده است؛ زیرا نون جمع مؤنث ضمیر فاعلی است و ضمیر فاعلی مقتضی سکون ماقبلش است؛ یعنی این نون، لام‌الفعل را ساکن کرده و در بین عین‌الفعل و لام‌الفعل التقاء ساکنین ایجاد

وَ قِسْ عَلَيْهِ الْأَمْرَ نَحْوُ صُنْ صُونا صُونُوا صُوني صُونا صُنَّ، وَ بِالتَّأْكِيدِ صُونَنَّ صونانِّ صُونُنَّ صُونِنَّ صونانِّ صنّانِّ وَ بِعْ بِيعا بِيعُوا بِيعِي بِيعا بِعْنَ، و خَفْ خافا خافُوا خافِي خافا خَفْنَ، وَ بِالتَّأْكِيدِ بِيعَنَّ و خافَنَّ

کرده است؛ بنابراین عین‌الفعل حذف شده است؛ پس عامل جازم هیچ تأثیری در آن نخواهد داشت؛ زیرا همانگونه که در بحث فعل مضارع بیان شد دو صیغه‌ی جمع مؤنث مبنی هستند و عامل در آن‌ها تأثیر نخواهد کرد.

در باب دوم یائی از کلمه‌ی بَیْع می‌گویی: لم یَبِعْ، لم یَبِیعا، لم یَبِیعُوا، لم تَبِعْ، لم تَبِیعا، لم یَبِعْنَ، لم تَبِعْ ، لم تَبِیعا، لم تَبِیعُوا، لم تَبِیعِي، لم تَبِیعا، لم تَبِعْنَ، لم أبِعْ و لم نَبِعْ.

و در باب چهارم واوی از کلمه‌ی خوف می‌گویی: لـم یَخَـفْ، لـم یَخافـا، لـم یَخافُوا، لم تَخَفْ، لم تخافا، لم یَخَفْنَ، لم تَخَفْ، لم تخافا، لم تخافُوا، لم تخافِي، لم تخافا، لم تَخَفْنَ، لم أَخَفْ و لم نَخَفْ. و همانگونه که به صورت تفصیل گذشت و در مثال‌های این دو باب مشاهده می‌کنی در صیغه‌های مفرد، عین‌الفعل حذف شده و در صیغه‌های پنجگانه (افعال خمسه) ثابت است.

﴿وَ قِسْ عَلَيْهِ الْأَمْرَ نَحْوُ صُنْ صُونا صُونُوا صُوني صُونا صُنَّ﴾ و فعل امر را بر فعل مضارع مجزوم قیاس کن مانند صنْ، صونا، صونوا، صوني، صونا و صُنَّ ﴿وَ بِالتَّأْكِيدِ صُونَنَّ صونانِّ صُونُنَّ صُونِنَّ صونانِّ صنّانِّ﴾ و با [نون] تأکید [ثقلیه می‌گویی:] صونَنَّ، صونانِّ، صونُنَّ، صُونِنَّ، صونانِّ، صُنّانِّ ﴿وَ بِعْ بِيعا بِيعُوا بِيعِي بِيعا بِعْنَ، و خَفْ خافا خافُوا خافِي خافا خَفْنَ﴾ و [می‌گویی:] بِع، بیعا، بیعوا، بیعي، بیعا، بعن و خف، خافا، خافوا، خافِي، خافا، خَفنَ ﴿وَ بِالتَّأْكِيدِ بِيعَنَّ و خافَنَّ﴾ و همراه [نون] تأکید [ثقلیه می‌گویی:] بِیعَنَّ و خافَنَّ.

(شرح) همانگونه که در بحث امر حاضر گذشت فعل امر در حذف حرکت و حذف حرف همانند فعل مضارع مجزوم است و فعل امر اجوف هم بر مضارع

....

مجزوم قیاس خواهد شد؛ بنابراین در صیغه‌ی مفرد فعل امر، همانند مفرد مضارع مجزوم عین‌الفعل حذف خواهد شد؛ زیرا لام‌الفعل ساکن و در بین عین‌الفعل و لام‌الفعل التقاء ساکنین رخ داده و چون عین‌الفعل حرف علّه است حذف شده است؛ ولی در بقیه‌ی صیغه‌ها جز جمع مؤنث عین‌الفعل ثابت است؛ زیرا مابعد عین‌الفعل به خاطر ضمیر بارز، متحرک است؛ بنابراین در بین عین‌الفعل و لام‌الفعل التقاء ساکنین رخ نمی‌دهد و علتی برای حذف عین‌الفعل وجود ندارد؛ پس می‌گوییم: صن، صونا، صونوا، صوني، صونا، صُنَّ و خَفْ، خافا، خافوا، خافي، خافا، خَفْنَ و بِعْ، بِیعا، بِیعُوا، بِیعِي، بیعا، بِعْنَ. و همانگونه که در بحث فعل امر حاضر گذشت شش صیغه‌ی امر حاضر از شش صیغه‌ی معلوم مخاطب گرفته می‌شوند مثلاً شش صیغه‌ی صُنْ، صونا، صُونوا، صُوني، صونا، صُنَّ از تَصُونُ، تصونان، تصونون، تصونین، تصونان، تصنّ گرفته می‌شوند و ساختن آن‌ها همانند دحرِجْ، دحرِجا، دحرِجوا ... است. و با نون تأکید ثقیله می‌گوییم صونَنَّ، صونانِّ، صُونُنَّ، صُونِنَّ، صونانِّ، صُنّانِّ و بِیعَنَّ، بِیعانَّ، بِیعُنَّ، بِیعِنَّ، بِیعانِّ، بِعْنانِّ و خافَنَّ، خافانّ، خافُنَّ، خافِنَّ، خافانِّ، خَفْنانِّ.

صونَنَّ، در اصل صُنْ بود آن را با نون ثقیله تأکید کردیم و چون صیغه‌ی مفرد بود نون ثقیله لام‌الفعل را مفتوح کرد و به همین علت عین‌الفعل محذوف برگشت و خافَنَّ و بِیعَنَّ هم اینگونه هستند.

صونانِّ، در اصل صُونا بود آن را با نون ثقیله تأکید کردیم و چون صیغه‌ی مثنیٰ بود نون تأکید را مکسور نمودیم.

صُونُنَّ، در اصل صونوا بود نون ثقیله را به آن الحاق کردیم در بین واو و نون التقاء ساکنین رخ داد و چون ماقبل واو مضموم بود آن را حذف کردیم صُونُنَّ شد.

صُونِنَّ، در اصل صُوني بود نون ثقیله را به آن الحاق نمودیم در بین یاء و نون التقاء ساکنین رخ داد و چون ما قبل یاء مکسور بود آن را حذف کردیم صُونِنَّ شد.

وَ مَزِيدُ الثُّلاثِيِّ لا يُـعْتَلُّ مِنْهُ إلّا أرْبَـعَةُ أبْنِيةٍ وَ هِيَ أجابَ يُجِيبُ إجابَةً، وَ اسْتَقامَ يَسْتَقِيمُ اسْتِقامَةً، وَ انْقادَ يَنْقادُ انْقِياداً، وَ اختارَ يَخْتارُ اخْتِياراً

صونانٍّ، مثل صونانٍّ دیگر درست خواهد شد.

صُنّانٍّ، در اصل صُنَّ بود نون ثقیله را به آن الحاق کردیم صُنَّنَّ شد و در بین نون ضمیر و نون تأکید الفی را قرار داده و سپس نون تأکید را مکسور کردیم صُنّانٍّ شد.

بعد از اینکه مصنف از بیان فعل ثلاثی مجرد اجوف، اعم از ماضی و مضارع و امر فارغ شد در بیان فعل ثلاثی مزیدٌ فیه اجوف فرمود:

﴿وَ مَزِيدُ الثُّلاثِيِّ لا يُعْتَلُّ مِنْهُ إلّا أرْبَعَةُ أبْنِيةٍ﴾ و از ثلاثی مزیدٌ فیه تنها چهار بنا اعلال می‌شوند ﴿وَ هِيَ أجابَ يُجِيبُ إجابَةً، وَ اسْتَقامَ يَسْتَقِيمُ اسْتِقامَةً، وَ انْقادَ يَنْقادُ انْقِياداً، وَ اختارَ يَخْتارُ اخْتِياراً﴾ و آن‌ها عبارتند از: أجابَ يُجِيبُ إجابَةً، و اسْتَقامَ يَسْتَقِيمُ اسْتِقامَةً، وَ انْقادَ يَنْقادُ انْقِياداً، وَ اختارَ يَخْتارُ اخْتِياراً.

(شرح) فعل رباعی، اعم از مجرد و مزیدٌ فیه، اجوف ندارد و در میان هر سه قسمِ ثلاثی مزیدٌ فیه تنها چهار باب اعلالِ اجوف خواهند داشت و آن‌ها عبارتند از:

۱. باب إفعال، مانند أجابَ يُجِيبُ إجابةً.

أجابَ، در اصل أجْوَبَ بود مانند أكرم فتحه‌ی واو را به فاءالفعل نقل کرده و سپس بر طبق قاعده‌ی «واو و یاء، الآن ساکن، در اصل، متحرک، ماقبل مفتوح» واو را به الف قلب کردیم أجاب شد؛ یعنی در اینجا واو به الف قلب خواهد شد؛ هر چند که دو شرط قلب (متحرک بودن واو و مفتوح بودن ماقبل) در آن تحقق نیافته است و این قلب کردن به خاطر حمل کردن بر مجرد است.

(نکته) دو کلمه‌ی أخْيَلَ و أطْيَبَ که در آن‌ها اعلال صورت نگرفته است شاذ هستند.

يُجِيبُ، در اصل يُجْوِبُ بود مانند يُكْرِمُ، کسره بر واو سنگین بود به ماقبلش نقل و سپس واو به یاء قلب شد؛ زیرا ساکن و ماقبل مکسور بود.

....

إجابةً، در اصل إجواباً بود مانند إکراماً فتحه‌ی واو را به ماقبل داده و واو را به الف قلب کردیم. در بین هر دو الف التقاء ساکنین رخ داد یکی از آن‌هارا حذف کرده و به جای آن، در آخر کلمه تائی را افزودیم إجابةً شد. و گاهی اوقات این تاءِ عِوَض حذف خواهد شد، مانند «إقامِ الصلاة» (أنبیاء/۷۳).

بدانکه نزد «خلیل» و «سیبویه» الف محذوف الف مصدر است؛ یعنی الف دوم نه عین‌الفعل؛ بنابراین وزن إجابَةً إفْعَلَةً است؛ زیرا عین‌الفعل باقی است؛ ولی نزد «اخفش» الفِ محذوف الف عین‌الفعل است؛ یعنی الف اول؛ پس وزن إجابةً إفالةً می‌باشد.

۲. باب استفعال مانند اِسْتَقامَ یَسْتَقِیمُ اِسْتِقامَةً.

اِسْتَقامَ، در اصل اِسْتَقْوَمَ بود مانند اِسْتَخْرَجَ. اعلال آن همانند اعلال أجاب است.

یَسْتَقِیمُ، در اصل یَسْتَقْوِمُ است مانند یَسْتَخْرِجُ. اعلالش همانند اعلال یُجِیبُ است.

اِسْتِقامَةً، در اصل استقواماً بود همانند اِسْتِخْراجاً. اعلالش همانند اعلال اجابةً می‌باشد. نزد «خلیل» و «سیبویه» وزن استقامةً اِسْتِفَعْلَةً است؛ زیرا الف مصدری حذف شده است؛ اما نزد «اخفش» وزن آن استفالةً می‌باشد؛ زیرا الف عین‌الفعل محذوف است همانگونه که در إجابة بیان گردید.

(نکته) چهار کلمه‌ی اِسْتَحْوَذَ، اِسْتَصْوَبَ، اِسْتَجْوَبَ، اِسْتَنْوَقَ که در آن‌ها اعلال صورت نگرفته است شاذ هستند.

۳. باب انفعال، مانند : اِنْقادَ یَنْقادُ اِنْقِیاداً.

اِنْقادَ، در اصل اِنْقَوَدَ بود مانند اِنْقَطَعَ واو، متحرک و ماقبلش مفتوح بود به الف قلب شد.

یَنْقاد، در اصل یَنْقَوِد بود مانند یَنْقَطِعُ واو به الف قلب شد.

وَ إذا بَنَیْتَها لِلْمَفْعُولِ قُلْتَ أُجِیبَ یُجابُ، وَ اُسْتُقِیمَ یُسْتَقامُ، وَ انقِیدَ یُنْقاد وَ اخْتِیرَ یُخْتارُ

اِنْقِیاداً، در اصل اِنْقِواداً بود چون ماقبل واو، مکسور بود به یاء قلب شد؛ هر چند که خود واو ساکن نیست؛ زیرا شرط قلب کردن واو به یاء در مصدر، تنها مکسور بودن ماقبل واو است؛ البته این قاعده در صورتی است که در فعلِ آن مصدر اعلال صورت گرفته باشد و در اینجا چنین است؛ یعنی در فعل ماضی انقیاد که اِنقادَ است اعلال انجام شده است.

۴.باب افتعال مانند اِخْتارَ یَخْتارُ اختِیاراً.

اِخْتارَ، در اصل اِخْتَیَرَ بود مانند اِجْتَمَعَ یاء، متحرک و ماقبلش مفتوح بود به الف قلب گردید.

یَخْتارُ، در اصل یَخْتَیِرُ بود مانند یَجْتَمِعُ یاء متحرک و ماقبلش مفتوح بود به الف تبدیل شد. و در اختیاراً اعلالی صورت نگرفته است.

(نکته) در سه کلمه‌ی اِجْتَوَرُوا، اِخْتَوَشُوا و اِزْدَوَجُوا هر چند که شرط اعلال تحقق یافته است اما چون به معنای تَفاعَلُوا هستند؛ یعنی برای مشارکت می‌باشند بر تفاعلوا حمل شده و اعلال نشده‌اند.

(توجه) بهتر بود مصنف در عبارت «و مزید الثّلاثِیِّ لا یُعتَلُّ منه» و در عبارت‌های آتی به جای «یُعْتَلُّ» یُعَلُّ بیاورد؛ زیرا اعتلال به معنای معتلّ بودن است؛ یعنی قرار گرفتن حرف علّه به عنوان حرف اصلی کلمه؛ اما اعلال به معنای حذف و نقل و قلب حرف علّه است و منظور مصنف از عبارت سابق این است که در چهار باب مذکور اعلال صورت می‌گیرد نه اینکه حرف علّه در آن‌ها وجود دارد.

﴿وَ إذا بَنَیْتَها لِلْمَفْعُولِ﴾ و هرگاه این چهار باب را برای مفعول بنا کنی ﴿قُلْتَ أُجِیبَ یُجابُ، وَ اُسْتُقِیمَ یُسْتَقامُ، وَ اُنقِیدَ یُنْقاد وَ اُخْتِیرَ یُخْتارُ﴾ می‌گویی: أُجِیبَ یُجابُ، و اُسْتُقِیمَ یُسْتَقامُ، و اُنقِیدَ یُنْقاد و اُخْتِیرَ یُخْتارُ.

(شرح) هرگاه چهار بنای مذکور را مجهول کنی می‌گویی: أُجِیبَ یُجابُ، اُسْتُقِیمَ

وَ الْأَمْرُ مِنْها أَجِبْ أجِيبا، وَ اسْتَقِمْ إِسْتَقِيما، وَ انْقَدْ إِنقادا، وَ اخْتَرْ إِختارا

يُسْتَقامُ، انقِيدَ يُنْقاد و اخْتِيرَ يُخْتارُ.

أُجِيبَ، در اصل أُجْوِبَ بود کسره بر واو سنگین بود به ماقبلش داده و سپس واو به یاء قلب گردید؛ زیرا ساکن و ماقبلش مکسور بود.

يُجابُ، در اصل يُجْوَبُ بود فتحه‌ی واو به ماقبلش داده و سپس واو آن بر طبق قاعده‌ی «واو الآن ساکن، در اصل، متحرک، ماقبل مفتوح» به الف قلب شد.

أُسْتُقِيمَ، در اصل أُسْتُقْوِمَ بود اعلالش همانند أُجيب است.

يُسْتَقامُ، در اصل يُسْتَقْوَمُ است اعلالش همانند يُجابُ می‌باشد.

أُنْقِيدَ، در اصل أُنْقُوِد بود کسره بر واو سنگین بود به ماقبلش داده شد (بعد از حذف ضمه‌ی قاف) و سپس به یاء تبدیل شد؛ زیرا ساکن و ماقبلش مکسور بود.

يُنْقادُ، در اصل يُنْقَوَدُ بود واو، متحرک و ماقبلش مفتوح بود به الف قلب گردید.

أُخْتِيرَ، در اصل أُخْتُيِرَ بود کسره بر یاء سنگین بود به ماقبلش داده شد (بعد از حذف ضمه‌ی تاء).

يُخْتارُ، در اصل يُخْتَيَرُ بود یاء، متحرک و ما قبلش مفتوح بود به الف تبدیل شد.

(نکته) همانگونه که در «صِينَ» و «بِيعَ» اشمام و قلب یاء به واو درست بود در أُنْقِيدَ و أُخْتِيرَ هم همینگونه است؛ زیرا در اصل، ماقبل حرف عله‌ی آن‌ها هم مضموم است؛ یعنی همانطوری که در صین و بیع مضموم است؛ زیرا صِينَ صُوِنَ و بِيعَ بُيِعَ بوده است؛ ولی در أُجيب و أُسْتُقِيمَ اشمام و قلب یاء به واو جایز نیست؛ زیرا ماقبل حرف عله‌ی آن‌ها در اصل مضموم نیست بلکه ساکن است.

﴿وَ الْأَمْرُ مِنْها أَجِبْ أجِيبا، وَ اسْتَقِمْ إِسْتَقِيما، وَ انْقَدْ إِنقادا، وَ اخْتَرْ إِختارا﴾ و امر چهار بنای مذکور عبارت است از: أَجِبْ أجِيبا، إِستَقِمْ استقيما، إِنْقَدْ انقادا و إِخْتَرْ إِختارا.

(شرح) قبلاً گفته شد: فعل امر همانند مضارع مجزوم است و در مضارع مجزوم

وَ يَصِحُّ نَحْوُ قَوَّلَ وَ قاوَلَ وَ تَقَوَّلَ وَ تَقاوَلَ وَ زَيَّنَ و تَزَيَّنَ و سايَرَ و تَسايَرَ و اسْوَدَّ وَ اسْوادَّ وَ ابْيَضَّ وَ ابْياضَّ، وَكَذا سائِرُ تَصارِيفِها

اجوف، در هر صیغه‌ای که عامل جازم مابعد عین‌الفعل را ساکن می‌کرد عین‌الفعل حذف می‌شد؛ بنابراین در فعل امر هم در صیغه‌ی اول عین‌الفعل حذف می‌شود و در صیغه‌های باقیمانده جز صیغه‌ی آخر، عین‌الفعل ثابت خواهد بود؛ پس در امر أجاب می‌گوییم: أَجِبْ، أجيبا، أَجِيبُوا ، أَجِيبِي، أَجِيبا، أَجِبْنَ.

أَجِبْ، از تُجِيبُ گرفته شده است تاء را حذف کردیم همزه ی متروک باب افعال برگشت بعد لام‌الفعل را ساکن کردیم در بین عین‌الفعل و لام‌الفعل التقاء ساکنین رخ داد عین‌الفعل را حذف نمودیم أجب شد.

أجيبا، از تُجِيبانِ گرفته شده است تاء را حذف کردیم همزه‌ی متروک برگشت و نون عوض رفع را حذف نمودیم أجيبا شد. و ساختن صیغه‌های دیگر آسان است.

و در فعل امر استقام می‌گویی: اِسْتَقِمْ، اِسْتَقِيما، استقيموا، اِسْتَقِيمِي، استقيما، اِسْتَقِمْنَ.

اِسْتَقِمْ، از تَسْتَقِيمُ گرفته شده است حرف مضارعه را حذف کرده و چون مابعد آن ساکن بود در ابتدای آن، همزه‌ی وصل مکسور آورده و لام‌الفعل را ساکن کردیم در بین عین‌الفعل و لام‌الفعل التقاء ساکنین رخ داد عین‌الفعل را حذف نمودیم اِسْتَقِمْ شد. و پنج صیغه‌ی باقیمانده از پنج صیغه‌ی باقیمانده‌ی مضارع مخاطب معلوم ساخته می‌شوند و شش صیغه‌ی امر انقاد و اختار هم همینگونه هستند.

﴿وَ يَصِحُّ نَحْوُ قَوَّلَ وَ قاوَلَ وَ تَقَوَّلَ وَ تَقاوَلَ وَ زَيَّنَ و تَزَيَّنَ و سايَرَ و تَسايَرَ و اسْوَدَّ وَ اسْوادَّ وَ ابْيَضَّ وَ ابْياضَّ﴾ ؛ یعنی این صیغه‌ها صحیح هستند و در آن‌ها اعلالی صورت نمی‌گیرد ﴿وَ كَذا سائِرُ تَصارِيفِها﴾ و دیگر تصریفات اینها همینگونه خواهند بود؛ یعنی در مضارع و امر و اسم فاعل و مفعول آن‌ها هم اعلال صورت نمی‌گیرد.

(شرح) علت اعلال نکردن این صیغه‌ها تحقق نیافتن دو شرط اعلال است که

....

عبارتند از: متحرك بودن واو و یاء و مفتوح بودن ماقبل آن‌ها.

ممکن است سؤال شود که در أجاب و استقام هم دوشرط مذکور تحقق نیافته بودند؛ زیرا اصل أجاب أَجْوَبَ و اصل استقام اِسْتَقْوَمَ بود؛ یعنی یک شرط اعلال در آن‌ها وجود داشت که متحرک بودن حرف علّه است و در میان این مثال‌ها: قوّل، تقوّل،زیَّن، تزیَّن، اسودّ، اسوادّ، ابیَضّ و ابیاضّ هم اینگونه هستند؛ یعنی می‌توانیم حرکت واو و یاء را به ماقبل داده و واو و یاء را به الف تبدیل کنیم؛ پس فرق این مثال‌ها با أجاب و استقام چیست؟! در جواب می‌گوییم: در این مثال‌ها اگر این اعلال انجام شود التباس رخ می‌دهد، مثلاً در قوّل اگر فتحه‌ی واو دوم (قَوْوَل) را به واو اول نقل کنیم هر دو واو مستوجب قلب کردن به الف خواهند شد و چون برای ترجیح هیچ یک از آن‌ها دلیلی وجود ندارد باید هر دو را به الف تبدیل کرد در این صورت در بین هر دو الف التقاء ساکنین رخ می‌دهد و باید یکی از آن‌ها حذف شود در نتیجه قوَّلَ قالَ می‌شود و با اجوف واوی باب اول التباس پیدا می‌کند. و زیَّن بعد از اعلال، زان می‌شود و با اجوف یائیِ باب دوم التباس پیدا می‌کند؛ ولی در أجاب و استقام التباس رخ نمی‌دهد. و در تقوّل و تزیَّن هم اگر اعلال انجام شود تقالَ و تزانَ می‌شوند و از اوزان فعل مضارع خارج خواهند شد. و اسودّ و اسوادّ و ابیضّ و ابیاضّ بعد از اعلال اسادّ و اباضّ می‌شوند و چون ما بعد همزه‌ی وصل، متحرک شده است نیازی به همزه نیست و حذف می‌شود و در نتیجه سادَّ و باضَّ خواهند شد و با ماضی باب مفاعلة التباس پیدا می‌کنند.

این نقل فتحه به ماقبل در صیغه‌هایی که بیان شدند ممکن است؛ ولی در قاول و تقاوَلَ و سایَرَ و تَسایَرَ چون ماقبل حرف علّه الف است و الف هیچ حرکتی را نمی‌پذیرد این نقل ممکن نخواهد بود؛ اما ممکن است گفته شود: الف، فاصلِ غیر معتبر است و وجودش اعتبار نخواهد شد؛ بنابراین ماقبل واو و یاء مفتوح است و دو شرط اعلال در آن‌ها صورت گرفته است؛ پس چرا اعلال نخواهند شد؟ در جواب

وَ اسْمُ الْفاعِلِ مِنَ الثُّلاثِيِّ الْمُجَرَّدِ يُعْتَلُّ عَيْنُهُ بِالْهَمْزَةِ كَصائِنٍ وَ بائِعٍ، وَ مِنَ الْمَزِيدِ فِيهِ يُعْتَلّ بِمَا اعْتُلَّ بِهِ الْمُضارِعُ

می‌گوییم: در قاوَل و سایَرَ اگر اعلال صورت بگیرد قال و سار خواهند شد و با ثلاثی مجرد التباس پیدا می‌کنند. و در تقاوَلَ و تسایَرَ هم اگر اعلال انجام شود تقالَ و تسارَ می‌شوند و از اوزان فعل خارج خواهند شد.

مصنف در بیان اسم فاعل و مفعول اجوف فرموده است:

﴿وَ اسْمُ الْفاعِلِ مِنَ الثُّلاثِيِّ الْمُجَرَّدِ يُعْتَلُّ عَيْنُهُ بِالْهَمْزَةِ كَصائِنٍ وَ بائِعٍ﴾

عین‌الفعل اسم فاعل ثلاثی مجرد به همزه اعلال می‌شود مانند صائِنٍ و بائِعٍ.

(شرح) در اسم فاعل ثلاثی مجرد، عین‌الفعل (واو یا یاء) به همزه قلب می‌شود مانند صائِن و بائِع که در اصل صاوِن و بایِع بوده‌اند. واو و یاء به همزه قلب شدند؛ زیرا در اینجا همزه از واو و یاء سبک‌تر است. این دلیلِ قلب کردن، قول بعضی از علماست؛ ولی دلیل قوی‌تر این است که الف، مانع غیر معتبر است؛ پس چنان محسوب می‌شود که ماقبل واو و یاء مفتوح است؛ بنابراین واو و یاء به الف قلب می‌شوند و در بین هر دو الف؛ یعنی الف اسم فاعل و الف عین‌الفعل التقاء ساکنین رخ می‌دهد و چون حذف یکی از آن‌ها باعث التباس به فعل ماضی می‌شود هیچ یک از آن‌ها حذف نخواهد شد و دومی با کسره تحریک می‌شود و در نتیجه صائن و بائع خواهند شد.

گاهی اوقات بعد از قلب کردنِ حرف علّه به الف ،یکی از دو الفِ موجود حذف می‌شود مانند «شاكٍ» که در اصل «شاوِكٌ» بوده است. بعد از قلب کردن واو به الف و التقاء ساکنین در بین الفِ فاعل و الفِ عین‌الفعل یکی از دو الف حذف شد. و بنابر قول قوی‌تر، الف عین‌الفعل؛ یعنی الف دوم حذف شده است؛ زیرا حذف حرف علّه زیاد است؛ اما حذف الف علامت فاعل کم است؛ پس شاكٍ بر وزن فالٍ است و کلمه‌ی « هارٍ» در « شَفا جُرُفٍ هارٍ» (توبه/۱۰۹) اینگونه است؛ پس بنابر قول قوی‌تر، بر وزن فالٍ است؛ هر چند که «زمخشری» می‌گوید: بر وزن فَعْل است؛ یعنی چنان معتقد است که الف محذوف الف علامت فاعل است (الف

کَمُجِیبٍ و مُسْتَقِیمٍ و مُنْقادٍ و مُخْتارٍ. وَ اسْمُ الْمَفْعُولِ مِنَ الثُّلاثِيِّ الْمُجَرَّدِ یُعْتَلُّ بِالنَّقْلِ وَ الْحَذْفِ کَمَصُونٍ وَ مَبِیعٍ، وَ الْمَحْذُوفُ واوُ مَفعُولٍ عِنْدَ سِیبَوَیْهِ وَ عَیْنُ الْفِعْلِ عِنْدَ أَبِي الْحَسَنِ الْأَخْفَشِ، وَ بَنُو تَمِیمٍ یُثْبِتُونَ الیاءَ فَیقولُونَ مَبْیُوعٌ

اول) و الف عین الفعل باقی است.

﴿وَ مِنَ الْمَزِیدِ فِیهِ یُعْتَلُّ بِمَا اعْتُلَّ بِهِ الْمُضارِعُ﴾ و [اسم فاعل] از مزیدٌ فیه با اعلالی که در مضارعش صورت گرفته است اعلال خواهد شد ﴿کَمُجِیبٍ و مُسْتَقِیمٍ و مُنْقادٍ و مُخْتارٍ﴾ مانند مجیب، مستقیم، منقاد و مختار

(شرح) مُجِیبٌ در اصل مُجْوِب و مستقیم در اصل مُسْتَقْوِم بود کسره بر واو سنگین بود آن را به ماقبلش دادیم و واو ساکنِ ماقبل مکسور را به یاء تبدیل کردیم مجیب و مستقیم شدند.

منقاد در اصل مُنْقَوِد و مختار مُخْتَیِر بود واو و یاءِ متحرک و ماقبل مفتوح را به الف قلب کردیم منقاد و مختار شدند؛ پس اعلال این چهار صیغه همانند چهار صیغه‌ی مضارع آن‌ها است.

﴿وَ اسْمُ الْمَفْعُولِ مِنَ الثُّلاثِيِّ الْمُجَرَّدِ یُعْتَلُّ بِالنَّقْلِ وَ الْحَذْفِ کَمَصُونٍ وَ مَبِیعٍ﴾ و اسم مفعول از ثلاثی مجرد با نقل و حذف اعلال خواهد شد ﴿وَ الْمَحْذُوفُ واوُ مَفْعُولٍ عِنْدَ سِیبَوَیْهِ﴾ و نزد سیبویه حرف محذوف، واوِ مفعول است ﴿وَ عَیْنُ الفِعْلِ عِنْدَ أَبِي الْحَسَنِ الْأَخْفَشِ﴾ و نزد ابوالحسن اخفش، عین الفعل می‌باشد ﴿وَ بَنُو تَمِیمٍ یُثْبِتُونَ الیاءَ فَیَقُولُونَ مَبْیُوعٌ﴾ و بنی تمیم یاء را اثبات می‌کنند؛ پس می‌گویند: مبیوع.

(شرح) اسم مفعول ثلاثی مجرد با نقل و حذف اعلال خواهد شد مانند مَصُون و مَبِیع.

مَصُون، در اصل مَصْوُون بود مانند مَنْصُور، ضمه بر واو سنگین بود آن را به صاد

وَ مِنَ الْمزيدِ فيه يُعْتَلُّ بِالنَّقْلِ وَ الْقَلْبِ إِنِ اعْتُلَّ فِعْلُهُ كَمُجابٍ وَ مُسْتَقامٍ وَ مُنْقادٍ وَ مُخْتارٍ

نقل کرده و یکی از دو واو موجود را حذف کردیم مَصُون شد. و نزد سیبویه واو اسم مفعول حذف شده است؛ یعنی واو دوم؛ پس وزن مصون مَفُعْل است اما نزد اخفش واوِ عین الفعل حذف شده است؛ یعنی واو اول؛ پس وزن مصون مفول است. مَبِیع، در اصل مَبْیُوع بود مانند مَضْرُوب. ضمه بر یاء سنگین بود آن را به باء نقل کرده و سپس بنا بر قول سیبویه واو اسم مفعول را حذف کردیم مَبُیْع شد و به خاطر اینکه یاء ساکنِ ماقبل مضموم به واو تبدیل نشود باء را مکسور کردیم مَبِیع گردید بر وزن مَفِعْل؛ ولی نزد اخفش بعد از نقل کردن ضمه‌ی یاء به باء یاء حذف شد و مَبُوع گردید و سپس ضمه‌ی باء به کسره تبدیل و واو به یاء قلب شد تا شبیه اسم مفعول واوی نباشد؛ بنابراین وزن مَبِیع مَفِیل است.

قبیله‌ی بنی‌تمیم، یاء اسم مفعول را ثابت می‌کنند و به جای مبیع می‌گویند: مبیوع.

﴿وَ مِنَ الْمزيدِ فيه يُعْتَلُّ بِالنَّقْلِ وَ الْقَلْبِ﴾ و [اسم مفعول] از مزیدٌ فیه با نقل و قلب اعلال می‌شود ﴿إِنِ اعْتُلَّ فِعْلُهُ﴾ به شرطی که فعلش اعلال شده باشد ﴿كَمُجابٍ وَ مُسْتَقامٍ وَ مُنْقادٍ وَ مُخْتارٍ﴾ مانند مُجابٍ و مُسْتَقامٍ و مُنْقادٍ و مُخْتارٍ.

(شرح) مجاب، در اصل مُجْوَب و مستقام در اصل مُسْتَقْوَم بود حرکت واو را به ماقبلش نقل کرده و سپس واو را به الف قلب کردیم مجاب و مستقام شدند.

منقاد، در اصل مُنْقَوَد و مختار مختَیَر بود واو و یاءِ متحرک و ماقبل مفتوح را به الف قلب کردیم منقاد و مختار شدند؛ پس اعلال آن‌ها همانند اعلال مضارع مجهول است.

....

==

به این پرسش‌ها پاسخ دهید!

۱. چرا معتلّ‌العین را اجوف و ذوالثلاثة نامیده‌اند؟
۲. در ثلاثی مجرد اجوف چه اعلالی صورت می‌گیرد؟
۳. در حین اتصال ضمیر فاعلی به فعل ماضی ثلاثی مجرد اجوف چه تغییراتی صورت می‌گیرد؟
۴. فعل مجهول ثلاثی مجرد اجوف چگونه ساخته می‌شود (واوی و یائی)؟
۵. قال و باع را صرف کنید!
۶. عامل جازم، در فعل مضارع اجوف چه تغییراتی را ایجاد می‌کند؟
۷. ابتدا قُلْ را صرف کرده و سپس آن را با نون تأکید ثقیله و خفیفه مؤکد کنید!
۸. در عین الفعل چند باب از ابواب ثلاثی مزیدٌ فیه اعلال صورت می‌گیرد؟ آن‌ها را بیان کنید!
۹. اسْتَنارَ را صرف کنید!
۱۰. شش صیغه‌ی امر أطاعَ را بنویسید!
۱۱. مجهول أراقَ را صرف کنید!
۱۲. فعال ثلاثی مزیدٌ فیه اجوفی که اعلال نمی‌شوند را ذکر کنید!
۱۳. در اسم فاعل اجوف چه اعلالی صورت می‌گیرد؟
۱۴. إجابة و استقامة و مصون بر چه وزنی هستند؟
۱۵. اعلال صورت گرفته در مُجِیب و مُختار و مبیع را بیان کنید!

اَلثّالِثُ، الْمُعْتَلُّ‌اللّامُ وَ يُقالُ لَهُ النّاقِصُ وَ ذُوالْأَرْبَعَةِ لِكَوْنِ ماضِيهِ عَلىٰ أَرْبَعَةِ أَحْرُفٍ إِذا أَخْبَرْتَ عَنْ نَفْسِكَ نَحْوُ غَزَوْتُ و رَمَيْتُ

﴿اَلثّالِثُ، الْمُعْتَلُّ‌اللّامُ﴾ سوم، معتلّ‌اللام است ﴿وَ يُقالُ لَهُ النّاقِصُ وَ ذُوالْأَرْبَعَةِ﴾ و آن را «ناقص» و «ذوالأربعة» (= دارای چهارحرف) می‌نامند ﴿لِكَوْنِ ماضِيهِ عَلىٰ أَرْبَعَةِ أَحْرُفٍ إِذا أَخْبَرْتَ عَنْ نَفْسِكَ نَحْوُ غَزَوْتُ و رَمَيْتُ﴾ زیرا در وقت خبر دادن از خودت، ماضی آن بر چهار حرف خواهد بود مانند غَزَوْتُ و رَمَيْتُ.

(شرح) نوع سوم از هفت نوع معتلّ، معتلّ‌اللام است؛ یعنی کلمه‌ای که لام‌الفعلش حرف علّه است و این نوع را ناقص و ذوالأربعة هم نامیده‌اند. علت تسمیه‌ی آن به ناقص این است که حرف آخرش از قبول کردن بعضی از حرکات، ناقص است، همانگونه که بیان آن خواهد آمد. و ذوالأربعة به معنای صاحب چهار حرف است و دلیل اسم گزاری معتلّ‌اللام به ذوالأربعة این است که در صیغه‌ی متکلم وحده، ماضی آن دارای چهار حرف است مانند غَزَوْتُ و رَمَيْتُ.

ممکن است سؤال شود که این علت در تمام فعل‌های ثلاثی مجرد، جز اجوف موجود است؛ یعنی تمام فعل‌های صحیح و مضاعف و مثال و مهموز و... در حین اتصال ضمیر متکلم وحده به ماضی آن‌ها دارای چهار حرف هستند مانند نَصَرْتُ و وَعَدْتُ؛ پس چرا تنها معتلّ‌اللام ذوالأربعة نامیده شده است؟! در جواب می‌گوییم: چهار حرف بودن، در غیر ناقص بر اصل است اما در ناقص چنان نیست؛ زیرا بودن ناقص بر سه حرف بر بودن غیر ناقص (صحیح، مضاعف، مثال، اجوف و مهموز) بر سه حرف برتری دارد؛ یعنی در واقع می‌بایست در حین اتصال ضمیر متکلم به فعل ماضی، ناقص، سه حرفی و غیر ناقص، چهار حرفی باشد؛ زیرا حرف علّه در ناقص، در آخر کلمه قرار گرفته است که آخر کلمه محل تغییر می‌باشد؛ پس وقتی که مخالف این بود و بر چهار حرف باقی ماند ذوالأربعة نامیده شد تا با این اسم یادآوری بشود که ناقص بر خلاف قیاس است. و نیز می‌توان گفت: اسم گزاری ناقص به

فَالْمُجَرَّدُ تُقْلَبُ الْواوُ وَ الياءُ فِيهِ أَلِفاً إذا تَحَرَّكَتا وَ انْفَتَحَ ماقَبْلَهُما كَغَزا وَ رَمىٰ وَ عَصاً وَ رَحًى، وَ كَذٰلِكَ الْفِعْلُ الزّائِدُ عَلَى الثَّلاثَةِ كَأَعْطىٰ وَ اشْتَرىٰ وَ اسْتَقْصىٰ، وَ كَذٰلِكَ اسْمُ الْمَفْعُولِ كَالْمُعْطىٰ وَ الْمُشْتَرىٰ وَ الْمُسْتَقْصىٰ، وَ كذٰلِكَ إذا لَمْ يُسَمَّ فاعِلُهُ مِنَ الْمُضارِعِ

ذوالأربعة مقتضی اختصاص ذوالأربعة به ناقص نیست؛ یعنی می‌توان غیر ناقص را هم ذوالأربعة نامید.

﴿فَالْمُجَرَّدُ تُقْلَبُ الْواوُ وَ الْياءُ فِيهِ أَلِفاً﴾ در [ثلاثی] مجرد واو و یاء به الف قلب می‌شوند ﴿إذا تَحَرَّكَتا وَ انْفَتَحَ ماقَبْلَهُما كَغَزا وَ رَمىٰ وَ عَصاً وَ رَحًى﴾ به شرطی که متحرک باشند و ماقبلشان مفتوح باشد مانند غزا و رمیٰ و عصاً و رَحًی ﴿وَ كَذٰلِكَ الْفِعْلُ الزّائِدُ عَلَى الثَّلاثَةِ كَأَعْطىٰ وَ اشْتَرىٰ وَ اسْتَقْصىٰ﴾ و فعل بیشتر از سه حرف هم همینگونه است مانند أعطیٰ و اشتریٰ و استقصیٰ ﴿وَ كَذٰلِكَ اسْمُ الْمَفْعُولِ كَالْمُعْطىٰ وَ الْمُشْتَرىٰ وَ الْمُسْتَقْصىٰ﴾ و اسم مفعول هم اینگونه خواهد بود مانند معطیٰ، مشتریٰ، مستقصیٰ ﴿وَ كذٰلِكَ إذا لَمْ يُسَمَّ فاعِلُهُ مِنَ الْمُضارِعِ﴾ و هرگاه از مضارع مجرد فاعلش بیان نشد همانگونه خواهد بود.

(شرح) در ثلاثی مجرد ناقص، هرگاه واو و یاء، متحرک و ماقبلشان مفتوح باشد به الف قلب خواهند شد مانند غزا، رمیٰ، عصاً ، رحًی؛ بنابراین این قلب کردن در ماضي باب‌های چهارم و پنجم و ششم ناقص واقع نمی‌شود؛ زیرا ماقبل واو و یاء مفتوح نیست.

غزا، فعل ماضی باب اول است در اصل غَزَوَ بود واو، متحرک و ماقبلش مفتوح بود به الف قلب گردید و الفش به صورت الف نوشته می‌شود تا از الفی که اصل آن یاء بوده است متمایز گردد.

رَمیٰ، فعل ماضی باب دوم است اصل آن رَمَيَ بود یاء، متحرک و ماقبلش مفتوح بود به الف تبدیل گردید و الفش به صورت یاء نوشته می‌شود تا از الفی که اصل آن

....

==

واو بوده است جدا شود.

غزا و رمیٰ، مثال فعل و عصاً و رحًی مثال اسم هستند.

عصاً در اصل عَصَوٌ بود، واو، متحرک و ماقبلش مفتوح بود (عَصَوُنْ) به الف قلب گردید عصَاْنْ شد و الف حذف شد عَصَنْ گردید که اینگونه نوشته می‌شود عصاً؛ یعنی تنوینش بر الف نوشته خواهد شد.

رَحًی، در اصل رَحَيٌ بود یاء، متحرک و ماقبلش مفتوح بود (رَحَيُنْ) به الف قلب گردید رَحَاْنْ شد و الف حذف شد رَحَنْ گردید که اینگونه نوشته می‌شود رَحًی؛ یعنی تنوینش با یاء نوشته خواهد شد.

(نکته) بهتر بود مصنف دو اسم عصاً و رحًی را همراه الف و لام بیاورد؛ یعنی العصا و الرّحی؛ زیرا در آن صورت الف آن‌ها باقی می‌بود، همانگونه که در اسم مفعول ثلاثی مزیدٌ فیه چنان کرده است: المعطیٰ، المشتریٰ و المستقصیٰ.

ممکن است سؤال شود که مصنف فرمود: هرگاه واو و یاء، متحرک باشند و ماقبلشان مفتوح باشد به الف قلب خواهند شد؛ پس چرا در مثال‌های غَزَوَا، رَمَیا، عَصَوان، رَحَیان، یَخْشَیانِ، اِخْشَیا، یُغْزَوان، یُرْمَیانِ و اِخْشَیَنَّ واو و یاء به الف قلب نشده‌اند در حالی که متحرک هستند و ماقبلشان مفتوح است؟! در جواب خواهیم گفت: در واقع لازم بود مصنف این قید را بیاورد که واو و یاءِ متحرک ماقبل مفتوح، در صورتی به الف قلب می‌شوند که بعد از آن‌ها حرفی نیامده باشد که مقتضی مفتوح شدن واو و یاء باشد مانند الف و نون تأکید در صیغه‌های مفرد؛ یعنی اگر بعد از واو و یاء حرفی بود که مقتضی فتحه‌ی واو و یاء بود واو و یاء به الف قلب نخواهند شد؛ ولی به علت اینکه این موضوع در مثال‌های آتی ظاهر می‌شود مصنف با اعتماد به آن‌ها این قید را ترک کرد.

فعلی که بیشتر از سه حرف است (فرقی نمی‌کند رباعی باشد یا ثلاثی مزیدٌ فیه) همانند فعل ثلاثی مجرد خواهد بود؛ یعنی در قلب کردن واو و یاء به الف مانند

أعطیٰ، اشتریٰ و استقصیٰ.

أعطیٰ، فعل ماضی باب افعال است در اصل أَعْطَوَ بود مانند أَكْرَمَ واوش به یاء قلب گردید؛ زیرا واوی که در مرتبه‌ی چهارم یا بالاتر از چهارم باشد؛ یعنی حرف چهارم، پنجم و یا ششمِ کلمه باشد و ماقبلش غیر مضموم، به یاء تبدیل می‌شود و سپس یاء به الف قلب شد؛ زیرا متحرک و ماقبلش مفتوح بود.

اشتریٰ، فعل ماضی باب افتعال است در اصل اِشْتَرَيَ بود مانند اجتمع یاء به الف قلب گردید.

استقصیٰ، فعل ماضی باب استفعال است در اصل اِسْتَقْصَوَ بود مانند استخرج بر طبق قاعده‌ی مذکور در أعطیٰ، واو به یاء و سپس یاء به الف قلب گردید.

در توضیح فعل «غزا» گفتیم: الفی که از واو قلب شده باشد به صورت الف نوشته می‌شود؛ پس چرا الف أعطیٰ و استقصیٰ به صورت یاء نوشته شده‌اند در حالی که اصل آن‌ها واو است؟! در جواب گفته می‌شود: از کیفیت ساختن أعطیٰ این موضوع آشکار می‌شود؛ زیرا ابتدا واو به یاء و سپس به الف قلب شده است؛ یعنی الف أعطیٰ و استقصیٰ منقلب از یاء است و به همین دلیل به صورت یاء نوشته شده‌اند.

اسم مفعول سه فعل مذکور هم، در قلب کردن واو و یاء به الف همانند فعل ثلاثی مجرد هستند مانند المُعطیٰ و المُشتریٰ و المُستقصیٰ و اعلالشان همانند اعلال فعل ماضیشان است.

فعل مجهول مضارع نیز همانند فعل ثلاثی مجرد است مانند یُعطیٰ، یُغزیٰ و یُرْمیٰ.

یُعطیٰ، در اصل یُعْطَوُ و یُغزیٰ یُغْزَوُ بود واو، حرف چهارم کلمه و ماقبلش غیر مضموم بود به یاء و سپس یاء به الف قلب شد و به همین علت به صورت یاء نوشته خواهند شد. و یُرمیٰ در اصل یُرْمَيُ بود یاء متحرک، و ماقبلش مفتوح بود به الف

وَ أمَّا الْماضِي فَيُحْذَفُ اللّامُ مِنْهُ فِي مِثالِ فَعَلُوا مُطْلَقاً وَ فِي مِثالِ فَعَلَتْ وَ فَعَلَتا إذَا انْفَتَحَ ماقَبْلَها، وَ تَثْبُتُ فِي غَيْرِها فَتقُولُ: غَزا غَزَوا غَزَوْا غَزَتْ غَزَتا غَزَوْنَ إلىٰ آخِرِهِ ، و رَمىٰ رَمَيا رَمَوْا، وَ رَضِيَ رَضِيا رَضُوا إلىٰ آخِرِهِ، وَ كَذٰلِكَ سَرُوَ سَرُوا سَرُوا إلىٰ آخِرِهِ

قلب شد.

﴿وَ أمَّا الْماضِي فَيُحْذَفُ اللّامُ مِنْهُ فِي مِثالِ فَعَلُوا مُطْلَقاً﴾ اما ماضی، لام الفعلش در مثال فَعَلُوا به صورت مطلق حذف خواهد شد ﴿وَ فِي مِثالِ فَعَلَتْ وَ فَعَلَتا إذَا انْفَتَحَ ماقَبْلَها﴾ و در مثال فَعَلَتْ و فَعَلَتا هم حذف خواهد شد؛ به شرطی که ماقبل لام‌الفعل مفتوح باشد ﴿وَ تَثْبُتُ فِي غَيْرِها﴾ و در غیر این سه مثال ثابت خواهد بود ﴿فتَقُولُ: غَزا غَزَوا غَزَوْا غَزَتْ غَزَتا غَزَوْنَ إلىٰ آخِرِهِ ، و رَمىٰ رَمَيا رَمَوْا، وَ رَضِيَ رَضِيا رَضُوا إلىٰ آخِرِهِ، وَ كَذٰلِكَ سَرُوَ سَرُوا سَرُوا إلىٰ آخِرِهِ﴾؛ پس می‌گویی: غَزا غَزَوا غَزَوْا تا آخر آن و دیگر مثال‌ها را همانطوری که مصنف نوشته است می‌گویی.

(شرح) در فعل ماضی ناقص، در مثال فَعَلُوا؛ یعنی جمع مذکر غائب، لام‌الفعل در هر صورت حذف خواهد شد؛ یعنی ماقبل آن مفتوح باشد یا مضموم و یا مکسور و لام‌الفعل واو باشد یا یاء و فعل ناقص، مجرد باشد یا مزیدٌ فیه؛ زیرا در صورتی که ماقبل لام‌الفعل مفتوح باشد لام‌الفعل به الف قلب می‌شود و سپس به خاطر التقاء ساکنین حذف می‌گردد و در صورتی که ماقبل لام‌الفعل مضموم یا مکسور باشد ضمه یا کسره ساقط و یا به ماقبل نقل می‌شوند و سپس به خاطر التقاء ساکنین لام‌الفعل حذف خواهد شد؛ بنابراین در صیغه‌ی جمع مذکر غائب، لام‌الفعل بدون هیچ شرط و محدودیتی حذف خواهد شد، همانگونه که در مثال‌ها به تفصیل بیان می‌گردد.

و در مثال فَعَلَتْ؛ یعنی صیغه‌ی مفرد مؤنث غائب و در مثال فعلتا هم؛ یعنی

صیغه‌ی مثنای مؤنث غائب لام‌الفعل حذف خواهد شد؛ به شرطی که ماقبلش مفتوح باشد نه مکسور و مضموم، همانطوری که در توضیح مثال‌ها خواهد آمد. و در غیر این سه صیغه لام‌الفعل ثابت خواهد ماند؛ بنابراین در ماضی باب اول از مصدر «الغَزْو» می‌گویی: غَزا، غَزَوا، غَزَوْا،غَزَتْ، غَزَتا، غَزَوْنَ، غَزَوْتَ، غَزَوْتُما، غَزَوْتُمْ، غَزَوْتِ، غَزَوْتُما، غَزَوْتُنَّ، غَزَوْتُ، غَزَوْنا.

بدانکه هر صیغه‌ای که اعلال در آن انجام شده باشد توضیح داده می‌شود:

غزا، در اصل غَزَوَ بود واو به الف قلب شد؛ زیرا متحرک و ماقبلش مفتوح بود.

غَزَوْا، در اصل غَزَوُوا بود مانند نَصَرُوا واو اول، متحرک و ماقبلش مفتوح بود به الف قلب شد غزَاْوْ گردید و سپس به خاطر التقاء ساکنینی که در بین الف و واو رخ داد الف حذف شد غَزَوْا گردید بر وزن فَعَوْا.

غَزَتْ، در اصل غَزَوَتْ بود واو، متحرک و ماقبلش مفتوح بود به الف تبدیل شد و سپس به خاطر التقاء ساکنین الف حذف گردید غَزَتْ شد بر وزن فَعَتْ.

غَزَتا، در اصل غَزَوَتا بود واو را به الف قلب کردیم غَزَاتا شد و سپس الف را حذف کردیم هر چند که التقاء ساکنین رخ نداده است و این حذف به این علت است که تاء تأنیث در اصل ساکن است و حرکت آن عارضی است؛ یعنی الفِ ضمیر، مقتضیِ مفتوح شدن تاء تأنیث شده است؛ پس چنان فرض می‌شود که در بین الف و تاء التقاء ساکنین رخ داده و به همین علت الف حذف شده است.

و در ماضی باب دوم از کلمه‌ی «الرَّمْي» می‌گویی: رَمیٰ، رمَیا، رَمَوْا، رَمَتْ، رَمَتا، رَمَیْنَ، رَمَیْتَ، رَمَیْتُما، رَمَیْتُمْ، رَمَیتِ، رَمَیتُما، رَمَیْتُنَّ، رَمَیتُ، رَمَینا.

رمیٰ، در اصل رَمَيَ بود یاء، متحرک و ماقبلش مفتوح بود به الف قلب گردید.

رَمَوْا، در اصل رَمَیُوا بود مانند ضَرَبُوا. یاء، متحرک و ماقبلش مفتوح بود به الف قلب گردید در بین یاء و واو التقاء ساکنین رخ داد یاء حذف گردید رَمَوْا شد بر وزن فَعَوْا.

وَ إنَّما فَتَحْتَ ماقَبْلَ واوِ الضَّمِيرِ فِي غَزَوْا وَ رَمَوْا وَ ضَمَمْتَ فِي رَضُوا وَ سَرُوا

رَمَتْ، در اصل رَمَيَتْ بود یاء متحرک و ماقبلش مفتوح بود به الف قلب گردید رمات شد و سپس به خاطر التقاء ساکنین الف حذف گردید رَمَتْ شد بر وزن فَعَتْ.

رَمَتا، در اصل رَمَيَتا بود اعلالش کاملاً مثل اعلال غزتا است.

و در ماضی باب چهارم از کلمه‌ی «الرِّضْوان» می‌گویی: رَضِيَ، رَضِيا، رَضُوْا، رَضِيَتْ، رَضِيَتا رَضِيْنَ، رَضِيْتَ، رَضِيتُما، رَضِيتُمْ، رَضِيتِ، رَضِيتُما، رَضِيتُنَّ، رَضِيتُ، رَضِينا.

رَضِيَ، در اصل رَضِوَ بود واو به یاء قلب گردید؛ زیرا واوی که در گوشه قرار گرفته و ماقبلش مکسور باشد به یاء تبدیل می‌شود.

رَضُوْا، در اصل رَضِيُوا بود مانند عَلِمُوا ضمه بر یاء سنگین بود به ضاد داده شد (بعد از حذف کسره ی ضاد) و سپس به خاطر التقاء ساکنین یاء حذف گردید رَضُوْا شد بر وزن فَعُوا.

در صیغه‌ی مفرد مؤنث؛ یعنی رَضِيَتْ لام‌الفعل حذف نخواهد شد؛ زیرا گفتیم: لام‌الفعل در مثال فَعَلَتْ به شرطی حذف می‌شود که ماقبلش مفتوح باشد؛ بنابراین در رَضِيَتْ شرط قلب کردن آن به الف وجود ندارد؛ زیرا ماقبلش مکسور است.

و در ماضی باب ششم از کلمه‌ی «السَّرْو» می‌گویی: سَرُوَ، سَرُوا، سَرُوا، سَرُوَتْ، سَرُوَتا، سَرُونَ، سَرُوتَ، سَرُوتُما، سَرُوتُمْ، سَرُوتِ، سَرُوتُما، سَرُوتُنَّ، سَرُوتُ، سَرُونا.

سَرُوا، در اصل سَرُوُوا بود مانند حَسُنُوا ضمه بر واو سنگین بود حذف گردید و در بین واو لام‌الفعل و واو ضمیر التقاء ساکنین رخ داد واو لام‌الـفعل را حذف کردیم سَرُوا شد بر وزن فَعُوا.

در صیغه‌ی مفرد مؤنث؛ یعنی سَرُوَتْ لام‌الفعل ثابت است و دلیل این موضوع را در مثال رَضِيَتْ بیان کردیم.

﴿وَ إنَّما فَتَحْتَ ماقَبْلَ واوِ الضَّمِيرِ فِي غَزَوْا وَ رَمَوْا وَ ضَمَمْتَ فِي رَضُوا وَ سَرُوا﴾ به این علت است که در غَزَوْا وَ رَمَوْا ماقبل واو را مفتوح و در رَضُوا وَ سَرُوا

وَ تَثْبُتُ لامالفعل فِي فِعْلِ الْإِثْنَيْنِ وجَماعَةِ الْإِناثِ، وَ تُحْذَفُ مِنْ جَماعَةِ الذُّكُورِ وَ الْواحِدَةِ الْمُخاطَبَةِ

أغزو، نغزو، يَرْمِي، تَرمِي، أرمِي، نَرمِي، يَخشىٰ، تَخشىٰ، أخشىٰ، و نَخشىٰ؛ زيرا ضمه بر واو و ياء سنگين است و الف هيچ حركتى را نمى‌پذيرد و در حالت جزم، لام‌الفعل اين چهار صيغه حذف خواهد شد؛ پس لام‌الفعل آن‌ها در برابر ضمه‌ى فعل‌هاى مفردِ صحيح است؛ يعنى همانگونه كه در حالت جزمِ فعل‌هاى مفردِ صحيح، ضمه‌ى لام‌الفعل حذف مى‌شود در فعل‌هاى مفرد ناقص، خود لام‌الفعل حذف خواهد شد مانند لم يَغْزُ، لم تَغْزُ، لم أغْزُ، لم نَغْزُ، لم يَرْمِ، لم ترمِ، لم أرمِ، لم نرمِ، لم يَخْشَ، لم تَخْشَ، لم أخْشَ و لم نَخْشَ.

و اين فعل‌هاى مفردِ ناقص در حالت نصب اينگونه هستند: ناقص واوى و يائى، مفتوح خواهند بود؛ زيرا فتحه بر واو و ياء سبک است و ناقص الفى ساكن مى‌باشد؛ زيرا الف هيچ حركتى را قبول نمى‌كند مانند لن يَغْزُوَ، لن تَغْزُوَ، لن يَرْمِيَ، لن تَرْمِيَ، لن يَخْشىٰ و لن تَخْشىٰ.

افعال خمسه‌ى ناقص، همانند افعال خمسه‌ى صحيح هستند؛ يعنى در حالت رفع، نونشان ثابت است و در حالت جزم و نصب حذف خواهد شد، مانند يَغْزُوانِ، تَغْزُوانِ، يَغْزُونَ، تَغزونَ، تَغْزِينَ، لم يَغْزُوا، لم تَغْزُوا، لم يَغْزُوا، لم تَغْزُوا، لم تَغْزِي، لن يَغْزُوا، لن تغزُوا، لن يغزُوا، لن تَغْزُوا و لن تَغْزِي.

يَرْمِي، يَرْمِيانِ، يَرْمُونَ، تَرْمِي، تَرْمِيانَ، يَرْمِينَ، تَرْمِي، تَرْمِيانِ، تَرْمُونَ، تَرْمِينَ، تَرْمِيانِ، تَرْمِينَ، أرْمِي، نَرْمِي.

يَرْضىٰ، يَرضَيانِ، يَرْضَوْنَ، ترضىٰ، ترضَيان، يَرْضَينَ، ترضىٰ، ترضيانِ، تَرْضَوْنَ، تَرْضَينَ، تَرْضَيانِ، تَرْضَينَ، أرضىٰ، نرضىٰ.

صرف چهارده صيغه‌ى مجزوم و منصوب اين سه كلمه (يغزو، يرمِي و يرضىٰ) با توجه به توضيح سابق آسان است و به دانش آموزان عزيز واگذار مى‌شود.

«وَ تَثْبُتُ لامالفعل فِي فِعْلِ الْإِثْنَيْنِ وجَماعَةِ الْإِناثِ وَ تُحْذَفُ مِنْ جَماعَةِ الذُّكُورِ وَ الْواحِدَةِ الْمُخاطَبَةِ» لام‌الفعل در فعل مثنىٰ و جمع مؤنث و از فعل جمع

لِأنَّ واوَ الضَّمِيرِ إذَا اتَّصَلَتْ بِالْفِعْلِ النّاقِصِ بَعْدَ حَذْفِ اللّامِ فَإنِ انْفَتَحَ ماقَبْلَها

وَ أمَّا الْمُضارِعُ فَتُسْكَنُ الْواوُ وَ الْياءُ وَ الْألِفُ مِنْهُ فِي الرَّفْعِ، وَ يُحْذَفْنَ فِي الْجَزْمِ، وَ تُفْتَحُ الْواوُ وَ الْياءُ فِي النَّصْبِ، وَ تَثْبُتُ الْألِفُ. وَ يُسْقِطُ الْجازِمُ وَ النّاصِبُ النّوناتِ إلّا نُونَ جَماعَةِ الْمُؤَنَّثِ فَتَقُولُ لَمْ يَغْزُ لَمْ يَغْزُوا لَمْ يَغْزُوا لَمْ يَرْمِ لَمْ يَرْمِيا لَمْ يَرْمُوا لَمْ يَرْضَ لَمْ يَرْضَيا لَمْ يَرْضَوْا وَ لَنْ يَغْزُوَ وَ لَنْ يَرْمِيَ وَ لَنْ يَرْضىٰ.

مضموم کرده‌ای ﴿لِأنَّ واوَ الضَّمِيرِ إذَا اتَّصَلَتْ بِالْفِعْلِ النّاقِصِ بَعْدَ حَذْفِ اللّامِ﴾ که هرگاه واو ضمیر، بعد از حذف لام‌الفعل به فعل ناقص متصل شود ﴿فَإنِ انْفَتَحَ ماقَبْلَها أُبْقِيَ عَلَى الْفَتْحِ﴾ اگر ماقبل واو ضمیر مفتوح باشد بر فتحه ابقا خواهد شد ﴿وَ إنِ انْضَمَّ أوْ كُسِرَ ضُمَّ﴾ و اگر مضموم یا مکسور باشد مضموم می‌گردد.

﴿وَ أمَّا الْمُضارِعُ فَتُسْكَنُ الْواوُ وَ الْياءُ وَ الْألِفُ مِنْهُ فِي الرَّفْعِ﴾ اما [فعل] مضارع، در حالت رفع، واو و یاء و الفش ساکن می‌شوند ﴿وَ يُحْذَفْنَ فِي الْجَزْمِ﴾ و در حالت جزم حذف می‌گردند ﴿وَ تُفْتَحُ الْواوُ وَ الْياءُ فِي النَّصْبِ﴾ و واو و یاء در حالت نصب مفتوح خواهند شد ﴿وَ تَثْبُتُ الْألِفُ﴾ و الف ثابت می‌ماند ﴿وَ يُسْقِطُ الْجازِمُ وَ النّاصِبُ النُّوناتِ إلّا نُونَ جَماعَةِ الْمُؤَنَّثِ﴾ و [عامل] جازم و ناصب؛ نون‌ها را حذف می‌کند جز نون جمع مؤنث ﴿فَتَقُولُ لَمْ يَغْزُ لَمْ يَغْزُوا لَمْ يَغْزُوْا، لَمْ يَرْمِ لَمْ يَرْمِيا لَمْ يَرْمُوا، لَمْ يَرْضَ لَمْ يَرْضَيا لَمْ يَرْضَوْا وَ لَنْ يَغْزُوَ وَ لَنْ يَرْمِيَ وَ لَنْ يَرْضىٰ﴾؛ پس می‌گویی: لَمْ يغْزُ، لَمْ يغْزُوا تا آخر مثال‌ها.

(شرح) در توضیح فعل مضارع گفته شد: مضارع، دارای سه حالت است: رفع، جزم و نصب و چهار صیغه‌ی مفردِ فعل ناقصِ مضارع، در حالت رفع، لام الفعلشان ساکن خواهد بود فرقی نمی‌کند لام‌الفعل واو باشد یا یاء و یا الف مانند یغزو، تغزو،

فَتَقُولُ: يَغْزُو يَغْزُوانِ يَغْزُونَ تَغْزُو تَغْزُوانِ يَغْزُونَ تَغْزُو تَغْزُوانِ تَغْزُونَ تَغْزِينَ تَغْزُوانِ تَغْزُونَ أَغْزُو نَغْزُو، وَ يَسْتَوِي فِيهِ لَفْظُ جَماعَةِ الذُّكُورِ و الْإناثِ فِي الْخِطابِ وَ الْغَيبَةِ، وَ يَخْتَلِفُ فِي التَّقْدِيرِ، فَوَزْنُ الْمُذَكَّرِ يَفْعُونَ وَ تَفْعُونَ وَ وَزْنُ الْمُؤَنَّثِ يَفْعُلْنَ و تَفْعُلْنَ

مذکر و مفرد مؤنث مخاطب حذف می‌شود «فَتَقُولُ: يَغْزُو يَغْزُوانِ يَغْزُونَ تَغْزُو تَغْزُوانِ يَغْزُونَ تَغْزُو تَغْزُوانِ تَغْزُونَ تَغْزِينَ تَغْزُوانِ تَغْزُونَ أَغْزُو نَغْزُو»؛ پس می‌گویی: یغزو، یغزوان تا آخر.

«وَ يَسْتَوِي فِيهِ لَفْظُ جَماعَةِ الذُّكُورِ و الْإناثِ فِي الْخِطابِ وَ الْغَيبَةِ» و در این صیغه لفظ جمع مذکر و جمع مؤنث در خطاب و غیبت مساوی است «وَ يَخْتَلِفُ فِي التَّقْدِيرِ» و در تقدیر جداست «فَوَزْنُ الْمُذَكَّرِ يَفْعُونَ وَ تَفْعُونَ وَ وَزْنُ الْمُؤَنَّثِ يَفْعُلْنَ و تَفْعُلْنَ»؛ پس وزن [جمع] مذکر يَفعون وتفعون و وزن [جمع] مؤنث يَفعلن و تفعلن است.

(شرح) در فعل مضارع ناقص، در مثنیٰ و جمع مؤنث لام‌الـفعل ثابت خواهد بود؛ زیرا در مضموم العین و مکسورالعین ماقبلِ حرف علـه مفـتوح نیست مانند يَغْزُوان و یرمِیان و در مفتوح العین، بعد از حرف عله مقتضی فتحه؛ یعنی الف موجود است مانند یرضَیان و در بحث ماضی ثلاثی مجرد ناقص گفتیم: یکی از شرایط قلب کردن واو و یاء به الف این است کـه نباید بعد از واو و یاء، مقتضی فتحه آمده باشد و علاوه بر این اگر یاء یرضَیان به الف قلـب شود الـف حـذف مـی‌گردد و یرضـان می‌گردد و در حالـت نـصب، نـون آن حـذف خواهـد شـد و در نتیجه شبیه مفـردش خواهـد شـد. و در فعل جمـع مـذکر (اعـم از غائـب و مخاطـب) و در مفـرد مؤنـث مخاطب حذف می‌شود. فرقی نیسـت لام‌الفـعـل، واو باشد یا یاء و یـا الـف و عین‌الفعل مضارع، مضموم باشد یا مکسور و یا مفتـوح؛ پس در فعـل مـضارع غزا می‌گویی: یغـزو، یغزوان، یغزون، تغزو، تغزوان، تغزون، تغزو، تغزوان، تغزون، تغزین،

تغـزوان، تغزين، أغزو، نغزو.

يَغْزُو، در اصل يَغْزُوُ بود ضمه بر واو سنگين بود حذف شد يغْزُو گرديد.

يَغْزُوانِ، صيغه‌ی مثنای مذکرغائب است اصلش يغزو بود الف و نون مکسور را به آخر آن الحاق کرديم الف مقتضی فتحه‌ی ماقبلش بود آن را مفتوح کرديم يَغْزُوانِ شد.

يَغْزُونَ، صيغه‌ی جمع مذکر غائب است اصلش يغزو بود واو و نون مفتوح را به آخر آن اضافه نموديم واو، مقتضی ضمه‌ی ماقبلش بود آن را مضموم کرديم يَغْزُوُونَ شد مانند يَنْصُرُونَ ضمه بر واو سنگين بود آن را حذف و سپس به خاطر التقاء ساکنين در بين دو واو، واوِ لام‌الفعل (واو اول) را حذف کرديم يَغْزُونَ شد بر وزن يَفْعُونَ؛ زيرا لام‌الفعلش محذوف است.

يَغْزُونَ، صيغه‌ی جمع مؤنث غائب است اصل آن تغزو بود تاء را به ياء تبديل کرده و نون مفتوح را به آخر آن اضاه کرديم يَغْزُونَ شد بر وزن يَفْعُلْنَ.

تَغْزُونَ، صيغه‌ی جمع مذکر مخاطب است اصلش تغزو بود واو و نون مفتوح را به آخر آن افزوده واو مقتضی ضمه‌ی ماقبلش بود آن را مضموم کرديم تَغْزُوُونَ شد مانند تَنْصُرُونَ ضمه بر واو سنگين بود آن را حذف و سپس به علت التقاء ساکنين، واو لام‌الفعل (واو اول) را حذف کرديم تَغْزُونَ شد بروزن تَفْعُونَ؛ زيرا لام‌الفعلش حذف شده است.

تَغْزِينَ، صيغه‌ی مفرد مؤنث مخاطب است در اصل تَغْزُوِينَ بود مانند تَنْصُرِينَ کسره بر واو سنگين بود به ماقبلش نقل شد (بعد از حذف ضمه‌ی ماقبل) و سپس به علت التقاء ساکنين واو را حذف کرديم تَغْزِينَ شد بر وزن تَفْعِينَ با حذف لام‌الفعل.

تَغْزُونَ، صيغه‌ی جمع مؤنث مخاطب است مانند تَنْصُرْن بر وزن تَفْعُلْنَ با اثبات لام‌الفعل.

همانگونه که مشاهده می‌کنی در اين صيغه و نمونه‌ی آن؛ يعنی ناقصِ واويِ مضموم‌العين، لفظ صيغه‌ی جمع مذکر غائب و جمع مؤنث غائب مساوی است که

وَ تَقُولُ: يرْمِي يَرْمِيانِ يَرْمُونَ ترمي، ترميان يرْمِينَ ترمي ترميان ترمُونَ ترْمِينَ، تَرْمِيانِ تَرْمِينَ أرْمِي نَرْمِي، وَ أَصْلُ يَرْمُونَ يَرْمِيُونَ فَفُعِلَ بِهِ ما فُعِلَ بِرَضُوا، وَ هٰكَذا حُكْمُ كُلِّ ما كانَ قَبْلَ لامِهِ مَكْسُوراً كَيُهْدِي وَ يُناجِي وَ يَرْتَجِي وَ يَنْبَرِي وَ يَسْتَدْعِي وَ يَرْعَوِي وَ يَعْرَوْرِي

هر دوی آن‌ها یغزون است اما در واقع و با توجه به اصل آن‌ها با هم اختلاف دارند؛ زیرا در جمع مذکر لام‌الفعل محذوف و در جمع مؤنث ثابت است؛ پس وزن جمع مذکر یَفْعُونَ و وزن جمع مؤنث یَفْعُلْنَ است. و این مسأله در مخاطب هم اینگونه است؛ یعنی لفظ جمع مذکر مخاطب و جمع مؤنث مخاطب مساوی است که هر دوی آن‌ها تغزون است؛ اما در واقع با هم اختلاف دارند؛ زیرا همانگونه که توضیح داده شده در جمع مذکر لام‌الفعل حذف شده و در جمع مؤنث ثابت است؛ پس وزن جمع مذکر تَفْعُون و وزن جمع مؤنث تَفْعُلْنَ می‌باشد.

﴿وَ تَقُولُ: يرْمِي يَرْمِيانِ يَرْمُونَ ترمي، ترميان يرْمِينَ ترمي ترميان ترمُونَ ترْمِينَ، تَرْمِيانِ تَرْمِينَ أرْمِي نَرْمِي﴾ و می‌گویی یرمي، يرميان تا آخر ﴿وَ أَصْلُ يَرْمُونَ يَرْمِيُونَ فَفُعِلَ بِهِ ما فُعِلَ بِرَضُوا﴾ اصل يَرْمُونَ يرْمِيُونَ بود بعد اعلالی که بر رَضُوا انجام شد بر يرمون هم انجام گرفت ﴿وَ هٰكَذا حُكْمُ كُلِّ ما كانَ قَبْلَ لامِهِ مَكْسُوراً كَيُهْدِي وَ يُناجِي وَ يَرْتَجِي وَ يَنْبَرِي وَ يَسْتَدْعِي وَ يَرْعَوِي وَ يَعْرَوْرِي﴾ و هر فعلی که ماقبل لام‌الفعلش مکسور باشد همانند یرمي خواهد بود مانند يُهْدِي ... تا يَعرورِي.

(شرح) در فعل مضارع رمیٰ از باب دوم می‌گویی: يَرْمِي، يَرْمِيانِ، يرْمُونَ، ترمِي، ترميان، يَرْمِينَ، ترمِي، ترميان، ترمُونَ، ترْمِينَ، تَرْمِيانِ، تَرْمِينَ أرْمِي، نَرْمِي.

در يَرْمِي، ترمِي، أرْمِي و نَرْمِي، ضمه‌ی یاء حذف شده است. در صیغه‌های مثنیٰ و جمع مؤنث لام‌الفعل ثابت و در جمع مذکرها و صیغه‌ی مفرد مؤنث مخاطب، محذوف است؛ پس اصل يَرْمُونَ يَرْمِيُونَ است مانند يَضْرِبُونَ و اصل ترمُون

....

تَرْمِيَون می‌باشد مانند تَضْرِبُون همانند اعلال رضوا، ضمه‌ی یاء به میم داده و سپس یاء حذف شد یرمون و ترمون شدند بر وزن یفعون و تفعون.

و اصل ترمین تَرْمِيينَ است مانند تَضْرِبيين کسره بر یاء اول سنگین بود حذف و سپس خود یاء حذف شد ترمین گردید؛ بنابراین وزن آن تفعین است. و ترمین جمع مؤنث همانند تَضْرِبْنَ است و بر وزن تَفْعِلْنَ می‌باشد و از این توضیح ظاهر می‌شود هر چند که لفظ مفرد مؤنث و جمع مؤنث مخاطب در فعل ناقصی که ماقبل آخرش مکسور باشد یکی است اما در واقع با هم اختلاف دارند؛ زیرا در مفرد لام‌الفعل حذف شده ولی در جمع ثابت است.

هر فعلی که ماقبل آخرش مکسور باشد در تمام احکام سابق؛ یعنی اعلال و عدم اعلال و مساوی بودن لفظ مفرد مؤنث مخاطب با جمع مؤنث مخاطب همانند یرمي است مانند يُهْدِي (باب افعال)، يُناجِي (مفاعلة)، يَرْتَجِي (افتعال)، يَنْبَرِي (انفعال)، يَسْتَدْعِي (استفعال)، يَرْعَوِي (افعلال) و يَعْرَوْرِي (افعيعال).

يُهدي، يُناجي و يَنبري، یائی هستند و بقیه‌ی صیغه‌ها واوی می‌باشند که واوشان به یاء قلب شده؛ زیرا هرگاه واو در مرتبه‌ی چهارم و بالاتر قرار بگیرد و ماقبلش غیر مضموم باشد به یاء قلب می‌شود و سپس ضمه‌ی یاء حذف شده است.

و اینک صرف چهار کلمه يُهدي، يُناجي، يَرعوي، يعروري:

يُهْدِي، يُهْدِيان، يُهْدُونَ، تُهْدِي، تُهْدِيانِ، يُهْدِينَ، تُهْدِي، تُهْدِيانِ، تُهْدُونَ، تُهْدِينَ، تُهْدِيان، تُهْدِينَ، أُهْدِي، نُهْدِي.

يُناجِي، يُناجِيانِ، يُناجُونَ، تُناجِي، تُناجِيانِ، يُناجِينَ، تُناجِي، تُناجِيانِ، تُناجُونَ، تُناجِينَ تُناجِيانِ، تُناجِينَ، أُناجِي، نُناجِي.

يَرْعَوِي، يَرْعَوِيان، يَرْعَوُونَ، تَرْعَوِي، تَرْعَوِيانِ، يَرْعَوِينَ، تَرْعَوِي، تَرْعَوِيانِ، تَرْعَوُونَ، تَرْعَوِينَ، تَرْعَوِيانِ، تَرْعَوِينَ، أرعَوِي، نَرعَوِي.

يَعْرَوْرِي، يَعْرَوْرِيانِ، يَعْرَوْرُونَ،تَعْرَوْرِي، تَعْرَوْرِيان، يَعْرَوْرِينَ، تَعْرَوْرِي، تَعْرَوْرِيانِ،

وَ تَقُولُ: يَرْضىٰ يَرْضَيانِ يَرْضَوْنَ تَرضىٰ تَرْضَيانِ يرْضَيْنَ تَرضىٰ تَرْضيانِ تَرْضَوْنَ تَرْضَينَ تَرْضَيان تَرْضَيْنَ أرْضىٰ نَرْضىٰ وَ هٰكَذا قِياسُ كُلٍّ ما كانَ قَبْلَ لامِهِ مَفْتُوحاً نَحْوُ يَتَمَطّىٰ و يَتَصابىٰ وَ يَتَقَلْسىٰ

تَعْرَوْرُونَ، تَعْرَوْرِينَ، تَعْرَوْرِيانِ، تَعْرَوْرِينَ، أَعْرَوْرِي، نَعْرَوْرِي.

همانگونه که مشاهده می‌کنی و قبلاً هم بیان گردید در صیغه‌های مفرد، ضمه‌ی یاء و در صیغه‌های جمع مذکر اعم از غائب و مخاطب و در مفرد مؤنث مخاطب لام‌الفعل حذف شده و در صیغه‌های مثنیٰ و جمع مؤنث لام‌الفعل ثابت است. و لفظ مفرد مؤنث مخاطب و جمع مساوی هستند؛ ولی در تقدیر، با هم اختلاف دارند؛ پس وزن تُهدِينَ، تُناجِينَ، تَرْعَوِينَ و تَعْرَوْرِينَ در وقتی که مفرد باشند تُفْعِينَ، تُفاعِينَ، تَفْعَوِينَ و تَفْعَوْعِينَ است؛ زیرا لام‌الفعلشان حذف شده است و در صورتی که جمع باشند وزنشان تُفْعِلْنَ، تُفاعِلْنَ، تَفْعَلِينَ، تَفْعَوْعِلْنَ است؛ زیرا لام‌الفعلشان ثابت می‌باشد.

﴿وَ تَقُولُ: يَرْضىٰ يَرْضَيانِ يَرْضَوْنَ تَرضىٰ تَرْضَيانِ يرْضَيْنَ تَرضىٰ تَرْضيانِ تَرْضَوْنَ تَرْضَيْنَ تَرْضَيان تَرْضَيْنَ أرْضىٰ نَرْضىٰ﴾ و می‌گویی: یرضیٰ، یرضیان تا آخر ﴿وَ هٰكَذا قِياسُ كُلٍّ ما كانَ قَبْلَ لامِهِ مَفْتُوحاً﴾ و هر فعلی که ماقبل لام‌الفعلش مفتوح باشد در تمام احکام سابق همانند یرضیٰ است ﴿نَحْوُ يَتَمَطّىٰ و يَتَصابىٰ وَ يَتَقَلْسىٰ﴾ مانند يَتَمَطّىٰ و يَتَصابىٰ و يَتَقَلْسىٰ.

(شرح) در فعل مضارع رَضِيَ از باب چهار می‌گویی: يَرْضىٰ، يَرْضَيانِ، يَرْضَوْنَ، تَرضىٰ، تَرْضَيانِ، يَرْضَيْنَ، تَرضىٰ، تَرْضيانِ، تَرْضَوْنَ ، تَرْضَينَ، تَرْضَيان، تَرْضَيْنَ، أرْضىٰ، نَرْضىٰ.

يَرْضىٰ، در اصل يَرْضَوُ بود مانند يَعْلَمُ. واو به یاء قلب شد؛ زیرا حرف چهارم کلمه و ماقبلش غیر مضموم است و سپس یاء به الف تبدیل شد؛ زیرا متحرک و ماقبلش مفتوح بود.

وَ لَفْظُ الْواحِدَةِ الْمُؤَنَّثِ فِي الْخِطابِ كَلَفْظِ الْجَمْعِ فِي بابَيْ يَرْمِي وَ يَرْضىٰ، وَ التَّقْدِيرُ مُخْتَلِفٌ فَوَزْنُ الْواحِدَةِ تَفْعِينَ و تَفْعَينَ وَ وَزْنُ الْجَمْعِ تَفْعِلْنَ وَ تَفْعَلْنَ.

يَرْضَوْنَ، در اصل يَرْضَيُون بود مانند يعلمون ضمه بر ياء سنگين بود به ضاد نقل شد (بعد از حذف فتحه‌ی ضاد) در بين ياء و واو التقاء ساكنين رخ داد ياء حذف گرديد يَرْضَوْنَ شد بر وزن يَفْعُوْن.

تَرْضَوْنَ، همانند يرضون ساخته می‌شود.

تَرْضَيْنَ،(صيغه‌ی مفرد مؤنث مخاطب) در اصل تَرْضَيِينَ بود مانند تَعْلَمِينَ. ياء متحرک و ماقبلش مفتوح بود به الف قلب شد ترضَايْنَ گرديد در بين الف و ياء التقاء ساكنين رخ داد الف حذف شد تَرْضَيْنَ گرديد بر وزن تَفْعَيْنَ.

تَرْضَيْنَ،(صيغه‌ی جمع مؤنث مخاطب) همانند تَعْلَمْنَ است بر وزن تَفْعَلْنَ.

هر فعلی که ماقبل آخرش مفتوح باشد در تمام احكام سابق؛ يعنی اعلال و عدم اعلال و مساوی بودن لفظ مفرد مؤنث مخاطب با جمع مؤنث مخاطب همانند يرضیٰ است مانند يَتَمَطّیٰ و يَتَصابیٰ و يَتَقَلْسیٰ. در اصل يَتَمَطَّوُ، يَتَصابَوُ و يَتَقَلْسَوُ بودند مانند يَتَكَسَّرُ، يتباعد و يتدحرج، واوشان به ياء قلب شد؛ زيرا در مرتبه‌ی ششم قرار داشتند و ماقبلشان غير مضموم بود و سپس ياء به الف تبديل شد؛ زيرا متحرک و ماقبلش مفتوح بود و به همين علت به صورت ياء نوشته شده‌اند؛ يعنی الفشان منقلب از ياء است و همانگونه که در ابتدای بحث معتلّ‌اللام بيان گرديد الفِ منقلب از ياء به صورت ياء نوشته می‌شود.

﴿وَ لَفْظُ الْواحِدَةِ الْمُؤَنَّثِ فِي الْخِطابِ كَلَفْظِ الْجَمْعِ فِي بابَيْ يَرْمِي وَ يَرْضیٰ﴾ در دو باب يرمي و يرضیٰ لفظ مفرد مؤنث مخاطب همانند جمع مؤنث مخاطب است ﴿وَ التَّقْدِيرُ مُخْتَلِفٌ﴾ ولی در واقع و در وزن، با هم اختلاف دارند ﴿فَوَزْنُ الْواحِدَةِ تَفْعِينَ و تَفْعَيْنَ وَ وَزْنُ الْجَمْعِ تَفْعِلْنَ وَ تَفْعَلْنَ﴾؛ پس وزن مفرد، [از ترمي] تفْعِينَ و [از ترضیٰ] تَفْعَيْنَ و وزن جمع، تَفْعِلْنَ و تَفْعَلْنَ است. و چون در

وَ الْأَمْرُ مِنْها أُغْزُ أُغْزُوا أُغْزُوا أُغْزِي أُغْزُوا أُغْزُونَ وَ اِرْمِ اِرْمِيا اِرْمُو اِرْمِي اِرْمِيا اِرْمِينَ، و اِرْضَ اِرْضَيا اِرْضَوْا اِرْضَيْ اِرْضَيا اِرْضَيْنَ. وَ إذا أُدْخِلَتْ عَلَيْهِ نُونُ التَّأْكِيدِ أُعِيدَتِ اللّامُ الْمَحْذُوفَةُ فَقُلْتَ أُغْزُوَنَّ وَ اِرْمِيَنَّ وَ اِرْضَيَنَّ

توضیح مثال‌های این دو باب، این موضوع را توضیح دادیم در اینجا آن را تکرار نخواهیم کرد.

مصنف در توضیح فعل امر سه صیغه‌ی غزا و رمیٰ و رَضِيَ می‌فرماید:

﴿وَ الْأَمْرُ مِنْها أُغْزُ أُغْزُوا أُغْزُوْا أُغْزِی أُغْزُوا أُغْزُونَ، وَ اِرْمِ اِرْمِيا اِرْمُو اِرْمِي اِرْمِيا اِرْمِينَ، و اِرْضَ اِرْضَيا اِرْضَوْا اِرْضَيْ اِرْضَيا اِرْضَيْنَ﴾ و امر این سه صیغه‌ی مذکور که عبارت بودند از: یغزو، یرمي و یرضیٰ عبارت است از: أُغْزُ، أُغْزُوا تا اِرْضَيْنَ.

(شرح) أُغْزُ از تغزو گرفته شده است حرف مضارعه را حذف و همزه‌ی وصل مضموم را در اول افزوده و لام‌الفعل را حذف کردیم؛ زیرا همانگونه که در توضیح مضارع مجزوم ناقص بیان شد حالت جزمِ فعل‌های مفرد ناقص با حذف لام‌الفعل است؛ یعنی لام‌الفعل ناقص در برابر ضمه‌ی فعل صحیح است.

أُغْزُوا، أُغْزُوْا، أُغْزِي، أُغْزُوا، از تَغْزُوانِ، تَغْزُونَ، تَغْزِینَ، تَغْزُوانِ گرفته شده‌اند با حذف تاء و افزودن همزه‌ی وصل مضموم و حذف نون.

أُغْزُونَ، (صیغه‌ی جمع مؤنث) از تغزون گرفته شده است با حذف تاء مضارعه و افزودن همزه‌ی وصل مضموم. و نون این صیغه‌ی تغزون حذف نخواهد شد؛ زیرا عِوَض رفع نیست؛ بلکه ضمیر است؛ پس همیشه ثابت خواهد بود.

طریق ساختن صیغه‌های دو باب دیگر هم اینگونه است؛ یعنی در صیغه‌ی اول، لام‌الفعل و در چهار صیغه‌ی بعد از آن نون حذف شده و در صیغه‌ی ششم، نون به حال خود باقی است.

﴿وَ إذا أُدْخِلَتْ عَلَيْهِ نُونُ التَّأْكِيدِ﴾ و هرگاه نون تأکید بر فعل امر داخل گردد ﴿أُعِيدَتِ اللّامُ الْمَحْذُوفَةُ فَقُلْتَ أُغْزُوَنَّ وَ اِرْمِيَنَّ وَ اِرْضَيَنَّ﴾ لام‌الفعل محذوف

وَ اسْمُ الْفاعِلِ مِنْها غازٍ غازِيانِ غازُونَ غازِيَةٌ غازِيتانِ غازِياتٌ وَ غَوازٍ، وَ كَذلِكَ رامٍ وَ راضٍ، وَ أصلُ غازٍ غازِوٌ فَقُلِبَتِ الْواوُ ياءً لِتَطَرُّفِها وَ انْكسارِ ما قَبْلِها كَما قُلِبَتْ فِي غُزِيَ، ثُمَّ قالُوا: غازِيَةٌ لِأنَّ الْمُؤَنَّثَ فَرْعُ الْمُذَكَّرِ وَ التّاءُ طارِيَةٌ

برگردانده می‌شود؛ پس می‌گویی: أُغْزُوَنَّ و اِرْمِيَنَّ و اِرْضَيَنَّ.

(شرح) هرگاه نون تأكيد (خفيفه يا ثقيله) بر فعل امر و مضارع مجزوم مفرد داخل شود لام‌الفعلِ محذوف برگردانده می‌شود؛ زیرا لام‌الفعل ناقص؛ یعنی واو و یاء و الف، همانند حرکت فعلِ صحیح است و همانگونه که با افزودن نون تأکید به فعل امرِ صحیح و مضارع مجزومِ صحیح، حرکت برگردانده می‌شود در ناقص لام‌الفعل اعاده می‌گردد؛ پس وقتی که أُغْزُ و اِرْمِ را با نون ثقیله تأکید کنی می‌گویی: أُغْزُوَنَّ و اِرْمِيَنَّ با اعاده‌ی واو و یاء به صورت مفتوح؛ زیرا مفرد هستند و هرگاه نون تأکید به فعل مفرد لاحق شود آخر فعل مفتوح می‌شود و هرگاه نون ثقیله را به اِرْضَ الحاق کنی می‌گویی: اِرْضَيَنَّ؛ یعنی اگر چه لام‌الفعلش الف است ولی به صورت یاء برگردانده می‌شود؛ زیرا الف هیچ حرکتی را قبول نمی‌کند و اصل این الف یاء است.

﴿وَ اسْمُ الْفاعِلِ مِنْها﴾ و اسم فاعل از غزا و رمیٰ و رضِيَ عبارتند از: ﴿غازٍ غازِيانِ غازُونَ غازِيَةٌ غازِيتانِ غازِياتٌ وَ غَوازٍ، وَ كَذلِكَ رامٍ وَ راضٍ﴾ غازٍ غازِيانِ تا و غَواز. و رامٍ و راضٍ هم اینگونه هستند ﴿وَ أَصلُ غازٍ غازِوٌ﴾ و اصل غاز غازِوٌ بوده است ﴿فَقُلِبَتِ الْواوُ ياءً لِتَطَرُّفِها وَ انْكسارِ ما قَبْلِها كَما قُلِبَتْ فِي غُزِيَ﴾ بعد واوش به یاء قلب شد؛ زیرا در گوشه بود و ماقبلش مکسور، همانگونه که در غُزِيَ واو به یاء قلب شده است ﴿ثُمَّ قالُوا: غازِيَةٌ لِأنَّ الْمُؤَنَّثَ فَرْعُ الْمُذَكَّرِ وَ التّاءُ طارِيَةٌ﴾ و برای مؤنث، غارية گفته‌اند؛ زیرا مؤنث، فرع مذکر است و تاء آن، حرف عارض و غیر اصلی است.

(شرح) در اسم فاعل سه فعل غزا و رمیٰ و رضي می‌گوییم: غازٍ، غازیان، غازُونَ،

....

غازِيةٌ، غازِيتان، غازِياتٌ، غَوازٍ، و رامٍ، رامِيانِ،رامُون، رامية، راميتان، راميات، رَوامٍ و راضٍ، راضيان، راضُونَ، راضية، راضيتان، راضيات، رَواضٍ.

اصل غازٍ غازِوٌ بوده است واو به ياء قلب شد؛ زيرا متطرف و ماقبلش مكسور بود غازِيٌ گرديد و چون ضمه بر ياء سنگين بود (غازِيُنْ) حذف گرديد در بين ياء و نون التقاء ساكنين رخ داد ياء حذف گرديد غازٍ شد بر وزن فاعٍ. و اين قاعده (قلب واوِ متطرف به ياء در صورت مكسور بودن ماقبل آن) در همه جا جارى است مانند فعل ماضى معلوم رَضِيَ و مجهول غُزِيَ كه رَضِوَ و غُزِوَ بوده‌اند و بر طبق قاعده‌ى مذكور، واوشان به ياء قلب گرديده است.

غازيان، در اصل غازِوان بوده است بر طبق قاعده‌ى مذكور واو به ياء تبديل شده است.

غازُونَ، در اصل غازِيُون است ضمه بر ياء سنگين بود آن را به زاء داديم (بعد از حذف كسره‌ى زاء) در بين ياء و واو التقاء ساكنين رخ داد ياء را حذف كرديم غازُون شد بر وزن فاعُون؛ زيرا لام‌الفعلش حذف شده است.

غازيةٌ، در اصل غازِوَة است واوش به ياء قلب شده است هر چند كه متطرف نيست؛ زيرا مؤنث فرع مذكر است و وقتى كه در مذكر قلب شده است بايد در مؤنث هم قلب بشود. و نيز مى‌توان گفت: تاء تأنيث حرف عارض و غير اصلى است و بودنش همانند نبودن است؛ پس واو، متطرف مى‌باشد. و عبارت «لأنَّ المؤنّثَ فرعُ المذكّرِ وَ التّاءُ طارية» جواب سؤال مقدر است و سؤال اين است كه در غازِوَةٌ تنها يک شرط از دو شرط قلب كردنِ واو به ياء تحقق يافته است كه مكسور بودن ماقبل آن است و شرط دوم كه در طرفْ بودن است تحقق نيافته؛ زيرا تاء تأنيث بعد از واو قرار گرفته است؛ پس چرا واو آن به ياء تبديل شده است؟! و مصنف در جواب فرمود: مؤنث، فرع مذكر است و تاء تأنيث به خاطر عارض بودنش همانند معدوم است.

غوازٍ جمع مكسر مؤنث است در اصل غوازِوُ (با ضمه‌ى واو، بدون تنوين) بوده

وَ تَقُولُ فِي الْمَفْعُولِ مِنَ الْواوِيِّ مَغْزُوٌّ، وَ مِنَ الْيائِيِّ مَرْمِيٌّ، تُقْلَبُ الْواوُ ياءً وَ يُكَسْرُ ماقَبْلَها لِأَنَّ الْواوَ وَ الْياءَ إِذَا اجْتَمَعَتا فِي كَلِمَةٍ واحِدَةٍ وَ الْأُولىٰ مِنْهُما ساكِنَةٌ تُقْلَبُ الْواوُ ياءً وَ ادُّغِمَتِ الْياءُ فِي الْياءِ. وَ تَقُولُ فِي فَعُولٍ مِنَ الْواوِيِّ: عَدُوٌّ، وَ مِنَ الْيائِيِّ: بَغِيٌّ، وَ فِي فَعِيلٍ مِنَ الْواوِيِّ: صَبِيٌّ وَ

است. واو متطرف و ماقبلش مکسور بود به یاء تبدیل شد غوازيُ گردید و سپس به علت سنگینی ضمه بر یاء ضمه، و به خاطر تخفیف، یاء حذف شد و به جای ضمه یا یاءِ محذوف، تنوینی آورده شد غوازٍ گردید بر وزن فواعٍ. و یا می‌گوییم: اصل آن غوازِوٌ (با تنوین) بوده است واو به یاء تبدیل شد غوازيٌ گردید ضمه بر یاء سنگین بود (غوازيُنْ) حذف شد در بین یاء و تنوین التقاء ساکنین رخ داد یاء حذف شد غوازٍ گردید.

(نکته) اسم فاعل ناقص در حالت رفع و جر دارای تنوین جره است مانند «جاءَ غازٍ» و «مررتُ بغازٍ» اما در حالت نصب تنوین نصب می‌گیرد مانند «رأیت غازیاً» و جمع مکسر نیز در حالت رفع و جر دارای تنوین جره و در حالت نصب دارای فتحه می‌باشد مانند رأیتُ غوازيَ. صیغه‌های اسم فاعل رمیٰ و رضِيَ هم همانند صیغه‌های غزا صرف و ساخته خواهند شد با این تفاوت که رمیٰ یائی است؛ یعنی رامٍ در اصل رامِيٌ بوده است نه رامِوٌ.

﴿وَ تَقُولُ فِي الْمَفْعُولِ مِنَ الْواوِيِّ مَغْزُوٌّ وَ مِنَ الْيائِيِّ مَرْمِيٌّ﴾ و در [اسم] مفعول از [ناقص] واوی می‌گویی: مَغْزُوّ و از یائی مَرْمِيٌّ ﴿تُقْلَبُ الْواوُ ياءً وَ يُكَسْرُ ماقَبْلَها﴾ واو به یاء قلب می‌شود و ماقبل یاء مسکور می‌گردد ﴿لِأَنَّ الْواوَ وَ الْياءَ إِذَا اجْتَمَعَتا فِي كَلِمَةٍ واحِدَةٍ وَ الْأُولىٰ مِنْهُما ساكِنَةٌ تُقْلَبُ الْواوُ ياءً وَ ادُّغِمَتِ الْياءُ فِي الْياءِ﴾ زیرا هرگاه واو و یاء در یک کلمه جمع شوند و اولین حرف آن‌ها ساکن باشد واو به یاء قلب می‌شود و یاء در یاء دغم خواهد شد.

﴿وَ تَقُولُ فِي فَعُولٍ مِنَ الْواوِيِّ: عَدُوٌّ وَ مِنَ الْيائِيِّ: بَغِيٌّ﴾ و در فعول از

مِنَ الْيائِيِّ: شَرِيٌّ

[ناقص] واوی می‌گویی: عَدُوٌّ و از یائی: بَغِيٌّ ﴿وَ فِي فَعِيلٍ مِنَ الْواوِيِّ: صَبِيٌّ وَ مِنَ الْيائِيِّ: شَرِيٌّ﴾ و در فعیل از ناقص واوی می‌گویی: صبيٌّ و از یائی: شريٌّ.

(شرح) در اسم مفعول ثلاثی مجرد از فعل ناقص غزا می‌گویی: مَغْزُوٌّ؛ در اصل مَغْزُووٌ بود مانند منصور واو اول در دوم ادغام گردید مغزوّ شد. و از فعل ناقص یائیِ رمیٰ می‌گویی: مَرْمِيٌّ؛ در اصل مَرْمُويٌ بود مانند مضروب واو به یاء قلب و یاء در یاء دغم شد و ماقبل یاء مکسور گردید؛ زیرا هرگاه واو و یاء در یک کلمه جمع شدند و اولین آن‌ها ساکن بود واو به یاء قلب و در یاء دغم می‌شود.

(نکته) این قلب کردن واو به یاء جز دو شرط مذکور، دارای چند شرط دیگر است که اگر یکی از آن‌ها تحقق نیابد واو به یاء قلب نمی‌شود و لازم بود مصنف آن شرط‌ها را هم بیان کند:

اول، اینکه اگر از میان واو و یاء، واو حرف اول باشد باید جایگزین حرف دیگر نباشد مانند «سُويِرَ» (مجهول سايَرَ) و «تُسُويِرَ» (مجهول تسايَرَ) که در این دو مثال، واو به یاء قلب نمی‌گردد؛ زیرا منقلب از الف است و به جای الف آمده است.

دوم، باید واو و یاء در یک کلمه باشند یا در دو کلمه که حکم یک کلمه را داشته باشند مانند مضاف و مضافٌ إلیه، مثل «مسلمُويَ» که در اصل مسلمونَيَ است نون جمع در اضافه ساقط شده است و چون این دو کلمه حکم یک کلمه را دارند واو به یاء قلب شده و در یاء دغم گردیده و ماقبل یاء مکسور و در نتیجه «مسلمِيَّ» شده است؛ پس اگر واو و یاء در دو کلمه‌ی مستقل بودند این قلب صورت نمی‌گیرد مانند «یغزو یوماً» و «یَقْضِي وَطَراً».

سوم، نباید واو و یاء موجود، در صیغه‌ی افعل التفضیل باشند مانند «أَيْوَمُ».

چهارم، نباید واو و یاء موجود، در اَعلام باشند؛ پس در کلمه‌ی «حَيْوَة» (اسم مردی است) واو به یاء قلب نمی‌شود.

پنجم، هرگاه واو و یاء در یک کلمه جمع شدند و یاء بر واو مقدم بود لازم

وَ الثُّلاثِيُّ الْمَزِيدُ فِيهِ تُقْلَبُ واوُهُ ياءً لِأَنَّ كُلَّ واوٍ وَقَعَتْ رابِعَةً فَصاعِداً وَ لَمْ يَكُنْ ماقَبْلَها مَضْمُوماً قُلِبَتْ ياءً فَتَقُولُ: أَعْطىٰ يُعْطِي وَ اعْتَدىٰ يَعْتَدِي وَ اسْتَرْشىٰ يَسْتَرْشِي

است یاءِ موجود، بدل حرف دیگر نباشد؛ بنابراین در کلمه‌ی «دیوان» که در اصل دِوْوان است یاء به واو قلب نمی‌شود؛ زیرا یاء موجودی که بر واو مقدم است بدل واو است؛ یعنی منقلب از واو می‌باشد؛ ولی در کلمه‌ی «مَرْضُوِيٌّ» که در اصل مرضوو بوده است واو به یاء قلب می‌گردد؛ زیرا یاء موجود بر واو مقدم نیست.

ششم، اگر واو موجود، در طرف آخر نبود نباید یاء موجود برای تصغیر باشد؛ پس در کلمه‌ی «أُسَيْوِد» و «جُدَيْوِل» قلب کردن واو به یاء واجب نیست؛ بلکه جایز است؛ زیرا واو موجود در طرف آخر قرار نگرفته و یاء برای تصغیر است و در دو کلمه ی «غُزَيٌّ» و «جُرَيٌّ» که مصغر غَزْوٌ و جَرْوٌ هستند قلب واو به یاء واجب است؛ زیرا واو موجود، متطرف است؛ یعنی اصل آن‌ها غُزَيْوٌ و جُرَيْوٌ بوده است و هر چند که یاء موجود برای تصغیر است؛ اما به علت اینکه واو در طرف است واو به یاء قلب و یاء در یاء دغم شده است.

در موزون فعول واوی می‌گویی: «عَدُوٌّ» اصلش عَدُوْوٌ بوده واو اول در دوم ادغام شده است و در موزون فعول یائی می‌گویی: «بَغِيٌّ» اصلش بغويٌ است واو به یاء قلب شده و در یاء دغم و ماقبل یاء مکسور شده است.

و در موزون فعیل واوی می‌گویی: «صَبِيٌّ» اصلش صَبِيوٌ بوده واو به یاء قلب شده و یاء در یاء ادغام گردیده است و در موزون فعیل یائی می‌گویی: «شَرِيٌّ» اصلش شَرِيیٌ بوده است.

﴿وَ الثُّلاثِيُّ الْمَزِيدُ فِيهِ تُقْلَبُ واوُهُ ياءً﴾ و ثلاثی مزیدٌ فیه [ناقص] واوش به یاء قلب می‌شود. ﴿لِأَنَّ كُلَّ واوٍ وَقَعَتْ رابِعَةً فَصاعِداً وَ لَمْ يَكُنْ ماقَبْلَها مَضْمُوماً قُلِبَتْ ياءً﴾ زیرا هر واوی که در مرتبه‌ی چهارم و بالاتر از آن قرار بگیرد و ماقبلش مضموم نباشد به یاء قلب می‌شود ﴿فَتَقُولُ: أَعْطىٰ يُعْطِي وَ اعْتَدىٰ يَعْتَدِي وَ

و تَقُولُ مَعَ الضَّمِيرِ: أَعْطَيْتُ وَ اعْتَدَيْتُ وَ اسْتَرْشَيْتُ وَ كَذٰلِكَ تَغازَيْنا و تَراجَيْنا

اسْتَرْشىٰ يَسْتَرْشِي﴾؛ پس می‌گویی: أَعْطىٰ يُعْطِي وَ اعْتَدىٰ يَعْتَدِي وَ اسْتَرْشىٰ يسْتَرْشِي ﴿و تَقُولُ مَعَ الضَّمِيرِ: أَعْطَيْتُ وَ اعْتَدَيْتُ وَ اسْتَرْشَيْتُ﴾ و با وجود ضمیر می‌گویی: أَعْطَيتُ وَ اعْتَدَيتُ وَ اسْتَرْشيتُ ﴿وَ كَذٰلِكَ تَغازَيْنا و تَراجَيْنا﴾ و تَغازَينا و تَراجَينا هم همینگونه هستند.

(شرح) مصنف فرمود: واو کلمه‌ی ثلاثی مزیدٌ فیه (اعم از اسم و فعل) به یاء تبدیل می‌شود؛ به شرطی که حرف چهارم کلمه یا بالاتر از چهارم (پنجم و ششم) باشد؛ یعنی مصنف نفرمود لازم است این واو حرف آخر کلمه باشد؛ بنابراین از ظاهر عبارت مذکور چنان درک می‌شود که اگر واو موجود، در مرتبه‌ی چهارم یا بالاتر باشد و ماقبلش مضموم نباشد به یاء قلب می‌شود؛ هر چند که لام‌الفعل نباشد در حالی که اینگونه نیست؛ به عنوان مثال: در کلمه‌ی «اِسْتَقْوَمَ» و «اِعْشَوْشَبَ» و «تَجاوَزَ» واو در مرتبه‌ی چهارم و در کلمه‌ی «اِحْواوىٰ» واو دوم در مرتبه‌ی پنجم قرار گرفته است و ماقبل هیچ یک از آن‌ها مضموم نیست و به یاء قلب نشده‌اند؛ پس آشکار می‌شود که این قلب کردن، مخصوص آخرین لام‌الفعل است؛ یعنی تنها در صورتی این واو به یاء قلب می‌شود که لام‌الفعل آخر باشد؛ بنابراین اگر واو موجود حتی لام‌الفعل هم باشد اما لام‌الفعل آخر نباشد به یاء تبدیل نمی‌شود مانند «اِرْعَوىٰ» که در اصل اِرْعَوَوَ بوده است مانند اِحْمَرَرَ که در این کلمه واو اول هر چند که لام‌الفعل است و در مرتبه‌ی چهارم قرار گرفته و ماقبلش غیر مضموم است به یاء قلب نشده است؛ زیرا لام‌الفعل آخر نیست. و از این توضیح ظاهر می‌شود که لازم بود مصنف بعد از عبارت «و الثّلاثيّ المزيد فيه تقلب واوه ياءً» بفرماید: «إن كانَ اللّامَ الآخرَ»؛ یعنی کلمه‌ی ثلاثی مزیدٌفیه واوش به یاء تبدیل می‌شود؛ به شرطی که آن واو، لام‌الفعل آخر باشد.

یکی از دو شرط قلب کردن واو به یاء در این قاعده غیر مضموم بودن ماقبل واو

....

است؛ پس اگر شرط اول تحقق نیافته بود؛ یعنی واو موجود، در رتبه‌ی چهارم و یا بالاتر قرار گرفت اما ماقبلش مضموم بود مانند «يَغْزُو» واو به یاء تبدیل نخواهد شد.

چند مثال که واو آن‌ها به یاء قلب شده باشد اینهاست: أعطىٰ، يُعطِي، اعتدىٰ، يَعتدِي، و استرشىٰ، يَسترشِي است که اصل آن ها أَعْطَوَ يُعْطِوُ مانند أكرم، يكرم، و إِعْتَدَوَ يَعْتَدِوُ مانند إِجْتَمَعَ يَجْتَمِعُ و استرشَوَ يَسترشِوُ مانند استخرج يستخرج بوده است چون واوشان در مرتبه‌ی چهارم و پنجم و ششم قرار گرفته و ماقبلش غیر مضموم بود به یاء تبدیل شد و در ماضی آن‌ها یاء به الف قلب شد؛ زیرا متحرک و ماقبلش مفتوح بود و در مضارعشان ضمه‌ی لام‌الفعل حذف گردید؛ زیرا ضمه بر یاء سنگین است.

در ماضی سه فعل مذکور در حین اتصال ضمیر فاعلی، لام‌الفعل به صورت یاء خوانده می‌شود؛ یعنی در این حالت هم، واو به یاء قلب می‌گردد؛ زیرا در مرتبه‌ی چهارم و بالاتر قرار گرفته و ماقبلش غیر مضموم است و دو فعل «تغازیٰ» و «تراجیٰ» که از باب تفاعل هستند همانند سه فعل مذکور می‌باشند؛ یعنی درحین اتصال ضمیر فاعلی به آن‌ها واوشان به یاء قلب می‌شود، همانگونه که در غیر این حالت هم واوشان به یاء قلب می‌گردد.

تغازیٰ، در اصل تغازَوَ و تراجیٰ در اصل تراجَوَ بوده است بر طبق قاعده‌ی سابق واوشان به یاء و سپس یاء به الف قلب شده است و چون تغازینا و تراجینا هم جامع دو شرط قلب کردن واو به یاء هستند واوشان به یاء قلب شده است.

در اینجا سه نوع اول معتلّ که تنها یک حرف از سه حرف اصلی آن‌ها حرف عله است به پایان می‌رسد و مصنف در بیان چهار نوع دیگر معتلّ که دو حرف یا بیشتر از دو حرف اصلی آن‌ها حرف عله است می‌فرماید:

....

به این پرسش‌ها پاسخ دهید!

۱. چرا معتلّ‌اللام را ناقص و ذوالأربعة نامیده‌اند؟
۲. در چه صورتی لام‌الفعل به الف تبدیل می‌شود؟
۳. چرا در جمع مذکر غائب ماضی لام‌الفعل مطلقاً حذف می‌شود ولی در مفرد مؤنث غائب، تنها در صورتی حذف می‌شود که ما قبل لام‌الفعل مفتوح باشد؟
۴. حالت رفع و نصب و جزم فعل مفردِ ناقص را با ذکر مثال بنویسید!
۵. امرِ فارق میان هر دو یَغزُونَ وتغزُون را بنویسید!
۶. شش صیغه‌ی امر تَدعُو و تَخشیٰ را نوشته و سپس آن‌ها را با نون ثقیله و خفیفه مؤکّد کنید!
۷. مَهدي و علي چه صیغه‌ای هستند؟

اَلنَّوْعُ الرّابِعُ، الْمُعْتَلُّ‌الْعَيْنِ وَ اللّامِ، وَ يُقالُ لَهُ: اللَّفِيفُ الْمَقْرُونُ فَتَقُولُ: شَوىٰ يَشْوِي شَيّاً مِثْلُ رَمىٰ يَرْمِي رَمْياً وَ قَوِيَ يَقْوىٰ قُوَّةً، و رَوِيَ يَرْوىٰ رَيّاً مِثْلُ رَضِيَ يَرْضىٰ رَضْياً

﴿اَلنَّوْعُ الرّابِعُ، الْمُعْتَلُّ‌الْعَيْنِ وَ اللّامِ﴾ نوع چهارم، معتل‌العین و لام است ﴿وَ يُقالُ لَهُ: اللَّفِيفُ الْمَقْرُونُ﴾ و این نوع، «لفیف مقرون» خوانده می‌شود ﴿فَتَقُولُ: شَوىٰ يَشْوِي شَيّاً مِثْلُ رَمىٰ يَرْمِي رَمْياً﴾؛ پس می‌گویی: شَوىٰ يشْوِي شَيّاً مانند رَمىٰ يرْمِي رَمْياً ﴿وَ قَوِيَ يَقْوىٰ قُوَّةً، و رَوِيَ يَرْوىٰ رَيّاً مِثْلُ رَضِيَ يَرْضىٰ رَضْياً﴾ و می‌گویی: قَوِيَ يقْوىٰ قُوَّةً و رَوِيَ يرْوىٰ رَيّاً مثل رَضِيَ يرْضىٰ رَضْياً.

(شرح) نوع چهارم از هفت نوع معتلّ، معتل‌العین و لام است؛ یعنی کلمه‌ای که عین الفعل و لام‌الفعلش حرف عله باشد. این نوع معتلّ را «لفیف مقرون» هم نامیده‌اند؛ زیرا لفیف به معنای تجمع کرده و مقرون به معنای به هم پیوسته است و در این نوع معتلّ، دو حرف عله با هم تجمع کرده و در کنار هم قرار داده شده‌اند؛ یعنی حرف صحیحی در میان آن‌ها واقع نشده است.

با دلیل عقلی، این نوع معتلّ می‌تواند دارای چهار قسم باشد:

۱. عین الفعل و لام‌الفعل هر دو یاء باشند.

۲. هر دو واو باشند.

۳. عین الفعل واو باشد و لام‌الفعل یاء .

۴. عین الفعل یاء و لام‌الفعل واو باشد؛ ولی در واقع، قسم چهارم آن موجود نیست. و این نوع معتلّ، تنها از باب دوم و چهارم آمده است و کلمه‌ای که هر دو حرف عله‌اش واو باشند تنها از باب چهارم خواهد آمد مانند قَوِيَ يَقْوىٰ؛ بنابراین از کلمه‌ی «الشَيّ» از باب دوم می‌گویی: شَوىٰ يَشْوِي شيّاً مانند رَمىٰ يَرْمِي رمياً؛ یعنی در این نوع از معتلّ هر چند که عین الفعل و لام‌الفعل حرف عله هستند اما اعلال، تنها در لام‌الفعل آن جاری می‌شود؛ یعنی در اعلال، همانند ناقص خواهد بود و احکام اجوف بر آن جاری نخواهد شد.

فَهُوَ رَیّانٌ وَ امْرَأَةٌ رَیّیٰ مِثْلُ عَطْشانَ و عَطْشیٰ. وَ أَرْوَیٰ کَأَعْطیٰ وَ حَیِيَ کَرَضِيَ وَ حَيَّ یَحْیا

شیّاً، در اصل شَوْیاً بوده است مانند رمیاً واو به یاء قلب و سپس در یاء ادغام شده است.

و از کلمه‌ی «قُوَّة»از باب چهارم می‌گویی: قَوِيَ یَقْویٰ قُوَّةً و از کلمه‌ی «الرّيّ» از همان باب می‌گویی: رَوِيَ یَرْویٰ رَیّاً مانند رَضِيَ یَرْضیٰ رَضْیاً؛ یعنی لفیف مقرون از باب چهارم همانند ناقص باب چهارم است؛ پس احکام ناقص بر آن جاری می‌شود نه احکام اجوف؛ هر چند که عین الفعلش هم حرف علّه است. و خلاصه‌ی کلام این است که لفیف مقرون کاملاً مثل ناقص است؛ پس به هیچ وجه در عین الفعلش اعلال صورت نمی‌گیرد.

قَوِيَ در اصل قَوِوَ بوده است مانند رَضِوَ واو دوم به یاء قلب شد؛ زیرا متطرف و ماقبلش غیر مضموم است. و ریّاً در اصل رَوْیاً بود مانند رَضْیاً واو به یاء قلب و سپس یاء در یاء ادغام شد.

به علت اینکه اسم فاعل رَوِيَ بر وزن اسم فاعل رَضِيَ نیست مصنف در بیان این تفاوت فرمود: «فَهُوَ رَیّانٌ وَ امْرَأَةٌ رَیّیٰ مِثْلُ عَطْشانَ و عَطْشیٰ» صفت مشبهه‌ی رَوِيَ برای مذکر «ریّان» و برای مؤنث «رَیّیٰ» است مانند عطشان و عطشیٰ.

(شرح) یعنی برای رَوِيَ گفته نمی‌شود راوٍ و راویة مانند راضٍ و راضِیة؛ بلکه از رَوِيَ صفت مشبهه ساخته می‌شود؛ زیرا این معنا تنها بر صفت مشبهه صحیح خواهد بود به دلیل اینکه صیغه‌ی فاعل بر حدوث دلالت دارد؛ ولی صفت مشبهه بر معنای ثبوت دلالت می‌کند و معنای ریّان برای ثبوت و دوام است نه برای حدوث؛ زیرا ریّان به معنای سیراب است و سیراب بودن تا حین تشنگی ثبوت و دوام خواهد داشت.

ریّان، در اصل رویان بوده است واو به یاء قلب و سپس یاء در یاء دوم ادغام شده است.

حَیوٰةً، فَهُوَ حَيٌّ، و حَيّا حَيِيا، فَهُما حَيّانِ، وَ حَيُّوا وَ حَيِيُوا، فَهُمْ أحْياءٌ، وَ يَجُوزُ حَيُوا بِالتَّخْفِيفِ كَرَضُوا

﴿وَ أرْوىٰ كَأعْطىٰ﴾ و أرْوی همانند أعطیٰ است ﴿وَ حَيِيَ كَرَضِيَ وَ حَيَّ يَحْيا حَيٰوةً﴾ و حَيِيَ همانند رَضِيَ است و حَيَّ هم درست است. يَحْييٰ مضارع آن و حیوٰة مصدرش است ﴿فَهُوَ حَيٌّ﴾ و صفت مشبههاش حَيٌّ است ﴿و حَيّا حَيِيا﴾ و در مثنای غائب فعل ماضی، حَيَّا و حَيِيا ﴿فَهُما حَيّانِ﴾ و در مثنای صفت مشبهه حَيّانِ ﴿وَ حَيُّوا وَ حَيِيُوا﴾ و در جمع مذکر غائب ماضی، حَيُّوا و حَيِيُوا گفته میشود ﴿فَهُمْ أحْياءٌ﴾ وصفت مشبههی جمع مذکر أحیاء میباشد ﴿وَ يَجُوزُ حَيُوا بِالتَّخْفِيفِ كَرَضُوا﴾ و در جمع مذکر، حَيُوا (با تخفیف) هم جایز است مانند رضوا.

(شرح) فعل ماضی باب افعال از رَوِيَ أرْوىٰ میشود که همانند أعطیٰ خواهد بود؛ یعنی باب افعال لفیف مقرون همانند باب افعال ناقص است به این معنی که اعلال ناقص بر آن اجرا میشود نه اعلال اجوف؛ هر چند که عین الفعلش هم حرف عله است.

و در موزون فَعِلَ (با کسر عین) از کلمهای که عین الفعل و لامالفعلش حرف عله باشد میگویی: حَيِيَ همانند رَضِيَ؛ یعنی بدون اعلال در عین الفعل. و در این مثال، ادغام یاء اول در دوم صحیح است؛ یعنی بگوییم: حَيَّ و حتی در بیشتر موارد اینگونه استعمال میشود و در قرآن کریم هم با ادغام وارد شده است: «و يَحْييٰ مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ» (انفال/۴۲). و در این صیغه «حِيَّ» (با کسر حاء) هم درست است؛ یعنی بانقل کردن حرکت یاء اول به حاء. و مضارع حَيَّ «یحیا» است بدون ادغام؛ زیرا اگر ادغام شود يَحَيُّ خواهد شد و ضمه بر یاء قرار میگیرد.

در يَحيا اگر چه الفش منقلب از یاء است اما به صورت الف نوشته میشود؛ زیرا الفِ منقلب از یاء اگر ما قبلش یاء باشد به صورت الف نوشته میشود جز در دو کلمهی یحییٰ و ريَّیٰ در صورتی که عَلَم باشند.

وَ الْأَمْرُ اِحْيَ كَاِرْضَ، و أَحْيىٰ يُحْيِي كَأَعْطىٰ يُعْطِي، وَ حايا يُحايِي مُحاياةً، وَ اسْتَحْيىٰ يَسْتَحْيِي اسْتِحْياءً، وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ: اِسْتَحىٰ يَسْتَحِي اسْتِحاءً، وَ ذٰلِكَ

مصدر حَيَّ «حيوٰة» است اصل آن حَيَيَة بوده، یاء دوم به الف تبدیل شده است؛ زیرا متحرک و ما قبلش مفتوح است. و الفش به صورت واو نوشته می‌شود و این بر لغت کسانی است که الف را مایل به واو تلفظ می‌کنند و در قرآن‌هایی که با رسم الخط حضرت عثمان (رض) نوشته شده‌اند کلمه‌ی «حیاة» و «صلاة» و «زکاة» و «ربا» با واو نوشته شده‌اند. و باید دانست که رسم الخط قرآن، دارای قاعده‌ی منضبط نیست و رعایت کردن آن در غیر قرآن لازم نخواهد بود حتی بهتر است این کلمات و امثال آن‌ها با املای درست نوشته شوند. و نیز اگر این کلمات در عبارات فارسی به کار گرفته شدند بهتر است تاء گردشان با تاء کشیده نوشته شود.

صفت مشبهه‌ی حَيَّ برای مفرد «حَيٌّ» است. و در ماضیِ مثنای مذکر غائب، با ادغام «حَيّا» و بدون ادغام «حَيِيا» و برای مثنای مذکرِ صفت مشبهه «حَيّان» گفته می‌شود و صیغه‌ی ماضی جمع مذکر غائب با ادغام «حَيُّوا» و با فک ادغام «حَيِيُوا» و مثال صفت مشبهه برای جمع مذکر «أحیاء» است. و در ماضی جمع مذکر غائب، «حَيُوا» هم درست است؛ یعنی با تخفیف یاء، همانند «رَضُوا». اصل آن حَيِيُوا بود همانند رَضِيُوا ضمه بر یاء دوم سنگین بود به یاء اول نقل شد (بعد از حذف کسره‌ی یاء اول) و سپس به خاطر التقاء ساکنین یاء دوم حذف شد؛ بنابراین بر وزن فَعُوا می‌باشد؛ زیرا لام‌الفعلش محذوف است.

﴿وَ الْأَمْرُ اِحْيَ كَاِرْضَ﴾ و امر حَيَّ «اِحْيَ» است همانند اِرْضَ ﴿و أَحْيىٰ يُحْيِي كَأَعْطىٰ يُعْطِي﴾ و أَحْيىٰ يُحْيِي همانند أَعْطىٰ يُعْطِي است ﴿وَ حايا يُحايِي مُحاياةً، وَ اسْتَحْيىٰ يَسْتَحْيِي اسْتِحْياءً﴾ و باب مفاعلهٔ حَيَّ، حايا يُحايِي محاياة و باب استعفال آن، اسْتَحْيىٰ يَسْتَحْيِي اسْتِحْياءً است ﴿وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ: اِسْتَحىٰ يَسْتَحِي اسْتِحاءً﴾ و بعضی از عرب‌ها می‌گویند: اِسْتَحِ يسْتَحِي اسْتِحاءً ﴿وَ ذٰلِكَ

لِكَثْرَةِ الْإسْتِعْمالِ كَما قالُوا: لا أدْرِ فِي لا أدْرِي

لِكَثْرَةِ الْإسْتِعْمالِ﴾ و این حذف به خاطر زیادی استعمال است ﴿كَما قالُوا: لا أدْرِ فِي لا أدْرِي﴾ همانگونه که به جای «لا أدْرِي» گفته اند «لا أدرِ».

(شرح) فعل امر حَيَّ «اِحْيَ» است همانند اِرْضَ. اصل آن تَحْيا است حرف مضارعه را حذف و در ابتدای کلمه همزه‌ی وصل مکسور را افزوده و لام‌الفعل را حذف کردیم اِحْيَ شد و دیگر مثال‌های آن اینگونه است: اِحْيَيا، اِحْيَوْا، اِحْيَيْ، اِحْيَيا، اِحْيَيْنَ.

باب افعال حَيَّ «أحْيىٰ، يُحْيِي» است همانند أعطىٰ يعطِي؛ یعنی احکام ناقص برآن‌ها اجرا می‌شود نه احکام اجوف. فعل مضارع این صیغه در حالت نصب هم ادغام نمی‌شود؛ یعنی أن يُحِيَّ گفته نمی‌شود. در قرآن آمده است. «أنْ يُحْيِيَ الْمَوتىٰ» (قيامة/۴۰)

باب مفاعله‌ی حَيَّ «حايا، يُحايِي، محاياة» و باب استفعال آن «اِسْتَحْيىٰ، يَسْتَحْيِي، اِسْتَحياءً» است.

اسم فاعلِ أحْيىٰ مُحْيٍ و اسم فاعل اِستَحْيىٰ مُسْتَحْيٍ است. در اصل مُحْيِيٌ و مُسْتَحْيِيٌ بوده‌اند همانند مکرِم و مستخرِج؛ ضمه بر یاء سنگین بود (مُحْيِيُنْ، مُسْتَحْيِيُنْ) حذف شد در بین یاء دوم و تنوین التقاء ساکنین رخ داد یاء حذف گردید مُحْيٍ و مُسْتَحْيٍ شدند بر وزن مُفْعٍ و مُسْتَفْعٍ؛ زیرا لام‌الفعلشان محذوف است.

بعضی از عرب‌ها در اِسْتَحْيىٰ، يَسْتَحْيِي، اِسْتَحياءً عين الفعل را حذف می‌کنند ومی‌گویند: اِسْتَحىٰ، يسْتَحِي، اِسْتَحاءً. استحىٰ در اصل استَحْيىٰ بوده عین الفعل حذف و حاء مفتوح شد؛ زیرا الف مقتضی فتحه‌ی ماقبلش است.

بدانکه این حذف، لغت قبیله‌ی تمیم است اما در لغت حجاز که اصل و مشهور است و قرآن با آن لغت نازل شده است عین الفعل ثابت می‌باشد همانگونه که در قرآن مجید آمده است: «إنّ اللهَ لا يَسْتَحْيِي» (بقره/۲۶) و مانند «وَ يَسْتَحْيُونَ نساءَكم» (بقره/۴۹). يَسْتَحْيُونَ، در اصل يَسْتَحْيِيُونَ است مانند

....

یَسْتَخْرِجُونَ کسره بر یاء سنگنین بود حذف شد در بین حاء و یاء (فاءالفعل و عین الفعل) التقاء ساکنین رخ داد یاء حذف شد یَسْتَحْیُونَ گردید.

قبلاً گفته شد: احکام ناقص بر لفیف مقرون اجرا خواهد شد نه احکام اجوف؛ بنابراین حذف عین الفعل از این صیغه به خاطر اعلال نیست؛ بلکه به خاطر استعمال کردن زیاد آن است همانگونه که مصنف فرمود. و نمونه‌ی این مسأله در موارد دیگر هم ثابت است مثلاً عرب‌ها به جای «لا أدرِي» می‌گویند: «لا أدرِ»؛ یعنی یاء را حذف می‌کنند و نیز به جای لم یَکُنْ، لم تکن، لم أکن، و لم نکن می‌گویند: لَمْ یَكُ، لم تكُ، لم أكُ، و لم نكُ؛ یعنی حذف یاء لا أدري و نون این چهار کلمه تنها به خاطر کثرت استعمال است.

به این پرسش‌ها پاسخ دهید!

۱. لفیف مقرون به چه معناست و چرا این اسم بر معتل‌العین و لام اطلاق شده است؟

۲. در شیّاً و ریّان چه اعلالی صورت گرفته است؟

۳. به دلیل عقلی لفیف مفروق چند نوع است و چند نوع از آن وجود دارد؟

۴. یَسْتَحْیِي را صرف کنید!

اَلْخامِسُ، الْمعتلّ‌الفاءُ وَالـلّامُ، وَ يُقـالُ لَـهُ: اللَّفِيـفُ الْمَفْـرُوقُ فتَقُـولُ: وَقـىٰ كَرَمىٰ يَقِي يَقِيان يَقُون إِلىٰ آخِرِهِ، وَ الْأَمْرُ مِنْهُ قِ فَيَصِيرُ عَلىٰ حَرْفٍ واحِدٍ، وَ يَلْزَمُهُ الْهاءُ فِي الْوَقْفِ نَحْوُ قِهْ، وَ تَقُولُ فِي التَّأْكِيـدِ: قِيَنَّ، قِيـانٌّ، قُـنَّ، قِنَّ، قِيانٌّ قِينانٌّ، وَ قِيَنْ قُنْ قِنْ، وَ تَقُولُ: وَجِيَ يَوْجىٰ كَرَضِيَ يَرْضىٰ، وَ الْأَمْرُ اِيجَ كَاِرْضَ

﴿اَلْخامِسُ، الْمعتلّ‌الفاءُ وَاللّامُ﴾ پنجم، معتلّ‌الفـاء و لام است ﴿وَ يُقالُ لَهُ: اللَّفِيفُ الْمَفْرُوقُ﴾ و این نوع، لفیفِ مفروق هم خوانده می‌شود ﴿فتَقُـولُ: وَقـىٰ كَرَمىٰ يَقِي يَقِيان يَقُون إِلىٰ آخِرِهِ﴾ ؛ پس می‌گویی: وَقىٰ همانند رمىٰ، يَقِي، يقيان، يَقُونَ تا آخر آن ﴿وَ الْأَمْرُ مِنْهُ قِ فَيَصِيرُ عَلىٰ حَرْفٍ واحِدٍ﴾ و امر وقىٰ «قِ» است؛ پس در فعل امر، یک حرف خواهد شد ﴿وَ يَلْزَمُهُ الْهاءُ فِي الْوَقْفِ نَحْوُ قِهْ﴾ و در وقف، برای «قِ» هاء لازم است مانند « قِهْ» ﴿وَ تَقُولُ فِي التَّأْكِيدِ: قِيَنَّ، قِيـانٌّ، قُنَّ، قِنَّ، قِيانٌّ قِينانٌّ﴾ و در حین تأکید [با نون ثقیله] می‌گویی: قِيَنَّ تـا قِينـانٌّ ﴿وَ الْخَفِيفةِ قِيَنْ قُنْ قِنْ﴾ و همراه [نون خفيفه می‌گویی:] قِيَنْ قُنْ قِنْ.

﴿وَ تَقُولُ: وَجِيَ يَوْجىٰ كَرَضِيَ يَرْضىٰ، وَ الْأَمْرُ اِيجَ كَاِرْضَ﴾ و مـی‌گـویی: وَجِيَ يَوْجىٰ همانند رَضِيَ يرْضىٰ و امر آن اِيجَ است همانند اِرْضَ.

(شرح) نوع پنجم از هفت نوع معتلّ، معتلّ‌الفـاء و لام اسـت؛ یعنی کلمه‌ای که فاءالفعل و لام‌الفعلش حرف علّه است و این نوع معتلّ را لفیف مفروق هم نامیده‌اند؛ زیرا دو حرف علّه در آن تجمع کرده‌اند و در بین آن‌ها فاصله انداخته شده است.

با دلیل عقلی، این نوع معتلّ می تواند دارای چهار قسم باشد:

۱. فاءالفعل و لام‌الفعل، هر دو یاء باشند.

۲. فاءالفعل و لام‌الفعل، هر دو واو باشند.

۳. فاءالفعل یاء و لام‌الفعل واو باشد.

۴. فاءالفعل واو و لام‌الفعل یاء باشد.

....

و در کلام عرب تنها قسم چهارم وجود دارد؛ ولی در قسم اول کلمه‌ی «يَدِيَ» که به معنای«أنْعَمَ» است وارد شده است.

این نوع از معتلّ، تنها از سه باب دوم و چهارم و پنجم آمده است و مثال باب دوم و چهارم در متن آمده و مثال باب پنجم «وَلِيَ يَلِي» می‌باشد؛ پس بنابر این توضیح می‌گویی: وَقیٰ همانند رمیٰ و در مضارعش می‌گویی: يَقِي، يَقِيان، يَقُونَ، تَقِي، تَقِيانِ، يَقِينَ، تقي، تقيان، تَقُونَ، تَقِينَ، تَقِيان، تَقِينَ، أقي، نَقِي.

يَقِي، در اصل يَوْقِي بود مانند يَضْرِبُ، واوش حذف گردید؛ زیرا در بین یاء مفتوح و کسره قرار گرفته بود و ضمه‌ی لام‌الفعل هم حذف گردید؛ زیرا ضمه بر یاء سنگین است؛ بنابراین، اعلال مثال و ناقص بر آن اجرا شده است.

يَقُون، در اصل يَوْقِيُون بوده است واو اول به دلیل قاعده‌ی سابق حذف شد و سپس ضمه‌ی یاء به قاف نقل گردید (بعد از حذف کسره‌ی قاف) در بین یاء و واو التقاء ساکنین رخ داد یاء که لام‌الفعل است حذف شد يقُون گردید بر وزن يَعُونَ؛ زیرا فاءالفعل و لام‌الفعل حذف شده‌اند.

تَقِينَ، (مفرد مؤنث مخاطب) در اصل تَوْقِيِينَ بود مانند تَضْرِبِينَ واو حذف گردید و کسره که بر یاء اول بود و سنگین بود حذف شد در بین هر دو یاء التقاء ساکنین رخ داد یاء اول که لام‌الفعل است حذف گردید تَقِينَ شد بر وزن تَعِينَ با حذف فاءالفعل و لام‌الفعل.

تَقِينَ (جمع مؤنث مخاطب) اصلش تَوْقِينَ مانند تَضْرِبْنَ واو حذف گردید تَقِينَ شد بر وزن تَعِلْنَ؛ زیرا تنها فاءالفعل حذف گردیده است. و از این توضیح آشکار شد هر چند که لفظ صیغه‌ی مفرد مؤنث مخاطب با جمع آن مساوی است اما در واقع و در تقدیر با هم اختلاف دارند.

در فعل امر این صیغه می‌گویی: «قِ» که یک حرف آن باقی است که بر وزن «عِ» می‌باشد؛ زیرا فاءالفعل و لام‌الفعلش محذوف است؛ اصلش «تقي» است حرف

....

مضارعه و لام‌الفعل را حذف کردیم «قِ» شد. و در حالت وقف، لازم است هاء سکت به آخر آن وصل شود؛ یعنی بگویی: «قِهْ»؛ زیرا اگر قاف را ساکن کنی ابتدا به سکون رخ می‌دهد و اگر آن را ساکن نکنی وقف بر حرکت خواهد شد که این دو امر، ممتنع هستند؛ ولی در حالت وصل نیازی به هاء سکت نیست مانند «قِ یا رجُلُ». و پنج صیغه‌ی باقیمانده‌ی امر عبارتند از: قِیا، قُوا، قِي، قیا قِینَ. چهار صیغه‌ی اول، از تَقِیان، تَقُون، تَقِینَ و تَقِیانِ گرفته شده‌اند؛ حرف مضارعه و نون عِوَض رفعشان حذف شده است و صیغه‌ی آخر از تَقِینَ گرفته شده است با حذف تاء.

در حین الحاق نون ثقیله به این شش صیغه‌ی امر می‌گویی: قِیَنَّ، قِیانِّ، قُنَّ، قِنَّ، قِیانِّ، قِینانِّ.

قِیَنَّ، در اصل «قِ» بود نون ثقیله را به آخر آن الحاق کردیم لام‌الفعل محذوف را برگرداند و آن را مفتوح کرد قِیَنَّ شد؛ زیرا لام‌الفعل فعل ناقص همانند حرکت فعل صحیح است و همانگونه که با الحاق نون تأکید به امرِ صحیح، حرکتِ محذوف برمی‌گردد با الحاق نون تأکید به امر ناقص هم لام‌الفعل برمی‌گردد.

قِیانِّ، در اصل «قیا» بود نون ثقیله را به آخر آن الحاق کرده و آن را مکسور کردیم قِیانِّ شد.

قُنَّ، در اصل «قُوا» بود نون ثقیله را به آخر آن افزودیم در بین واو و نون التقاء ساکنین رخ داد واو را حذف کردیم؛ زیرا ضمه‌ی ماقبلش بر آن دلالت می‌کرد.

قِنَّ، در اصل «قِي» بود نون ثقیله را به آن اضافه کردیم در بین یاء و نون التقاء ساکنین رخ داد یاء را حذف کردیم چون کسره‌ی ماقبلش برآن دلالت می‌کرد.

قِیانِّ، همانند قِیانِّ اول درست می‌شود.

قِینانِّ، در اصل قِینَ بود نون ثقیله را به آخر آن اضافه کرده و بعد از نون جمع الفی را قرار داده و نون ثقیله را مکسور کردیم قینانِّ شد.

و در حین الحاق نون خفیفه می‌گویی: قِیَنْ، قُنْ، قِنْ؛ یعنی نون خفیفه به همین

....

سه صیغه الحاق می‌شود؛ زیرا همانگونه که در بحث نون تأکید گذشت نون خفیفه به صیغه‌های مثنیٰ وجمع مؤنث لاحق نخواهد شد.

در لفیفِ‌مفروق باب چهارم از کلمه‌ی« الوجي» می‌گویی: وَجِيَ یَوْجیٰ همانند رَضِيَ یَرْضیٰ؛ یعنی در تمام احکام و تصریفات همانند رَضِيَ یَرْضیٰ خواهد بود. و امر این کلمه «اِیجَ» است مانند اِرْضَ. از تَوْجیٰ گرفته شده است حرف مضارعه را حذف کرده و چون مابعد آن ساکن بود همزه‌ی وصل مکسور را به اول آن افزوده و لام‌الفعل را حذف کردیم اِوْجَ شد و سپس واو به یاء قلب شد؛ زیرا ساکن و ماقبلش مکسور بود در نتیجه اِیجَ گردید.

به این پرسش‌ها پاسخ دهید!

۱. به دلیل عقلی لفیف چند نوع است و چند نوع آن موجود می‌باشد؟
۲. فعل امر «رَهْ» را با نون ثقیله وخفیفه مؤکّد کنید!

اَلسّادِسُ، الْمُعْتَلُّ الْفاءُ وَ الْعَيْنُ كَيَيْنٍ فِي اسْمِ مَكانٍ وَ يَوْمٍ وَ وَيْلٍ وَ لا يُبْنىٰ مِنْهُ فِعْلٌ

﴿اَلسّادِسُ، الْمُعْتَلُّ الْفاءُ وَ الْعَيْنُ﴾ [نوع] ششم؛ معتلّ‌الفاء و عین است ﴿كَيَيْنٍ فِي اسْمِ مَكانٍ وَ يَوْمٍ وَ وَيْلٍ﴾ مانند «يَيْن» که اسم مکانی است و «یوم» و «ویل» ﴿وَ لا يُبْنىٰ مِنْهُ فِعْلٌ﴾ و از این نوع، فعل بنا نمی‌شود.

(شرح) نوع ششم از هفت نوع معتلّ، معتلّ‌الفاء و عین است؛ یعنی کلمه‌ای که عین الفعل و لام‌الفعلش حرف علّه هستند که با دلیل عقلی، چهار قسم است:

۱. فاءالفعل و عین الفعل، هر دو یاء باشند.

۲. فاءالفعل و عین الفعل، هر دو واو باشند.

۳. فاءالفعل یاء و عین الفعل واو باشد.

۴. فاءالفعل واو و عین الفعل یاء باشد.

و قسم دوم آن وجود ندارد. و مصنف برای هر یک از سه قسم دیگر یک مثال ذکر کرده است مانند «يَيْنٌ» که اسم مکانی است و «یوم» (=روز) و «وَیل» که کلمه‌ی عذاب و نیز اسم وادیِ واقع در جهنم است. و از این قسم، فعل بنا نمی‌شود؛ زیرا فعل از اسم سنگین‌تر است و این نوع از معتلّ از انواع سابق سنگین‌تر می‌باشد؛ زیرا با دو حرف سنگین شروع می‌شود.

اَلسّابِعُ، الْمعتلّ الْفاءُ وَ الْعَیْنُ وَ اللّامُ، وَ ذٰلِك واوٌ وَ یاءٌ لِاسْمَیِ الْحَرْفَیْنِ

﴿اَلسّابِعُ، الْمعتلّ الْفاءُ وَ الْعَیْنُ وَ اللّامُ﴾ [نوع] هفتم، معتلّ‌الفاء و عین و لام است ﴿وَ ذٰلِك واوٌ وَ یاءٌ لِاسْمَیِ الْحَرْفَیْنِ﴾ و این نوع عبارت است از کلمه‌ی «واو» و «یاء» که اسم دو حرف هستند.

(شرح) نوع هفتم از هفت نوع معتلّ، معتلّ‌الفاء و عین و لام است؛ یعنی کلمه‌ای که هر سه حرف اصلی‌اش حرف علّه باشد که این نوع معتلّ، تنها دو مثال دارد: واو و یاء که هر یک از آن‌ها اسم یکی از حروف هجاء است (و - ی).

واوٌ، در اصل وَوَوٌ و بعضی هم گفته‌اند: وَیَوٌ بوده است واو دوم به الف قلب شد؛ زیرا متحرک و ماقبلش مفتوح بود. و اصل یاءٌ یَیَيٌ و بعضی هم گفته‌اند: یَوَيٌ بوده است یاء دوم به الف و سپس به خاطر تخفیف، یاء سوم به همزه قلب گردید.

فَصْلٌ فِي الْمَهْمُوزِ حُكْمُ الْمَهْمُوزِ فِي تَصارِيفِ فِعْلِهِ كَحُكْمِ الصَّحِيحِ لِأنَّ الْهَمْزَةَ حَرْفٌ صَحِيحٌ، لٰكِنَّها قَدْ تُخَفَّفُ إذا وَقَعَتْ غَيْرَ أوَّلٍ لِأنَّها حَرْفٌ شَدِيدٌ مِنْ أقْصَى الْحَلْقِ فَتَقُولُ: أمَلَ يَأْمُلُ كَنَصَرَ يَنْصُرُ، وَ الْأمْرُ أُومُلْ بِقَلْبِ الْهَمْزَةِ واواً لِأنَّ الْهَمْزَتَيْنِ إذَا الْتَقَتا فِي كَلِمَةٍ واحِدَةٍ وَ

﴿فَصْلٌ فِي الْمَهْمُوزِ﴾ این فصلی است در بیان مهموز ﴿حُكْمُ الْمَهْمُوزِ فِي تَصارِيفِ فِعْلِهِ كَحُكْمِ الصَّحِيحِ﴾ حکم مهموز در تصریفات فعلش همانند حکم صحیح است ﴿لِأنَّ الْهَمْزَةَ حَرْفٌ صَحِيحٌ﴾ زیرا همزه حرف صحیح است.

(شرح) مهموز در اصطلاح علمای صرف عبارت از کلمه‌ای است که یکی از حروف اصلی‌اش همزه باشد و با دلیل عقلی می‌تواند همانند معتلّ، دارای هفت نوع باشد اما تنها سه نوع آن در کلام عرب وارد شده است: مهموزالفاء؛ یعنی کلمه‌ای که فاءالفعلش همزه است؛ مهموزالعین؛ یعنی کلمه‌ای که عین الفعلش همزه می‌باشد و مهموزاللام: کلمه‌ای که لام‌الفعلش همزه است.

به علت اینکه همزه حرف صحیح است؛ یعنی حرف عله نیست می‌تواند حرکات سه گانه را قبول بکند؛ ولی حروف عله اینگونه نیستند؛ همانگونه که توضیح آن به تفصیل گذشت، در نتیجه حکم مهموزی که از تضعیف و حروف عله خالی است در تصریفات فعلش؛ یعنی در تحویل مصدر به فعل ماضی و مضارع و امر و اسم فاعل و مفعول و... همانند حکم صحیح است؛ ولی به خاطر اینکه همزه حرفی شدید است گاهی اوقات در آن تخفیف خواهد شد، همانطوری که مصنف فرموده است:

﴿لٰكِنَّها قَدْ تُخَفَّفُ إذا وَقَعَتْ غَيْرَ أوَّلٍ﴾ ولی گاهی اوقات، همزه تخفیف می‌شود؛ به شرطی که در غیر اول کلمه قرار بگیرد ﴿لِأنَّها حَرْفٌ شَدِيدٌ مِنْ أقْصَى الْحَلْقِ﴾ زیرا همزه حرف شدیدی است که از دورترین مخرج حلق تولید می‌شود ﴿فَتَقُولُ: أمَلَ يَأْمُلُ كَنَصَرَ يَنْصُرُ﴾؛ پس می‌گویی: «أمَلَ يَأْمُلُ» همانند نصر ينصر ﴿وَالْأمْرُ أُومُلْ بِقَلْبِ الْهَمْزَةِ واواً لِأنَّ الْهَمْزَتَيْنِ إذَا الْتَقَتا فِي كَلِمَةٍ واحِدَةٍ وَ

ثانِيَتُهُما ساكِنَةٌ وَجَبَ قَلْبُها بِحَرَكَةِ ما قَبْلَها كَ: ءامَنَ وَ أُومِنَ وَ إيماناً

ثانِيَتُهُما ساكِنَةٌ وَجَبَ قَلْبُها بِحَرَكَةِ ما قَبْلَها﴾ و امر أَمَلَ «أُومُلْ» است با قلب کردن همزه‌ی[دوم] به واو؛ زیرا هرگاه در یک کلمه دو همزه با هم جمع شدند و دومین آن‌ها ساکن بود واجب است به حرکت ماقبلش قلب شود ﴿کَ: ءامَنَ وَ أُومِنَ وَ إيماناً﴾ مانند ءامَنَ و أُومِنَ وَ إيماناً.

(شرح) تخفیف همزه با قلب و حذف و... تنها در صورتی است که همزه، اولین حرف تلفظ شده‌ی کلمه نباشد؛ یعنی برای تخفیف آن، لازم است حرفی در جلو آن قرار گرفته باشد مثلاً همزه‌ی موجود عین الفعل یا لام‌الفعل باشد. و این تخفیف به این علت است که همزه حرف شدید است؛ زیرا از دورترین مخرج حلق خارج می‌شود؛ بنابراین أَمَل يأْمُلُ همانند نَصَرَ يَنْصُرُ است. و امر این صیغه أُومُلْ خواهد بود در اصل أُؤْمُلْ بود از تَأْمُلُ گرفته می‌شود حرف مضارعه را حذف کرده و همزه‌ی وصل مضموم را به اول آن افزوده و لام‌الفعل را ساکن کردیم أُؤْمُلْ شد و سپس همزه‌ی دوم به واو قلب گردید؛ زیرا هرگاه در یک کلمه دو همزه با هم جمع شوند و دومین آن‌ها ساکن باشد واجب است همزه‌ی دوم به جنس حرکت همزه‌ی اول قلب گردد؛ یعنی اگر همزه‌ی اول مفتوح بود دومی به الف و اگر مضموم بود دومی به واو و اگر اولی مکسور بود دومی به یاء قلب خواهد شد مانند ءامَنَ که فعل ماضی معلوم باب افعال است در اصل أَأْمَنَ بوده مانند أَكْرَمَ چون همزه‌ی دوم، ساکن و اولی مفتوح بود دومی به الف تبدیل شد و ءامن گردید.

أُومِنَ، فعل ماضی مجهول باب افعال است در اصل أُؤْمِنَ بوده مانند أُكْرِمَ همزه‌ی دوم به واو قلب گردید؛ زیرا ساکن و همزه‌ی ماقبلش مضموم بود.

إيمان، مصدر باب افعال است اصلش إِئْمان بود مانند إكرام چون همزه ی دوم، ساکن و اولی مکسور بود دومی به یاء تبدیل شد.

مصنف فرمود: «هرگاه دو همزه با هم در یک کلمه جمع شوند» و این به آن معناست که اگر قبل از همزه‌ی ساکن حرف غیر همزه بود و یا دو همزه‌ای که در

فَإِنْ كانَتِ الْأُولىٰ هَمْزَةَ وَصْلٍ تَعُودُ الثّانِيَةُ عِنْدَ الْوَصْلِ إِذَا انْفَتَحَ ما قَبْلَها

کنار هم قرار گرفته‌اند در دو کلمه بودند قلب کردن همزه‌ی دوم به حرکت حرف ماقبلش واجب نیست؛ بلکه جایز است مانند «رَأْس»، «رِئْم» و «بُؤْس» و مانند «حادِئِ ائْزِرْ» که جایز است بگوییم: رَاس، رِیم، بُوس، و حادِئِ ایزِرْ.

﴿فَإِنْ كانَتِ الْأُولىٰ هَمْزَةَ وَصْلٍ﴾ اگر همزه ی اول از آن دو همزه‌ای که دوم آن‌ها به واو یا یاء قلب شده است همزه‌ی وصل بود ﴿تَعُودُ الثّانِيَةُ عِنْدَ الْوَصْلِ﴾ در حین وصل، همزه‌ی دوم برمی‌گردد ﴿إِذَا انْفَتَحَ ما قَبْلَها﴾ به شرطی که [بعد از حذف همزه ی وصل] ماقبل همزه‌ی دوم مفتوح باشد.

(شرح) درکلمه‌ای که همزه‌ی دوم آن به واو و یا یاء قلب شده است اگر همزه‌ی اول همزه‌ی وصل بود و این کلمه به کلمه‌ی قبل از آن وصل شد؛ یعنی همزه‌ی اول در بین این دو کلمه حذف گردید همزه‌ی دومی که به واو یا یاء قلب شده بود برمی‌گردد؛ زیرا یکی از شرایط قلب کردن همزه این است که قبل از همزه‌ی ساکن، همزه باشد و در اینجا همزه‌ی اول حذف شده است و در نتیجه نمی‌توانیم دومی را قلب بکنیم. و در این مسأله تفاوتی نیست بعد از حذف همزه‌ی اول (همزه‌ی وصل) ماقبل همزه‌ی دوم مفتوح باشد یا مکسور و یا مضموم و مثال آن‌ها به ترتیب عبارتند از: «إِلَى الْهُدَى ائْتِنا» (انعام/۷۱) که قبل از وصل کردن به کلمه‌ی «الْهُدَى» «اِیتِنا» خوانده می‌شد و هنگامی که به کلمه‌ی الهدیٰ وصل و همزه‌ی اول حذف شد همزه‌ی دوم که به یاء قلب شده بود برگشت.

«فَلْيُؤَدِّ الَّذِي اؤْتُمِنَ» (بقره/۲۸۳) که قبل از وصل کردن به کلمه‌ی «الذي» «اُوتُمِنَ» بود و بعد از وصل کردن به الذي و حذف کردن همزه‌ی وصل همزه‌ی دوم که به واو قلب شده بود برگشت.

«وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُول ائْذَنْ» (توبه/۴۹) که قبل از وصل کردنِ «یقول» «اِیذَنْ» بود و بعد از آن و حذف همزه‌ی وصل همزه‌ی دوم که به یاء قلب شده بود برگشت.

مصنف فرمود:«این برگشتن همزه‌ی دوم در صورتی است که بعد از حذف

وَ حُذِفَتِ الْهَمْزَةُ مِنْ خُذْ و كُلْ وَ مُرْ عَلىٰ غَيْرِ الْقِياسِ لِكَثْرَةِ الْإِسْتِعْمالِ، وَ قَدْ يَجِيءُ اؤْمُرْ عَلَى الْأَصْلِ عِنْدَ الْوصْلِ كَقَوْلِهِ تعالى «وَ أْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلوةِ»

همزه‌ی وصل، ماقبل همزه‌ی دوم مفتوح باشد» ولی در این سه مثال مشاهده کردی، که فرقی نیست مفتوح باشد یا مکسور و یا مضموم؛ پس مقید کردن این برگشتن به این شرط مذکور، سهو است در نتیجه حذف عبارت «إذَا انْفَتَحَ ما قَبْلَها» لازم است.

﴿وَ حُذِفَتِ الْهَمْزَةُ مِنْ خُذْ و كُلْ وَ مُرْ عَلىٰ غَيْرِ الْقِياسِ لِكَثْرَةِ الْإِسْتِعْمالِ﴾ بر خلاف قیاس، به علت زیادی استعمال، از «خُذْ» و «كُلْ» و «مُرْ» همزه‌ی اصلی حذف شده است ﴿وَ قَدْ يَجِيءُ اؤْمُرْ عَلَى الْأَصْلِ عِنْدَ الْوصْلِ﴾ و گاهی اوقات «أُومُرْ» بر اصل می‌آید [که این صورت] در حالت وصل است ﴿كَقَوْلِهِ تعالى«وَ أْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلوةِ»﴾ مانند این قول خداوند متعال «وَ أْمُرْ أَهْلَكَ بالصَّلوةِ»

(شرح) در سه کلمه‌ی «خُذْ» و «كُلْ» و «مُرْ» به خاطر زیادی استعمالشان درکلام عرب، فاءالفعلشان (همزه‌ی دوم) حذف شده است و این حذف بر خلاف قیاس است؛ یعنی قیاس این است که «أُوخُذْ» و «أُوكُلْ» و «أُومُرْ» باشند؛ زیرا از تَأْخُذُ و تَأْكُلُ و تَأْمُرُ گرفته شده‌اند تاء مضارعه حذف و همزه‌ی وصلِ مضموم افزوده و لام‌الفعل حذف شده است أُؤْخُذْ و أُؤْكُلْ و أُؤْمُرْ شده‌اند اما قبل از قلب کردن همزه‌ی دوم به واو این همزه حذف گردید و به خاطر عدم نیاز به همزه‌ی وصل، آن هم حذف شد در نتیجه خُذْ و كُلْ و مُرْ شدند.

(نکته) حذف همزه در خذ و کل واجب و در مُرْ جایز است؛ زیرا استعمال خذ و کل از استعمال مر بیشتر است؛ پس آوردن هر سه کلمه در یک سِلک، خالی از اشکال نیست.

گاهی اوقات در حین وصل، «أُومُرْ» بر اصل آمده است و همانگونه که به تازگی گذشت: در حین وصل، همزه‌ی دوم برمی‌گردد و به صورت واو تلفظ نخواهد

و أَزَرَ يَأْزِرُ كضَرَبَ يَضْرِبُ، اِيزِرْ. وَ أَدُبَ يَأْدُبُ كَكَرُمَ يَكْرُمُ أُودُبْ. وَ سَأَلَ يَسْأَلُ كَمَنَعَ يَمْنَعُ، و يَجُوزُ سالَ يَسالُ سَلْ. وَ ءابَ يَؤُوبُ أُبْ، و ساءَ يَسوءُ سُؤْ كَصانَ يَصُونُ صُنْ، و جاءَ يَجِيءُ جِئْ كَكالَ يَكِيلُ كِلْ، فَهُوَ ساءٍ وجاءٍ

شد مانند آیه‌ی «وَأمُرْ أهلَكَ بالصَّلوةِ» (طه/۱۲۳) که همزه‌ی وصل، حذف شده و همزه‌ی اصلی باقی است. املای صحیح این کلمه این است که همزه‌ی وصل و همزه‌ی فاءالفعل نوشته شوند اما چون همزه‌ی وصل در لفظ حذف شده درکتابت هم آن را حذف کرده‌اند،

﴿و أَزَرَ يَأْزِرُ كضَرَبَ يَضْرِبُ، اِيزِرْ﴾ و أزرَ يأزِرْ همانند ضرب يضرب است [و امر آن] اِيزِرْ می‌باشد ﴿وَ أَدُبَ يَأْدُبُ كَكَرُمَ يَكْرُمُ أُودُبْ﴾ و أدُبَ يَأدُبُ همانند كَرُمَ يَكْرُمَ است[و امر آن] أودُبْ می‌باشد ﴿و سَأَلَ يَسْأَلُ كَمَنَعَ يَمْنَعُ﴾ وَ سَأَلَ يَسْأَلُ همانند مَنَعَ يَمْنَعُ است ﴿و يَجُوزُ سالَ يَسالُ سَلْ﴾ و سالَ يَسالُ سَلْ هم درست است ﴿وَ ءابَ يَؤُوبُ أُبْ، و ساءَ يَسوءُ سُؤْ كَصانَ يَصُونُ صُنْ﴾ و ءاب يَؤُوبُ أُب و ساءَ يَسُوءُ سُؤْ همانند صان يَصُونُ صُنْ است ﴿و جاءَ يَجِيءُ جِئْ كَكالَ يَكِيلُ كِلْ﴾ و جاءَ يَجيءُ جِئْ همانند كالَ يكيل كِلْ می‌باشد﴿فَهُوَ ساءٍ وجاءٍ﴾ و اسم فاعل [ساءَ و جاءَ] ساءٍ و جاءٍ می‌باشد.

(شرح) أزَرَ يَأْزِرُ همانند ضرب يضرب است؛ يعنی حكم مهموز الفاء باب دوم همانند حكم غير مهموزِ (سالم) باب دوم است و امر اين صيغه اِيزِرْ است همانند اِضْرِبْ از تَأْزِرُ گرفته شده است تاء مضارعه را حذف و همزه‌ی وصل مكسور را در اول آن افزوده و لام‌الفعل را ساكن كرديم اِئْزِرْ شد و سپس همزه‌ی دوم به ياء تبديل شد؛ زيرا ساكن و ماقبلش همزه‌ی مكسور است.

أدُبَ يَأدُبُ همانند كَرُمَ يَكْرُمُ می‌باشد؛ يعنی حكم مهموز الفای باب ششم همانند حكم سالم باب ششم است و امر اين صيغه أُودُبْ است اصل آن تَأْدُبُ است حرف مضارعه را حذف و همزه‌ی وصل مضموم را به اول آن افزوده و لام

وَ أسا يَأْسُو كَدَعا يَدْعُو، وَ أتىٰ يَأْتِي كَرَمىٰ يَرْمِي، وَ الْأَمْرُ إيتِ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ«تِ» تَشْبِيهاً لَهُ بِخُذْ

الفعل را ساکن کردیم أُوْدُبْ شد و سپس همزه‌ی دوم به واو قلب گردید أُودُبْ شد.

و سَأَلَ يَسْأَلُ همانند مَنَعَ يَمْنَعُ است؛ یعنی حکم مهموزالعین باب سوم همانند حکم سالم آن باب است. و فعل امر این صیغه إِسْأَلْ می‌باشد بدون هیچ تصریفی. و در این صیغه صحیح است همزه‌ی آن به الف تبدیل شود؛ یعنی در ماضی بگوییم: سالَ و در مضارع: يَسالُ. و امرِ مأخوذ از این مضارع، سَلْ خواهد شد. اصلش تَسالُ بوده است حرف مضارعه حذف گردید و چون مابعد آن متحرک بود به آن ابتدا شد و لام‌الفعل ساکن گردید در بین الف و لام‌الفعل التقاء ساکنین رخ داد الف حذف گردید؛ زیرا حرف علّه بود در نتیجه سَلْ شد بر وزن فَلْ؛ زیرا عین الفعلش محذوف است.

و ءابَ يَؤُوبُ أُبْ و ساءَ يَسُوءُ سُؤْ همانند صانَ يَصُونُ صُنْ هستند؛ یعنی حکم مهموزالفاء و مهموزاللام اجوف باب اول همانند حکم اجوف غیر مهموز همان باب خواهد بود. و جاءَ يَجِيءُ جِئْ همانند کال يَكِيلُ كِلْ است؛ یعنی حکم مهموزاللام اجوف باب دوم همانند حکم اجوف غیر مهموز همان باب است.

اسم فاعل ساءَ ساءٍ و اسم فاعل جاء جاءٍ است اصل آن‌ها ساوِؤٌ و جايِءٌ است عین الفعلشان به همزه قلب شد همانند صائِن و بائِع ساءِءٌ و جاءِءٌ شدند و سپس همزه‌ی دوم آن‌ها (لام‌الفعل) به یاء قلب گردید؛ زیرا متطرف و ماقبلش مکسور بود سائِيٌ و جائِيٌ گردیدند ضمه بر یاء سنگین بود (سائِيُن، جائِيُنْ) حذف گردید در بین یاء و تنوین التقاء ساکنین رخ داد یاء حذف شد ساءٍ و جاءٍ شدند بر وزن فاعٍ؛ زیرا عین الفعلشان محذوف است.

﴿وَ أسا يَأْسُو كَدَعا يَدْعُو، وَ أتىٰ يَأْتِي كَرَمىٰ يَرْمِي﴾ و أسا يَأْسُو همانند دعا يَدْعُو و أتىٰ يَأْتِي همانند رَمىٰ يَرْمِي است ﴿وَ الْأَمْرُ إِيتِ﴾ و امر این صیغه «إِيتِ» می‌باشد ﴿وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ «تِ» تَشْبِيهاً لَهُ بِخُذْ﴾ و بعضی از عرب‌ها در امر

وَ وَأىٰ يَئِي كَوَقىٰ يقِي، وَ أوىٰ يَأْوِي أيّاً كَشَوىٰ يَشْوِي شَيّاً، اِيوِ كَاِشْوِ، وَ نأىٰ يَنْأىٰ كَرَعىٰ يَرْعىٰ

این صیغه می‌گویند: «تِ» که آن را به «خُذْ» تشبیه می‌کنند ﴿وَ وَأىٰ يَئِي، كَوَقىٰ يقِي﴾ و وَأىٰ يَئِي مانند وَقىٰ يَقِي است ﴿وَ أوىٰ يَأْوِي أيّاً كَشَوىٰ يَشْوِي شَيّاً، اِيوِ كَاِشْوِ﴾ و أوىٰ يأوِي أيّاً مانند شَوىٰ يَشْوِي شَيّاً است و امر آن «اِيوِ» است همانند اِشْوِ ﴿وَ نأىٰ يَنْأىٰ كَرَعىٰ يَرْعىٰ﴾ و نَأىٰ يَنْأىٰ همانند رَعىٰ يَرْعىٰ است.

(شرح) و أسا يَأْسُو همانند دعا يَدْعُو است؛ یعنی حکم مهموزالفاءِ ناقص واوی از باب اول همانند حکم ناقص غیر مهموز همان باب است.

و أتىٰ يَأتِي مانند رمىٰ يَرْمِي است؛ یعنی حکم مهموزالفاء ناقص یائی از باب دوم همانند حکم ناقص غیر مهموز همان باب است. و امر این صیغه «اِيتِ» می‌باشد از تأتِي گرفته شده است حرف مضارعه حذف و در ابتدای صیغه همزه‌ی وصل مکسور افزوده و لام‌الفعل حذف گردید «اِئْتِ» شد و سپس همزه‌ی دوم به یاء قلب گردید اِيتَ شد. و بعضی از عرب‌ها در امر این صیغه می‌گویند: «تِ» بر وزن «عِ» که آن را به «خُذْ» تشبیه کرده‌اند؛ یعنی به خاطر تخفیف، همزه‌ی فاءالفعل (همزه‌ی دوم) و سپس به خاطر بی نیاز بودن از همزه‌ی اول، آن هم حذف گردید «تِ» شد.

و وَأىٰ يَئِي همانند وقىٰ يَقِي است؛ یعنی حکم مهموزالعین لفیف مفروق از باب دوم همانند حکم لفیف مفروق غیر مهموز همان باب است. يَئِي در اصل يَوئِيُ بود مانند يَضْرِب واوش حذف گردید؛ زیرا در بین یاء مفتوح و کسره قرار داشت و سپس به خاطر سنگینیِ ضمه بر یاء ضمه هم حذف شد يَئِي گردید بر وزن يَعِل.

و أوىٰ يَأوِي أيّاً همانند شوىٰ يَشوِي شَيّاً است؛ یعنی حکم مهموزالفاء لفیف مقرون از باب دوم همانند حکم لفیف مقرون غیر مهموز همان باب است. أيّاً در اصل أوْياً بود مانند ضَرْباً واو به یاء قلب و سپس در یاء دوم ادغام شد. امر این صیغه اِيوِ است مانند اِشْوِ با قلب کردن همزه ی دوم به یاء. و همانگونه که قبلاً گفته شد: همزه‌ی دوم که به یاء قلب شده است در حین اتصال این فعل به کلمه‌ی قبل از خود و

وَ هٰكذا قِياسُ رَأىٰ يَرْأىٰ لِكنَّ الْعَرَبَ قَدِ اجْتَمَعَتْ عَلىٰ حَذْفِ الْهَمْزَةِ مِنْ مُضارِعِهِ فَقالُوا: يَرىٰ يَرَيانِ يَرَوْنَ تَرىٰ تَرَيانِ يَرَيْنَ إلَخْ، وَ اتَّفَقَ فِي الْخِطابِ الْمُؤَنَّثِ لَفْظُ الْواحِدَةِ وَ الْجَمْعِ لكِنْ وَزْنُ الْواحِدَةِ تَفِينَ وَ الْجَمْعِ تَفَلْنَ

سقوط همزه‌ی وصل، به همزه برمی‌گردد همانند آیه‌ی «فَأْوُوا إِلَى الْكَهْفِ» (کهف/۱۶) که قبل از اتصال فعل به فاء، «اِيوُوا» بود بر وزن اِفْعُوا؛ زیرا در اصل اِئْوِيُوا بوده است همانند اِضْرِبُوا همزه‌ی دوم به یاء قلب و ضمه‌ی یاء به واو داده شد (بعد از حذف کسره‌ی واو) و سپس به علت التقاء ساکنین یاء حذف گردید اِيوُوا شد و بعد از اتصالش به فاء و حذف همزه‌ی وصل، یاء دوباره همزه شد و در نتیجه فأْوُوا گردید. و همانگونه که مشاهده می‌شود همزه‌ی وصل در کتابت هم حذف شده است.

و نَأىٰ يَنْأىٰ همانند رَعىٰ يَرْعىٰ است؛ یعنی حکم مهموزالعین ناقص یائی از باب سوم همانند حکم ناقص غیر مهموز همان باب است.

﴿وَ هٰكذا قِياسُ رَأىٰ يَرْأىٰ﴾ و قیاس رأىٰ يَرْأىٰ همانند نأىٰ ينأىٰ است ﴿لِكنَّ الْعَرَبَ قَدِ اجْتَمَعَتْ عَلىٰ حَذْفِ الْهَمْزَةِ مِنْ مُضارِعِهِ﴾ اما عرب بر حذف همزه از مضارع آن اتفاق کرده‌اند ﴿فَقالُوا: يَرىٰ يَرَيانِ يَرَوْنَ تَرىٰ تَرَيانِ يَرَيْنَ إلَخْ﴾؛ پس‌گفته‌اند: يَرىٰ، يَرَيان تا آخر ﴿وَ اتَّفَقَ فِي الْخِطابِ الْمُؤَنَّثِ لَفْظُ الْواحِدَةِ وَ الْجَمْعِ﴾ و در مخاطب مؤنث لفظ مفرد و جمع متفق هستند ﴿لكِنْ وَزْنُ الْواحِدَةِ تَفِينَ وَ الْجَمْعِ تَفَلْنَ﴾ اما وزن مفرد، تَفَيْنَ و وزن جمع تَفَلْنَ است.

(شرح) بر طبق قیاس باید مضارع رأى همانند مضارع نأىٰ باشد؛ یعنی همانگونه که مضارع نأىٰ، يَنْأىٰ است باید مضارع رأىٰ هم يَرْأىٰ باشد؛ ولی عرب در مضارع رأىٰ با اتفاق نظر همزه‌ی آن را حذف کرده و گفته‌اند. يَرىٰ، يَرَيانِ، يَرَوْنَ، تَرىٰ، تَرَيانِ، يَرَيْنَ، تَرىٰ، تَرَيانِ، تَرَوْنَ، تَرَيْنَ، تَرَيان، تَرَيْنَ، أرىٰ، نَرىٰ.

يَرىٰ، در اصل يَرْأىٰ بود حرکت همزه به ماقبلش نقل و سپس همزه حذف شد.

همانگونه که مشاهده می‌کنی لفظ مفرد مؤنث مخاطب و جمع آن متفق است

فَإذا أمَرْتَ مِنْهُ قُلْتَ عَلَى الْأصْلِ: اِرْءَ كَارْعَ، وَ عَلَى الْحَذْفِ: رَ، وَ يَلْزِمُهُ الْهاءُ فِي الْوَقْفِ نَحْوُ رَهْ رَيا رَوْا رَيْ رَيا رَيْنَ، وَ بِالتَّأْكِيدِ رَيَنَّ رَيانِّ رَوُنَّ رَيِنَّ رَيانِّ رَيْنانِّ

که برای هر دوی آن‌ها «تَرَيْنَ» گفته می‌شود؛ اما وزنشان با هم اختلاف دارد: وزن مفرد «تَفَيْنَ» و وزن جمع «تَفَلْنَ» است؛ زیرا در مفرد لام‌الفعل حذف شده ولی در جمع ثابت است.

تَرَيْنَ (صیغه‌ی مفرد مؤنث مخاطب) در اصل تَرْأيِينَ بوده است مانند تَسْألِينَ فتحه‌ی همزه به راء نقل شد و سپس حذف گردید و یاء اول (لام‌الفعل) به الف قلب شد؛ زیرا متحرک و ماقبلش مفتوح بود تَرَاْيْنَ گردید در بین الف و یاء التقاء ساکنین رخ داد الف حذف و در نتیجه تَرَيْنَ شد بر وزن تَفَينَ؛ زیرا عین الفعل و لام‌الفعلش محذوف است.

تَرَيْنَ (صیغه‌ی جمع مؤنث مخاطب) در اصل تَرْأيْنَ بود مانند تَسْألْنَ فتحه‌ی همزه به راء نقل شد و سپس همزه حذف گردید تَرَيْنَ شد بر وزن تَفَلْنَ؛ زیرا تنها عین الفعلش حذف شده و لام‌الفعلش ثابت است.

﴿فَإذا أمَرْتَ مِنْهُ قُلْتَ عَلَى الْأصْلِ: اِرْءَ كَارْعَ وَ عَلَى الْحَذْفِ: رَ﴾؛ پس هرگاه از این کلمه فعل امر بنا کنی بر اصل آن (تَرْأىٰ) می‌گویی: «اِرْءَ» مانند اِرعَ و بر حذف همزه (تَرىٰ) می‌گویی: «رَ» ﴿وَ يَلْزِمُهُ الْهاءُ فِي الْوَقْفِ﴾ و در حین وقف، هاء سکت برای «رَ» لازم است ﴿نَحْوُ رَهْ رَيا رَوْا رَيْ رَيا رَيْنَ﴾ مانند رَهْ رَيا رَوْا رَيْ رَيا رَيْنَ ﴿وَ بِالتَّأْكِيدِ رَيَنَّ رَيانِّ رَوُنَّ رَيِنَّ رَيانِّ رَيْنانِّ﴾ و با [نون] تأکید [ثقیله می‌گویی:] رَيَنَّ رَيانِّ رَوُنَّ رَيِنَّ رَيانِّ رَيْنانِّ.

(شرح) گفتیم: اصل ترىٰ تَرْأىٰ بود؛ پس هرگاه فعل امر را از اصل ترىٰ بنا کنی می‌گویی: «اِرْءَ» همانند اِرْعَ اصل آن تَرْأىٰ بود حرف مضارعه را حذف کرده و چون مابعدش ساکن بود همزه‌ی وصل مکسور را به اول آن افزوده و لام‌الفعل را حذف کردیم اِرْأَ شد بر وزن اِفْعَ. و اگر فعل امر از تَرىٰ که عین‌الفعلش محذوف

فَهُوَ راءٍ رائِيانِ، راءُونَ كَراعٍ راعِيانِ راعُونَ، وَ ذاكَ مَرْئِيٌّ كَمَرْعِيٍّ.

است بنا شود می‌گویی: «رَ». اصلش تَرىٰ بود حرف مضارعه را حذف کرده و چون مابعد آن متحرک بود به آن ابتدا نموده و لام‌الفعل را حذف کردیم «رَ» شد بر وزن «فَ». و در حین وقف لازم است هاء سکت به آخر «رَ» افزوده شود، هانطوری که در«قِهْ» بیان شد؛ بنابراین می‌گویی: ره، ریا، رَوْا، رَيْ، ریا، رَيْنَ. و با نون تأکید ثقیله می‌گویی: رَيَنَّ، ریانِّ، رَوُنَّ، رَيِنَّ، ریانِّ، رَيْنانِّ.

رَيَنَّ، قبل از تأکید رَهْ بود با الحاق نون تأکید هاء سکت حذف شد و لام‌الفعل برگشت، همانطوری که در بحث اُغْزُوَنَّ توضیح داده شد.

رَوُنَّ، در اصل رَوْا بود با الحاق نون تأکید به آن در بین واو و نون تأکید التقاء ساکنین رخ داد و چون ماقبل واو مفتوح بود حذفش جایز نبود لذا آن را با حرکت مناسبش که ضمه است تحریک کردیم رَوُنَّ شد و با این توضیح ساختن رَيِنَّ هم آسان است.

و همراه نون تأکید خفیفه می‌گویی: رَيَنْ، رَوُنْ، رَيِنْ؛ یعني این سه صیغه خواهد داشت؛ زیرا همانگونه که در بحث نون تأکید گذشت نون خفیفه به سه صیغه‌ی مثنیٰ و جمع مؤنث لاحق نمی‌شود.

﴿فَهُوَ راءٍ رائِيانِ، راءُونَ كَراعٍ راعِيانِ راعُونَ﴾ اسم فاعل رأىٰ، راءٍ رائِيانِ راءُونَ است همانند راعٍ راعِيانِ راعُونَ ﴿وَ ذاكَ مَرْئِيٌّ كَمَرْعِيٍّ﴾ و اسم فاعل آن مرئيٌّ است مانند مَرْعِيٌّ.

(شرح) راءٍ، در اصل رائِيٌ بوده است مانند سائِلٌ ضمه بر یاء سنگین بود (رائِيُنْ) حذف گردید در بین یاء و تنوین التقاء ساکنین رخ داد یاء حذف گردید راءٍ شد بر وزن فاعٍ.

مَرْئِيٌّ، در اصل مَرْؤُوِي بود مانند مسؤول، واو و یاء در یک کلمه با هم جمع شدند و اولین حرف آن‌ها ساکن بود واو به یاء قلب و در یاء دوم ادغام شد و ماقبلش مکسور گردید.

وَ بِناءُ أَفْعَلَ مِنْهُ مخالِفٌ لِأَخَواتِهِ أَيْضاً فَتَقُولُ: أَرىٰ يُرِي إراءً و إراءَةً وَ إرايةً، فَهُوَ مُرٍ، وَ ذٰاكَ مُرًى مُرَيانِ مُرَوْنَ، مُراةٌ مُراتانِ مُرَياتٌ

﴿وَ بِناءُ أَفْعَلَ مِنْهُ مخالِفٌ لِأَخَواتِهِ أَيْضاً﴾ و نیز بناء أَفْعَلَ از رأىٰ مخالف نظائرش است ﴿فَتَقُولُ: أَرىٰ يُرِي إراءً و إراءَةً وَ إرايةً﴾؛ پس می‌گویی: أَرىٰ يُرِي إراءً و إراءَةً وَ إرايةً ﴿فَهُوَ مُرٍ، وَ ذٰاكَ مُرًى مُرَيانِ مُرَوْنَ، مُراةٌ مُراتانِ مُرَياتٌ﴾ و اسم فاعل أَرىٰ مُرٍ و اسم مفعولش مُرًى، مُرَيانِ، مُرَوْنَ، مراة، مراتانِ، مُرَياتٌ است.

(شرح) همانگونه که رأىٰ در مضارعش مخالف نأىٰ بود؛ یعنی به جای يَرْأىٰ گفته می‌شد: يَرىٰ، بناء باب افعال نیز از فعل ماضی رأىٰ مخالف نظائرش است؛ یعنی در مصدر، فعل ماضی، مضارع، امر و دیگر مشتقات، همزه‌ی عین الفعل حذف می‌گردد؛ بنابراین به جای أَرْأىٰ يُرْئِي گفته می‌شود: أَرىٰ يُرِي به این شیوه که حرکت همزه به راء نقل و سپس همزه حذف می‌شود؛ ولی در فعل ماضی و مضارع و امر باب افعال از نأىٰ همزه‌ی عین الفعل ثابت خواهد بود و گفته می‌شود: أَنْأىٰ يُنْئِي، أَنْئِي. و فعل ماضی مفرد مؤنث غائب از أَرىٰ أَرَتْ خواهد بود. در اصل أَرْأَيَتْ بود مانند أَكرَمَتْ بعد از نقل فتحه‌ی همزه‌ی عین الفعل به راء همزه حذف شد و سپس یاء به الف قلب گردید؛ زیرا متحرک و ماقبلش مفتوح بود أَرَاتْ گردید در بین الف و تاء التقاء ساکنین رخ داد الف حذف شد أَرَتْ گشت بر وزن أَفَتْ.

جمع مذکر غائب أَرىٰ يُرُونَ است در اصل يُرْئِيُونَ بود مانند يُكْرِمُونَ. کسره‌ی همزه به راء نقل و سپس خود همزه حذف شد يُرِيُون گردید ضمه بر یاء سنگین بود به راء داده شد (بعد از حذف فتحه‌ی راء) در بین یاء و واو التقاء ساکنین رخ داد یاء حذف گردید يُرُونَ شد؛ بنابراین وزن آن يُفُونَ است.

مصدر أَرىٰ، إراءَةً، إراءً، و إرايَةً است. إراءَةً در اصل إرْءاياً بود مانند إكراماً یاء به همزه قلب شد؛ زیرا بعد از الف زائد واقع شده بود إرءاءً شد و سپس فتحه‌ی همزه به راء داده و همانند فعلش خود همزه حذف گردید و به جای آن تائی آورده شد إراءَةً گردید و درست است تاء آورده نشود وگفته شود: إراءً. و إرايَةً هم درست

وَ تَقُولُ فِي الْأَمْرِ: أَرِ أَرِيا أَرُوا أَرِي أَرِيا أَرِينَ، وَ بِالتَّأْكِيدِ: أَرِيَنَّ أَرِيانِّ أَرُنَّ أَرِنَّ أَرِيانِّ أَرِينانِّ؛ وَ فِي النَّهْيِ: لا يُرِ لا يُرِيا لا يُرُوا إِلَخْ، وَ بِالتَّأْكِيدِ: لا يُرِيَنَّ لا يُرِيانِّ لا يُرُنَّ لا تُرِيَنَّ لا تُرِيانِّ لا يُرِينانِّ.

است؛ یعنی بدون قلب یاء به همزه و با آوردن تاء به جای همزه‌ی محذوف.

اسم فاعل أریٰ مُرٍ می‌باشد در اصل مُرْئِيٌ بوده است مانند مُكْرِمٌ بعد از نقل کسره‌ی همزه به راء همزه را حذف کردیم مُرِيٌ شد ضمه بر یاء سنگین بود (مُرِيُنْ) آن را حذف کردیم در بین یاء و تنوین التقاء ساکنین رخ داد یاء را حذف نمودیم مُرٍ شد بر وزن مُفٍ. و دیگر صیغه‌های اسم فاعل عبارتند از: مُرِيان، مُرُونَ، مُرِيَةٌ، مُرِيَتان، مُرِياتٌ که در اصل، مُرْئِيان، مُرْئِيُونَ، مُرْئِيَةٌ، مُرْئِيَتانِ و مُرْئِياتٌ بوده‌اند.

اسم مفعول أریٰ مُرًى است در اصل، مُرْأَيٌ بوده است مانند مُكْرَمٌ فتحه‌ی همزه به راء نقل و سپس همزه حذف شد مُرَيٌ گردید ضمه بر یاء سنگین بود (مُرَيُنْ) حذف گردید در بین یاء و تنوین التقاء ساکنین رخ داد یاء حذف گردید مُرًى شد بر وزن مُفاً. و دیگر صیغه‌های اسم مفعول عبارتند از: مُرَيانِ، مُرَوْنَ، مُراةٌ، مُراتانِ، مُرَياتٌ که در اصل، مُرْأَيان، مُرْأَيُونَ، مُرْءاة، مُرْءاتانِ، ومُرأَياتٌ بوده‌اند. اعلال اینها و صیغه‌های اسم فاعل آسان است؛ ولی با وجود آن اعلال مُرَوْن را بیان می‌کنیم: در اصل مُرْأَيُونَ بوده است مانند مُكْرَمُونَ فتحه‌ی همزه به را نقل و سپس همزه حذف شد مُرَيُونَ گشت یاء به الف قلب گردید؛ زیرا متحرک و ماقبلش مفتوح بود مُرَاْوْنَ شد در بین الف و واو التقاء ساکنین رخ داد الف حذف گردید مُرَوْن شد بر وزن مُفَوْنَ.

﴿وَ تَقُولُ فِي الْأَمْرِ: أَرِ أَرِيا أَرُوا أَرِي أَرِيا أَرِينَ﴾ و در امر می‌گویی: أَرِ، أَرِيا، أَرُوا، أَرِي، أَرِيا، أَرِينَ ﴿وَ بِالتَّأْكِيدِ: أَرِيَنَّ أَرِيانِّ أَرُنَّ أَرِنَّ أَرِيانِّ أَرِينانِّ﴾ و با[نون] تأکید [ثقیله می‌گویی:] أَرِيَنَّ تا أَرِينانِّ ﴿وَ فِي النَّهْيِ: لا يُرِ لا يُرِيا لا يُرُوا إِلَخْ﴾ و در نهی: لا يُرِ، لا يُرِيا، لا يُرُوا تا آخر ﴿وَ بِالتَّأْكِيدِ: لا يُرِيَنَّ لا يُرِيانِّ لا يُرُنَّ لا تُرِيَنَّ لا تُرِيانِّ لا يُرِينانِّ﴾ و با [نون] تأکید [ثقیله می‌گویی:]

وَ تَقُولُ فِي افتَعَلَ مِنْ مَهْمُوزِ الْفاءِ: اِيتالَ كَاِخْتارَ وَ اِيتلَىٰ اِقْتَضىٰ

لا يُرِيَنَّ تا لا نُرِيَنَّ.

(شرح) فعل امر أرىٰ عبارت است از : أرِ، أرِيا، أرُوا، أرِي، أرِيا، أرِينَ.

أرِ، از تُأرِي (اصل ترک شده، همانطوری که در بحث فعل امر باب افعال بیان گردیده است) درست شده است تاء مضارعه و لام‌الفعل را حذف کردیم أرِ شد. و یا می‌گوییم: اصل أرِ تُرِي بود تاء را حذف کردیم همزه‌ی محذوف مضارع باب افعال برگشت و سپس لام‌الفعل را حذف نمودیم أرِ شد. و بر این قیاس، ساختن پنج صیغه‌ی دیگر هم آسان است. و در حین الحاق نون ثقیله به این فعل می‌گویی: أرِيَنَّ، أرِيانِّ، أرُنَّ، أرِنَّ، أرِيانِّ، أرِينانِّ. و با نون خفیفه می‌گویی: أرِيَنْ، أرُنْ، أرِنْ.

مضارع منهی أرىٰ عبارت است از : لا يُرِ، لا يُرِيا، لا يُرُوا، لا تُرِ، لا تُرِيا، لا يُرِينَ تا لا نُرِ. و در حین الحاق نون ثقیله می‌گوییم: لا يُرِيَنَّ ، لا يُرِيانِّ تا لا نُرِيَنَّ.

به علت اینکه نمونه‌ی اعلالات صورت گرفته در این مثال‌ها زیاد بیان شده است در اینجا از تکرار این اعلال‌ها اجتناب خواهیم کرد و برای تمرین بیشتر، آن‌ها را به دانش آموزان عزیز می‌سپاریم (خداوند به ایشان توفیق عنایت فرماید آمین!).

﴿وَ تَقُولُ فِي افْتَعَلَ مِنْ مَهْمُوزِ الْفاءِ: اِيتالَ كَاِخْتارَ وَ اِيتلَىٰ كَاِقْتَضىٰ﴾ در موزون اِفْتَعَلَ از مهموزالفاء می‌گویی: اِيتالَ همانند اختار و ايتلىٰ همانند اِقتضىٰ.

(شرح) در بنای باب افتعال از مهموزالفاء اجوف می‌گویی: اِيتالَ همانند اختار. در اصل، اِئْتالَ بود همزه‌ی دوم به یاء قلب شد؛ زیرا ساکن و ماقبلش همزه‌ی مکسور بود.

بدانکه منظور مصنف از بیان کردن این کلمه این است که بر خلاف یاء اصلی، یاء منقلب از همزه به تاء تبدیل نخواهد شد؛ یعنی ممکن است شخصی چنان تصور بکند که ایتال همانند اِيتَسَرَ است و همانگونه که در اِيتَسَرَ صحیح است یاء به تاء قلب و سپس در تاء دوم ادغام گردد و گفته شود: اِتَّسَرَ در ایتال هم اینگونه است در حالی که در ایتال چنان تصریفی صورت نمی‌گیرد.

همچنین در بنای باب افتعال از مهموزالفاء ناقص می‌گویی: اِیتَلیٰ مانند اِقْتضیٰ. در اصل اِئْتَلیٰ بود همزه‌ی دوم به یاء قلب شد. و دلیل بیان این کلمه همان چیزی است که در اِیتالَ ذکر شد.

ممکن است کسی اعتراض وارد بکند که چگونه مصنف ادعا می‌کند که یاءِ منقلب از همزه به تاء قلب نخواهد شد در حالی که در «اِتَّزَرَ» و «اِتَّخَذَ» یاءِ منقلب از همزه به تاء قلب شده است؟! در جواب می‌گوییم: کسی که به جای اِیتَزَرَ گفته باشد اِتَّزَرَ مرتکب اشتباه شده است و کلمه‌ی اِتَّخَذَ از أَخَذَ گرفته نشده است، بلکه مجرد آن تَخِذَ می‌باشد؛ ولی در بنای باب افتعال از کلمه‌ی أَخَذَ گفته می‌شود: اِیتَخَذَ که در اصل، اِئْتَخَذَ بوده است که همزه‌ی دوم به یاء قلب شده است و قلب آن به تاء صحیح نخواهد بود. در اینجا بحث مهموز به پایان می‌رسد و مصنف در بیان یکی دیگر از مشتقات مصدر که اسم زمان و مکان است می‌فرماید:

به این پرسش‌ها پاسخ دهید!

۱. مهموز را تعریف و انواعش را بیان کنید!

۲. در چه موقعي قلب همزه به جنس حرکت ماقبل واجب است؟

۳. در چه موقعی همزه‌ی قلب شده به حرف عله، دوباره همزه خواهد شد؟

۴. خُذْ و کُلْ چه صیغه‌ای و بر چه وزنی هستند و چگونه اینگونه شده‌اند؟

۵. فعل مضارع رَأیٰ را صرف کنید!

۶. از فعل رأیٰ مصدر، فعل ماضی، مضارع، اسم فاعل و مفعول باب افعال را بنویسد!

فَصْلٌ فِي بِناءِ اسْمَيِ الزَّمانِ وَ الْمَكانِ، وَ هُوَ مِنْ يَفْعِلُ بِكَسْرِ الْعَيْنِ عَلىٰ مَفْعِلٍ كَالْمَجْلِسِ وَ الْمَبِيتِ، وَ مِنْ يَفْعَلُ بِفَتْحِ الْعِينِ وَ ضَمِّها عَلىٰ مَفْعَلٍ مَفْتُوحِ الْعَيْنِ كَالْمَذْهَبِ وَ الْمَقْتَلِ وَ الْمَشْرَبِ وَ الْمَقامِ، وَ شَذَّ الْمَسْجِدُ وَ الْمَشْرِقُ وَ الْمَغْرِبُ وَ الْمَطْلِعُ و الْمَجْزِرُ و الْمَرْفِقُ وَ الْمَفْرِقُ وَ الْمَسْكِنُ وَ الْمَنْسِكُ وَ الْمَنْبِتُ وَ الْمَسْقِطُ، وَ حُكِيَ الْفَتْحُ فِي بَعْضِها، وَ أُجِيزَ الْفَتْحُ فِيها كُلِّها

﴿فَصْلٌ فِي بِناءِ اسْمَيِ الزَّمانِ وَ الْمَكانِ﴾ این فصلی است در بیان اسم زمان و مکان ﴿وَ هُوَ مِنْ يَفْعِلُ بِكَسْرِ الْعَيْنِ عَلىٰ مَفْعِلٍ كَالْمَجْلِسِ وَ الْمَبِيتِ﴾ و این اسم از يفعِل (با کسر عین) بر وزن مَفْعِل (با فتح میم وکسر عین) خواهد بود مانند مَجْلِس و مَبیت ﴿وَ مِنْ يَفْعَلُ بِفَتْحِ الْعِينِ وَ ضَمِّها عَلىٰ مَفْعَلٍ مَفْتُوحِ الْعَيْنِ كَالْمَذْهَبِ وَ الْمَقْتَلِ وَ الْمَشْرَبِ وَ الْمَقامِ﴾ و از يفعَل (با فتح و ضم عین) بر وزن مفعَل (با فتح عین) خواهد بود مانند مَذْهَب و مَقْتَل و مَشْرَب و مَقام ﴿وَ شَذَّ الْمَسْجِدُ وَ الْمَشْرِقُ وَ الْمَغْرِبُ وَ الْمَطْلِعُ و الْمَجْزِرُ و الْمَرْفِقُ وَ الْمَفْرِقُ وَ الْمَسْكِنُ وَ الْمَنْسِكُ وَ الْمَنْبِتُ وَ الْمَسْقِطُ﴾ و مَسْجِد و مَشْرِق و مَغْرِب و مَطْلِع و مَجْزِر و مَرْفِق و مَفرِق و مسْكِن و مَنسِک و مَنْبِت و مَسْقِط (با کسر عین الفعل آن‌ها) شاذ هستند ﴿وَ حُكِيَ الْفَتْحُ فِي بَعْضِها، وَ أُجِيزَ الْفَتْحُ فِيها كُلِّها﴾ و در بعضی از آن‌ها فتح عین الفعل نقل شده و در تمام آن‌ها اجازه داده شده است.

(شرح) اسم زمان و مکان اسمی است موضوع برای زمان یا مکانی که فعل در آن واقع شده است بدون اینکه آن فعل به زمان معین یا مکان معین و فاعل و مفعول، مقید شده باشد.

بنای این اسم از يفعِل (با کسر عین) بر وزن مفعِل (با کسر عین) خواهد بود مانند مجلس که از يجلِسُ گرفته شده و سالم است و مثل مَبِيت که از يَبِيتُ گرفته شده و غیر سالم (اجوف) می‌باشد. در اصل، مَبْيِت بود کسره بر یاء سنگین بود به

هٰذا إذا كانَ الْفِعْلُ صَحِيحَ الْفاءِ وَ اللّامِ، وَ أمّا غَيْرُهُ فَمِنَ الْمعتلّ‌الفاءِ مَكْسُورٌ أبَداً كَالْمُوْعِدِ وَ الْمَوْضِعِ، وَ مِنَ الْمعتلّ اللّامِ مَفْتُوحٌ أبَداً كَالْمَرْمىٰ و المَأْوىٰ

باء نقل شد. و از یفعَل (با فتح و ضم عین) بر وزن مفعَل (با فتح عین) خواهد بود مانند مذهَب، مقتَل، مشرَب و مقام که عین‌الفعل مضارع صیغه‌ی اول و سوم، مفتوح و عین الفعل دو صیغه‌ی دوم و چهارم مضموم است و سه مثال اول، سالم هستند و مثال چهارم؛ غیر سالم می‌باشد. مَقام. در اصل مَقْوَم بوده است فتحه‌ی واو به قاف نقل و سپس واو به الف قلب شد.

این چند اسم آتی که با کسر عین الفعل وارد شده‌اند شاذ هستند: مسجد، مشرق، مغرب، مطلع، مجزر، مرفق، مفرق، مسکن، منسک، منبت و مسقط؛ زیرا عین الفعل مضارع مجزر، مفتوح و عین الفعل مضارع ده اسم دیگر مضموم است؛ پس بر طبق قیاس، لازم بود عین الفعلشان مفتوح باشد. البته در بعضی از آن‌ها؛ یعنی مسجد، مسکن و مطلع فتحه‌ی عین الفعل نقل شده و در تمام آن‌ها اجازه داده شده است؛ هر چند که جز در سه اسم مذکور، فتحه شنیده نشده است.

﴿هٰذا إذا كانَ الْفِعْلُ صَحِيحَ الْفاءِ وَ اللّامِ﴾ آنچه گفته شد تنها در صورتی است که فاءالفعل و لام‌الفعل آن فعل، صحیح باشند ﴿وَ أمّا غَيْرُهُ فَمِنَ الْمعتلِّ‌الفاءِ مَكْسُورٌ أبَداً كَالْمُوْعِدِ وَ الْمَوْضِعِ﴾ اما از غیر صحیح الفاء و لام اینگونه است: از معتلّ‌الفاء همیشه عین الفعلش مسکور است مانند موعِد و موضِع ﴿وَ مِنَ الْمعتلِّ اللّامِ مَفْتُوحٌ أبَداً كَالْمَرْمىٰ وَ الْمَأْوىٰ﴾ و از معتلّ‌اللام همیشه عین الفعلش مفتوح خواهد بود مانند مرمیٰ و مأویٰ.

(شرح) گفتیم: اسم زمان و مکان از یفعِل (با کسر عین) بر وزن مفعِل (با کسر عین) و از یفعَل (با فتح و ضم عین) بر وزن مفعَل (با فتح عین) می‌آید. این قاعده در صورتی است که فاءالفعل و لام‌الفعل آن فعل، حرف صحیح باشند؛ زیرا اسم زمان و

وَ قَدْ تَدخُلُ عَلیٰ بَعْضِها تاءُ التَّأنِیثِ کَالْمَظَنَّةِ وَ الْمَقبَرَةِ وَ الْمَشرَقَةِ، وَ شَذَّ الْمَقْبُرَةُ وَ الْمَشْرُقَةُ بِالضَّمِّ. وَ مِمّا زادَ عَلَی الثَّلاثَةِ کَاسْمِ الْمَفْعُولِ کَالْمُدْخَلِ وَ الْمُقامِ.

مکان از معتلّ‌الفاء همیشه بر وزن مفعِل (با کسر عین) خواهد بود؛ یعنی فرقی نمی‌کند عین الفعلش مفتوح باشد یا مکسور و یا مضموم مانند موعِد که از یَعِد (با کسرعین الفعل) و موضِع که از یَضَع (با فتح عین الفعل) گرفته شده است. و اسم زمان و مکان از معتلّ‌اللام همیشه بر وزن مفعَل (با فتح عین) خواهد بود؛ یعنی فرقی نمی‌کند عین الفعل مضارع مفتوح باشد یا مکسور و یا مضموم مانند مأویٰ و مَرْمیٰ که عین الفعل مضارعشان مکسور است. آوردن دو مثال اشاره است به اینکه تفاوتی نیست عین الفعل معتلّ‌اللام، حرف عله باشد مانند مأویٰ یا حرف صحیح، مانند مرمیٰ.

اسم زمان ومکان از معتلّ‌الفاء و لام (لفیف مفروق) همانند معتلّ‌اللام است؛ یعنی بر وزن مفعَل (با فتح عین) خواهد بود مانند مَوْقیٰ و مَوْلیٰ.

﴿وَ قَدْ تَدخُلُ عَلی بَعْضِها تاءُ التَّأنِیثِ کَالْمَظَنَّةِ وَ الْمَقبَرَةِ وَ الْمَشْرَقَةِ﴾ و گاهی اوقات بر بعضی از اسماء زمان و مکان تاء تأنیث داخل می‌شود مانند مظنّة، مقبرة و مشرقة ﴿وَ شَذَّ الْمَقْبُرَةُ وَ الْمَشْرُقَةُ بِالضَّمِّ﴾ و مقبرة و مشرقة (با ضم عین الفعل) شاذ هستند؛ یعنی بر طبق قیاس باید عین الفعلشان مفتوح باشد؛ زیرا عین الفعل مضارعشان مضموم است.

﴿وَ مِمّا زادَ عَلَی الثَّلاثَةِ کَاسْمِ الْمَفْعُولِ کَالْمُدْخَلِ وَ الْمُقامِ﴾ و [بنای اسم زمان و مکان] از فعلی که بیشتر از سه حرف باشد (ثلاثی مزیدٌ فیه و رباعی مجرد و مزیدٌ فیه) همانند اسم مفعول است؛ یعنی بر وزن اسم مفعول خواهد بود مانند مُدْخَل و مُقام که هر دو اسم زمان و مکان باب افعال هستند که بر وزن اسم مفعول آن باب آمده‌اند.

وَ إذا كَثُرَ الشَّيءُ بَالْمَكانِ قِيلَ فِيهِ: مَفْعَلَةٌ فِي الثُّلاثِيِّ الْمُجَرَّدِ فَيُقالُ: أَرْضٌ مَسْبَعَةٌ وَ مَأْسَدَةٌ وَ مَذْأَبَةٌ وَ مَبْطَخَةٌ وَ مَقْثَأَةٌ

﴿وَ إذا كَثُرَ الشَّيءُ بَالْمَكانِ قِيلَ فِيهِ: مَفْعَلَةٌ فِي الثُّلاثِيِّ الْمُجَرَّدِ﴾ هرگاه در مکانی چیزی زیاد باشد در مورد آن گفته می‌شود مَفْعَلَةٌ در صورتی که آن اسم، ثلاثی مجرد باشد ﴿فَيُقالُ: أَرْضٌ مَسْبَعَةٌ وَ مَأْسَدَةٌ وَ مَذْأَبَةٌ وَ مَبْطَخَةٌ وَ مَقْثَأَةٌ﴾؛ پس گفته می‌شود: أَرْضٌ مَسْبَعَةٌ و مَأسَدَةٌ و مَذْأَبَةٌ و مَبْطَخَةٌ و مَقْثَأَةٌ.

(شرح) به علت اینکه در اینجا بحثی بود که با اسم مکان مناسبت داشت (در وزن)، مصنف در بیان آن بحث فرمود: هرگاه در مکانی چیزی زیاد باشد برای بیان کثرت آن چیز در آن مکان، از لفظ آن چیز صیغه‌ای بر وزن مَفْعَلة ساخته می‌شود و این در صورتی است که لفظ آن چیز ثلاثی باشد؛ یعنی اگر آن لفظ ثلاثی مجرد بود از همان لفظ صیغه‌ای بروزن مَفْعَلَة بنا می‌شود و اگر ثلاثی مزیدٌ فیه بود حرف یا حروف زائد آن حذف و سپس موزون مفعلة ساخته می‌شود؛ بنابراین در زمینی که سَبُع (درنده)، أسَد (شیر)، ذِئب (گرگ)، بِطِّیخ (خربزه) و قِثّاء (خیار چنبر) زیاد باشد برای بیان کثرت آن‌ها در آن زمین گفته می‌شود: أرض مَسْبَعَةٌ، مَأسَدَةٌ، مذأبةٌ، مَبْطَخَةٌ و مَقْثَأةٌ؛ یعنی زمین دارای درنده‌ی زیاد، شیر زیاد، گرگ زیاد، خربزه‌ی زیاد و خیار چنبر زیاد.

همانگونه که مشاهده می‌کنی برای بنای وزن مفعلة از بِطِّیخ یکی از دو طاء و یاء آن و از قثّاء یکی از دو تاء و الف آن حذف شده‌اند.

و اگر چیزی که در مکانی، به صورت وفور وجود دارد رباعی مجرد یا مزیدٌ فیه یا خماسی مجرد و یا مزیدٌ فیه بود مانند ثَعْلَبْ، عُصْفور، جَحْمَرِش و عَضْرَفُوط برای بیان کثرت آن در آن مکان، از آن کلمه وزن مفعلة ساخته نمی‌شود؛ بلکه گفته می‌شود: کَثِیرُ الثَّعْلَبِ، کثیر الْعُصْفُورِ، کثیر الْجَحْمَرِشِ و کثیر الْعَضْرَفُوطِ.

....

به این پرسش‌ها پاسخ دهید!

۱. اسم زمان و مکان از یَفعِل بر چه وزنی و از یفعَل بر چه وزنی خواهد بود؟
۲. اسم زمان و مکان از مثال و ناقص بر چه وزنی می‌آید؟
۳. اسم زمان و مکان از غیر ثلاثی مجرد بر چه وزنی است؟
۴. وقتی حیوانی یا چیزی در مکانی زیاد یافت شود چگونه آن کثرت بیان می‌شود؟

وَ أمَّا اسْمُ الْآلَةِ فَهُوَ ما يُعالِجُ بِهِ الْفاعِلُ الْمَفْعُولَ لِوُصُولِ الْأَثَرِ إلَيهِ، فَيَجِيءُ عَلىٰ مِحْلَبٍ و مِكْسَحَةٍ و مِفْتاحٍ و مِصْفاةٍ، وَ قالُوا: مِرْقاةٌ عَلىٰ هٰذا، وَ مَنْ فَتَحَ الْمِيمَ أرادَ الْمَكانَ، وَ شَذَّ مُدْهُنٌ و مُسْعُطٌ و مُدُقٌّ و مُنْخُلٌ و مُكْحُلَةٌ و مُحْرُضَةٌ مَضْمُومَةَ الْمِيمِ وَ الْعَيْنِ، و جاءَ مِدَقٌّ و مِدَقَّةٌ عَلَى الْقِياسِ

﴿وَ أمَّا اسْمُ الْآلَةِ فَهُوَ ما يُعالِجُ بِهِ الْفاعِلُ الْمَفْعُولَ لِوُصُولِ الْأَثَرِ إلَيهِ﴾ اسم آلت اسم چیزی است که فاعل به وسیله‌ی آن، اثر فعلش را به مفعول می‌رساند ﴿فَيَجِيءُ عَلىٰ مِحْلَبٍ و مِكْسَحَةٍ و مِفْتاحٍ و مِصْفاةٍ﴾؛ پس بر وزن مَحْلَب و مِكْسَحَة و مِفْتاح و مِصْفاة می‌آید ﴿وَ قالُوا: مِرْقاةٌ عَلىٰ هٰذا﴾ و عرب‌ها [کلمه‌ی] مِرْقاة را برای اسم آلت به کار گرفته‌اند ﴿وَ مَنْ فَتَحَ الْمِيمَ أرادَ الْمَكانَ﴾ و کسی که میم مرقاة را مفتوح کند اراده‌ی مکان خواهد کرد. ﴿وَ شَذَّ مُدْهُنٌ و مُسْعُطٌ و مُدُقٌّ و مُنْخُلٌ و مُكْحُلَةٌ و مُحْرُضَةٌ مَضْمُومَةَ الْمِيمِ وَ الْعَيْنِ﴾ یعنی این‌کلمات که با ضم میم و عین الفعل برای اسم آلت استعمال شده‌اند شاذ هستند ﴿و جاءَ مِدَقٌّ و مِدَقَّةٌ عَلَى الْقِياسِ﴾ و مِدَقّ و مِدَقّة (با کسر میم و فتح عین الفعل) موافق قیاس وارد شده‌اند.

(شرح) گفتیم: اسم آلت عبارت از چیزی است که فاعل به وسیله‌ی آن اثر فعلش را به مفعول می‌رساند و از این تعریف ظاهر می‌شود که اسم آلت برای افعال متعدی به کار گرفته می‌شود نه برای افعال لازم؛ زیرا افعال لازم مفعولٌ‌به ندارند. و اسم آلت دارای چند وزن است: مانند مِحْلَب (با کسر میم و سکون حاء و فتح لام) که عبارت از ظرفی است که در آن شیر دوشیده می‌شود.

مِكْسَحَة (با کسر میم و سکون کاف و فتح سین و حاء) که به معنای جارو است.

مِفْتاح (با کسر میم و سکون فاء)؛ یعنی کلید.

مِصْفاة بر وزن مِفْعَلَة؛ زیرا در اصل مِصْفَوَة بوده است؛ یعنی هموزن مِكْسَحَة

....

است و به معنای پالانه و وسیله‌ی صاف کردن است؛ بنابراین اسم آلت دارای سه وزن اصلی است و ذکر مصفاة به خاطر این است که چنان گمان نرود که قلب کردن واوش به یاء، آن را از وزن مکسحة خارج کرده است.

عرب‌ها کلمه‌ی مرقاة را با کسر میم برای اسم آلت استعمال کرده‌اند که به معنای نردبان است و اگر میمش با فتحه خوانده شود برای اسم مکان خواهد بود؛ یعنی مکان صعود.

این چند لفظ آتی که با ضم میم و عین الفعل برای اسم آلت استعمال شده‌اند شاذ هستند: زیرا بر طبق قیاس، لازم است میمشان مسکور و عین الفعلشان مفتوح باشد: مُدْهُنْ (ظرفی که در آن روغن قرار داده می‌شود)، مُسْعُط (ظرفی که داروی بینی در آن نگهداری می‌شود)، مُدُقّ (وسیله‌ای که با آن چیزها کوبیده می‌شوند مانند دسته‌ی هاون - آرد بیز) مُنْخُل (الک)، مُکْحُلة (محل نگهداری سرمه)، مُحْرُضَه (نمکدان). و بعضی از علما فرموده‌اند: این کلمات اسم آلت نیستند؛ بلکه هر یک از آن‌ها اسم یک چیز مخصوص است؛ پس آوردن آن‌ها در بحث اسم آلت و حکم کردن به شاذ بودنشان درست نیست. و در بین اسماء مذکور، مِدَقّ و مِدَقّة (با کسر میم و فتح عین الفعل) موافق قیاس وارد شده‌اند.

تَنْبِيهٌ، اَلْمَرَّةُ مِنْ مَصْدَرِ الثُّلاثِيِّ الْمُجَرَّدِ عَلىٰ فَعْلَةٍ بِالْفَتْحِ تَقُولُ: ضَرَبْتُ ضَرْبَةً و قُمْتُ قَوْمَةً، وَ مِمّا زادَ بِزِيادَةِ الْهاءِ كَالْإِعْطاءَةِ وَ الْاِنْطِلاقَةِ، إلّا مِمّا فِيهِ تاءُ التَّأنِيثِ فِيهِما فَالْوَصْفُ بِالْواحِدَةِ كَقَوْلِكَ: رَحِمْتُهُ رَحْمَةً واحِدَةً، و دَحْرَجْتُهُ دَحْرَجَةً واحِدَةً

﴿تَنْبِيهٌ، اَلْمَرَّةُ مِنْ مَصْدَرِ الثُّلاثِيِّ الْمُجَرَّدِ عَلىٰ فَعْلَةٍ بِالْفَتْحِ﴾ تنبیه، مرّة از مصدر ثلاثی مجرد بر وزن فَعْلَة (با فتح فاء) خواهد بود ﴿تَقُولُ: ضَرَبْتُ ضَرْبَةً و قُمْتُ قَوْمَةً﴾ می‌گویی: ضَرَبْتُ ضَرْبَةً و قُمْتُ قَوْمَةً.

(شرح) این تنبیهی است برای کیفیت ساختن مصدر مرة. و آن مصدری است که بر یک بار انجام دادن فعل دلالت می‌کند مانند ضَرْبَة (یک بار زدن).

مصدر مرّة از ثلاثی مجرد بر وزن فَعْلَة (با فتح فاء) می‌آید، مثلاً می‌گویی: «ضربتُ ضربةً»؛ یعنی یکبار زدم و «قُمتُ قَوْمَةً» یکبار برخاستم که اولی مثال سالم و دومی مثال غیر سالم می‌باشد.

﴿وَ مِمّا زادَ بِزِيادَةِ الْهاءِ كَالْإِعْطاءَةِ وَ الْاِنْطِلاقَةِ﴾ و از فعلی که بیشتر از سه حرف است با افزودن هاء خواهد بود مانند إعطاءة و انطلاقة ﴿إلّامِمّا فِيهِ تاءُ التَّأنِيثِ فِيهِما فَالْوَصْفُ بِالْواحِدَةِ﴾ جز مِصدری که در آن، تاء تأنیث باشد فرقی نمی‌کند مصدر ثلاثی مجرد باشد یا غیر آن که در آن صورت، مصدر با صفت «واحدة» موصوف می‌شود ﴿كَقَوْلِكَ: رَحِمْتُهُ رَحْمَةً واحِدَةً، و دَحْرَجْتُهُ دَحْرَجَةً واحِدَةً﴾ مانند قول تو: رَحِمْتُهُ رَحْمَةً واحِدَةً، و دَحْرَجْتُهُ دَحْرَجَةً واحِدَةً.

(شرح) بنای مصدر مرة از فعل غیر ثلاثی مجرد؛ یعنی از ثلاثی مزیدٌ فیه و رباعی مجرد و مزیدٌفیه با افزودن هائی به آخر آن خواهد بود؛ یعنی تاء گردی که در حالت وقف به صورت هاء تلفظ می‌شود مانند إعطاءَة (یکبار بخشش) و انطلاقة (یکبار آزاد شدن). البته این دو مسأله؛ یعنی بنای مصدر مرة ثلاثی مجرد بر وزن فَعْلَة و ساختن مصدر مرة غیر ثلاثی با افزودن تاء به مصدر، در صورتی است که مصدر ثلاثی و غیر

وَ الْفِعْلَةُ بِالْكَسْرِ لِلنَّوْعِ مِنَ الْفِعْلِ تَقُولُ: هُوَ حَسَنُ الطِّعْمَةِ و الْجِلْسَةِ

ثلاثی، دارای تاء نباشد؛ زیرا اگر خود مصدر، دارای تاء باشد بنای فَعلة و افزودن تاء ناممکن خواهد بود؛ بنابراین مصدری که دارای تاء است چه ثلاثی مجرد و چه غیر آن، برای اینکه بر یکبار انجام دادن دلالت کند باید با صفت «واحدة» موصوف گردد مانند رَحِمْتُهُ رَحْمَةً واحِدَةً (یکبار به او مهربانی کردم) و دَحْرَجْتُهُ دَحْرَجَةً واحِدَةً (یکبار آن را غلتانیدم).

﴿وَ الْفِعْلَةُ بِالْكَسْرِ لِلنَّوْعِ مِنَ الْفِعْلِ تَقُولُ: هُوَ حَسَنُ الطِّعْمَةِ و الْجِلْسَةِ﴾

موزون فِعْلَة (با کسر فاء) برای نوعی از فعل است می‌گویی: هو حَسَنُ الطِعمةِ و الْجِلْسَةِ؛ یعنی نان خوردن و نشستن او خوب است. این در ثلاثی مجردی است که خالی از تاء است؛ زیرا مصدر ثلاثی مجردی که در آن، تاء وجود دارد و مصدر غیر ثلاثی مجرد، نوع و مرة آن‌ها مساوی است و فارق میان آن‌ها دلیل خارجی است، مثلاً رَحِمْتُهُ رَحْمَةً واحِدَةً برای مرة و رحمتُه رحمةً لطیفةً برای نوع است و نیز دحرجةً واحدةً برای مرة و دحرجةً لطیفةً برای نوع است.

به این پرسش‌ها پاسخ دهید!

۱. اسم آلت را تعریف و اوزان آن را بیان کنید!
۲. مصدر مرة به چه معناست؟
۳. مصدر مرة از ثلاثی مجرد و غیر آن چگونه خواهد بود؟

با توفیق و منت خداوند متعال در تاریخ ۱۳۸۶/۷/۱۴ ه. ش. مطابق با ۲۴رمضان ۱۴۲۸ ه.ق. از تألیف و گردآوری این شرح فارغ شدم. مهدی چوری - مریوان - مسجد حسام الدین - و آخر دعوانا أن الحمد الله رب العالیمن، و الصلاه و السلام علیٰ سید الأولین و الآخرین و علیٰ آله و صحبه و أتباعه أجمعین.آمین!

فهرست